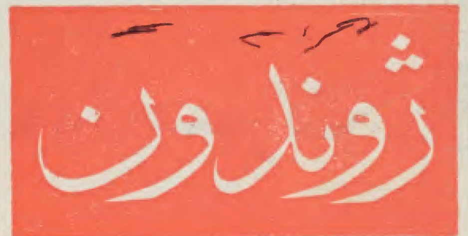


مجلهٔ هفتگی شنبه ۲۵ حمل ۱۳۵۲

شمارهٔ - ٤

شخصی که نزد پلیس متهم بفریب کاری است

میگوید :

در حرفه ام پخته نشده بودم ورنه دستگیر نمیشدم



شهر کابل نامگذاری میشود

ازدواج سوم، پایان قصه عشق

پیغله پروین عظیمی دختر برگزیدهٔ سال



قیمت ۱۲ـ افغانی

۲۶ حمل مصادف باميلادمسعودحضرت سرور كائنات(ص) است



روز يكشنبه ۲٦ حمل مصادف بـا۱۲ ربيع الاول وميلادمسعودحضرت سروركائنات بوده مردم متدين افغانستان بيادوبوداين روز خجسته تاريخ اسلام محا فل ختـم قر آن عظيم الشان تشكيل خواهند داد .

رياست تفتيش‌وزارت عدليه‌گفت چون‌روز يكشنبه تعطيل عمومی بوده وروزشنبه‌كه روز رسمی است ودربين‌دوروز تعطيل‌عمومی‌واقع شده‌است طبق‌حكم فقره دوم ماده سی‌وپنجم قانون مامورين دولت روز شنبه نيز تعطيل عمومی ميباشد .

قرار يك خبر ديگر از وزارت مخابرات بروزهای شنبه ويكشنبه ۲۵و۲٦ حمل‌غرفه پستی پوسته خانه های مركزی شهرنوميدان هوايی بين‌المللی كابل وهوتل‌انتركانتی‌ننتال مفتوح ميباشد .

دورنما ی مسجد مبار ك نبوی (ص) درشهر مدينه

والاحضرت‌شهزاده‌احمدشاه‌و والاحضرت‌خاتول‌بعدازظهر روز ۲۱ حمل ازمزارشريف بكابل مراجعت گردند

والا حضرت‌شهزا ده‌احمدشاه‌وهمسرشان‌والاحضرت خاتول بعد ازظهرروز ۲۱ حمل مزار شريف توسط طياره باختر افغان‌الوتنه به كابل مراجعت كردند.

والاحضرت شاهدخت مريم، والا حضرت شهزاده‌شاه محمود ووالاحضرت‌محبوب غازی كه‌با وا لاحضر تين همراه بودند نيز بكابل مراجعت نمودند .

بناغلی علی محمد وزير در بار سلطنتی انجنير محمد بشير لودين سكر تر جنـرال جمعيت افغانی سره‌مياشت‌وعده‌ازجنرال های‌اردوی شا هانه در ميدان هوايی بين‌المللی كابل هنگام مواصلت ازوالاحضرات‌استقبال نمودند .

قرار يك خبرديگر والاحضرت شهـزاده احمدشاه در ميدان هوايی‌مزار شر يف‌سلام قطعه تشريفاتی‌راقبول وآنرا معاينه‌فرمودند.

بناغلی عبدالعزيز والی بلخ،ميرمن عزيز وتورن جنرال سيد انورشاه قوما ندان قوای نمبر هژده، والا حضرات راتا نزديك طياره‌مشايعت كردند .

برای وداع والاحضرت درميدان هوايـــی بناغلی عبدا لصمد بخشی وا لی سمنگان، مـو لو ی عـبد ا لـو دود ، مو لـــو ی عبدالهادی قاری زاده، روسای‌محاكم ولايات بلخ‌وسمنگان، بناروال‌سرپرست مزارشريف بناغلی محمد سروراكبری ، بناغلی‌سيديحيی عمرو بناغلی‌قاری‌عبدالله، وكلای‌مزارشريف‌دولت آباد وشور تيپه درولسی جـرگـه ، روسای دوايروصاحب منصبان‌عسكری‌قضات‌ومعاريف شهر مزار شريف باخانمهای شان حضوربهم رسانيده بودند .



هنگاميكه والاحضرت شهزاده احمد شاه‌حين بازگشت ازسفر ولايت بلخ در ميدان هوايی كابل با بناغلی‌علی محمد وزيردربارسلطنتی مصافحه ميفرمايند .

ژوندون

شنبه ۲۵ حمل ۱۳۵۲

شاغلی محمدموسی شفیق صدراعظم در دومین جلسه والیان و آعضای حکومت اشتراک کرد



شاغلی محمد موسی شفیق صدراعظم در دومین جلسه یی اشتراك کرد که ازطرف وزارت داخله بین والیان و اعضای حکومت دایر گردید .

در جلسه مذکور ده والـی ولایات شمال وشمال غرب کشور اشتراك نموده بودند.

این جلسات برای شرح پرو گرام هـای وزارت های مختلف وتامین موثریت در راه نطبیق موثر اوامر و پرو گرام های وزارت ها واطلاع اعضای حـکو مت از مشکـلات و نیاز مندی های محیط والیان طرح گـر دیده است .

والیان درین جلسه در اول به اظهارات شاغلی صدراعظم در باره اهداف عمده حکو مت برای اجرای امور و نقش والیان در خد مت گذاری بمردم و تامین اهداف ملـی گـوش دادند .

بعدا هریك اعضای حکومت درباره پروگرام کاروزارت های شان باوالیان تبادل افـکار نمودند .

درین جلسه وا لیان و لا یـات بلـخ ، بدخشان، بغلان، پروان، جوز جان،سمنگان فاریاب، کاپیسا، کندزاشتراك نموده بودند.

د ر جلسه وا لیـا ن و لا یـات بلـخ هرات، کندر، کندهار، هیلمند، غزنی، فراه زابل، پکتیا، لو گر، نیمروز ووردك حصه داشتند .

عکس ـ شاغلی شفیق صدراعظم درحالیکه درباره اهداف عمده حکومت را برای اجـرای امورونقش والیان در خدمتگـذاری بمـردم واهداف ملی توضیحات میدهند .

۱۲ ربیع الاول

یا

سالگرد میلاد

مسعود حضرت سرور کائنات

در آوانیکه شبه جزیره عرب‌را آتش خانمانسوز ظلم‌ونفاق وتبعیض وجها لت فرا گرفته‌بود ناگهان نور جهانتا ب از افق آنسر زمین طلوع نموده‌وجهانیان را بنور خویش‌منور گردانید .

این نور جهانتـاب و جودحضر ت محمد مصطفی (ص) پیغمبر گرامی وآزادمنش‌جهان‌اسلام بود که با درس عالـی بشر دوستی خویش بنای یك‌جامعه مر فه وعاری ازهرگونه تبعیض را گذاشت. وی کـه همیشه‌مردم‌راببیروی ازاحکام قرآن دعوت مینمود تا آخرین‌لحظهٔ حیات‌در سخـت تریـن شرایط آنوقت همیشه دربرابراو هام وخرافات وهر گو نـه تبعیض مبارزه و مجادله‌نموده‌مردم راضمن رهنما یی بدین پاك اسلام و هدایات قرآن به‌سوی اتحاد ویگانگی د عو ت مینمود .

پیغمبر اکرم (ص) همیشه‌ودرهمه موارد بمـردم در س اخلاق و مسا وات وبرادری وبرابری میداد ومردم را بسوی تقوی وپرهیز گاری دعو تمی‌کرد وباین ترتیب برای ایجاد یك‌جامعهٔ قوی ومتحدکه افرادآن از هر لحاظ باهم مسا وی باشند بمبارزات پیگیرودامنه‌دار خویش ادامه‌داد وبالاخره توانست‌روح برادری‌ومواسات‌را دربین مردم بوجود بیاورد ومردم را برای پیشـرفـت وارتقاء آماده سازد.

حضر ت محمد مصطفی (ص)بحیث پیشوای عالم بشر یت چهارده قرن قبل مکتبـی رابوجود آورد وآنرا استحکا م بخشید که تا امـر وز عالـم‌بشریت از تعلیمات عالـی آن

بر خوردارند وروز بر وز که‌پایه های دانش بشری تقویت یافته میرود اساسات وقوانین‌این مکتب نیز بیشتر از پیش استحکام می یابد طو ریکـه‌دانشمندان جها ن به حقیقت آن اعترافمیکنندو هرروزباین‌حقیقت پی میبرندمکتب اسلام وقوانین آن بزرگترین منبـع‌سعادت بشر بو ده و هیـچ

قانونی جا معتر وعالی تر ازقوانین اسلام‌نیست. وازهمین جاست که‌حضرت پیغمبراکرم(ص) بحیث بزرگترین‌پیشوای عالی‌قدر ومعلم ورهنمای این‌مکتب که همیشه بشر را با پیروی ازآن بسوی سعادت ورستگاری رهنمو نی نموده و باین و سیله درهای سعادت‌رابروی پیروان‌این مکتب الهی کشوده است بنظر قدر مـی‌نگرند ودرمقابل‌اسم شریفش سر اطا عت وانقیـاد خـم‌مینمایند .



محمدحسین نهضت

پیوسته به گذشته

رمز پیروزی اسلام

اگر دینی درسایه شمشیر پیشرفت کرده باشد قطعا غیر ازاسلام است



عمیر شهادتیـن بر زبان را ند و ایمان آورد و گفت یا رسو ل ا لله! تااین لحظه با تمام قوا علیه اسلا م مخا لفت کردم واز تو سعه آئین تو جلو گیری نمودم اما بعد از این به جبران آنهمه دشمنی ها برای بسط و تقویت دین شما و در راه دوستی ومحبت شما از هیچگو نه فدا کاری خود داری نخوا هم کرد.

پیغمبر اکرم (ص) بدون اینکه از گذشته وی یادی نما یند او را مورد لطف و عنا یت خویش قرار دا دند

عمیر یکه همه کفر آمده بود همه ایمان بر گشت اوبه عزم مکه مد ینه را ترك گفت، همینکه وارد مکه شد شنید ابو لهب مـرده است... باری عفو در هنگام قدرت از اختصا صات وممیزات پیغمبر اکرم (ص) و خلفای مهتدای آنـحضرت بـود و تاریـخ زندگانی پر افتخار شان مشمول‌ازاین مکارم اخلاق است و لـی با تا سف باید گفت در این عصر فـر هـنگ ودانش در قدرت های جهانی امر وز آنچه دیده نمی شود اثـری از ایـن اخلاق عا لیه و شیوه مر ضیه است.

آنچه بر مردم ضعیف در هر کجای دنیا حکومت میکند زور سر نیزه و اتکا بر آن است. بهر حال نا گفته نماند که پیغمبر اکرم (ص) با همه این گذشت و تسا محیکه در بر ا بر دشمنان خویش دا شتند و تا کیـد وتوصیه ایکه بهٔ عفو واغماض حـتی در مواقع جنگ و غلبه نسبت‌به‌سائر ملل فر موده‌اند در عین حال پیر وان خود را متوجه ساخته اند در برابر مکائد بیگانگان آگاه و بیدار باشند اسرار سیاسی خودرا باآنان در میان بگذارند. واز مکر و ضرر آنها بیـم داشته باشند و بهیچ وجه ز عا مت سیاسی خود را به آنها تفویض‌نکنند ودر شئون فر هنگی و تر بیتی‌رهبری و ر هنمائی مطلق به آنها ند هند و بالاتر از این اسلام بـه مسلـما نان دستور داد که از حیله و تز ویرافراد منافق که همیشه از پشت خنجر به پیکر اسلام میزنند و در مواقع‌حساس به نفع دشمن بر بنیان و حدت‌اسلامی رخنه می اندازند و قـدرت ملـی را ضعیف می‌کنند سخت برحذر باشند .قرآن صرا حتا در بارهٔ این گر و ه ناپاك فر مود «از بیگا نگان ومنافقان وافراد دور و پیروی مکن و لـی ا ز آزار آنان نیز خود داری نما».

بااین دستور قرآنی پیغمبر اکر م (ص) و زمامداران اسلامی که قـد م برجای قـدم رهبر عالیقدر اسـلا م گذا شتند در همه موارد و در شرایط واحوال مراعات اصول انسا نیت را کردند نه به زور سر نیزه بر مر دم حکومت کردند نه پیش از اثبا ت‌جرم به کسی جزا دادنـد ونـه از مکـر دشمنان خویش ایمن بودند به عبارهٔ دیگر رهبران عالیقدر اسلام در عین اینکه همیشه از درصلـح و صفا و خوش بینی و مسا لمت‌با دشمـنان خود وارد شده‌اند واغماض عفـو و گذشت رابحد اعلی بکار بردند وهر گونه قیام مسلحانه وتجاوز کا رانـهٔ رامحکوم کرده‌اند از تقویت نیروهای دفاعی وتجهیز ات جنگی به منظور دفع دشمن ورفع دسیسه وتو طئـه آنان نیز غافل نبوده اند .

راجع به تقو یت نیرو های دفاعی وآمادگی دائمی برای مقابله با تجاوز دشمن درسوره ۸ آیه ۶۲ قران‌کر یم چنین‌میفرماید « واعدوالهم ماستطعتم من قوة ومن رباطالخیل ترهبون به عدوالله‌وعدوکم» برای‌مقابله‌بادشمنان آنچه نیرو درقدر ت واختیار دارید تهیه کنید تادشمنان از قدرت تا ن بترسند .

ازاینکه دستور داده است دشمنا ن راازنیروی خود مرعوب‌دارید اسلام خواسته است ازیك نکته رو انـی استفاده کند یعنی میخواهد سربازان اسلام تجهیزات جنگی‌وقدرت دفا عی شان باندازهٔ باشد کـه قد رت های متجاوز از نیروی شان بـتـر سند ودست بـه اقدامات به اصـطـلاح استعما ری خود نزنند وبشریت را به‌خطر نیندازند تااینکه همهٔ مرد م درسایه صلح ومسالمت زندگی کنند واز حقوق انسانی وحیاتی بهره‌مند باشند .

پس اسلام تهیهٔ نیـرو را بـرا ی استقرار صلح خواسته است نه‌برای جنگ وخونریزی واین است آیه‌ایکه بعداز آیه قبلی که‌امر به تـقـویت نیروی دفاعی‌و تسلیمات‌است‌نازل‌شده «وان جنحواللسلم فاجنح لها وتوکل علی الله »یعنی‌اگر‌دشمنان‌قصدتجاوز ندارند ومائل به صلح شدند توهم ای پیغمبر به‌صلح‌گرای وبرخداتوکل کن و اعتماد نما.

این است دستورات عا لیه و متین اسلام که همه بر پایهٔ حق و فضیلت وعدالت تکیه دارد با اینهمه شوا هد زنده و گو یا سخت بی انصا فنـد آنهائیکه نو شته اند اسلام به زور سر نیزه و شمشیر پیش رفته است این تهمتی است صریح که نه‌باوقائع تاریخی‌اسلام ساز گار است ونه‌بـا حقائق رو شن و تا بناك اسلامی.

چنانچه به این حقـیقت عـدهٔ ا ز مستشرقین ومحققان بنام ا رو پا که تنها تاریخ را برای تاریخ نوشته‌اند و جز تحصیل غر ضی ندا شته اند اعتراف کرده‌اند ازجمله یکی دا کتر چلاریك انگلیسی است که شرح‌حال وی درمجلهٔ حضارة الا سلام به‌تفصیل نوشته شده او در ضمن بیان یـك سلسله حقایق در بارهٔ اسلام وذکر تهمت‌ها وافتـرا هائیـکه عـدهٔ ا ز نویسندگان اروپا به‌اسلام واسلامیان بستهٔ اند وقتیکه به رمـز پیرو ز ی اسلام و علت پیشر فت سـریع آن میرسد میگو ید «حکومت سر نیز ه و شمشیر از شئون‌ارباب کلیساست که نمونهٔ رو شن آن را تاریخ برای همیشه از کشـتار ها و مـظالم و تجاوزاتیکه‌مسیحیان دراندلس وشهر قدس مر تکب شده اند به یاد گا ر دارد.»

او نو شته است اگـر دیـنی در سایه شمشیر پیشر فت کرده باشد بطور قطع غیر از اسلام است.

(باقیدارد)



داکتر طاهر صدیق

امکان توسعه همکاریهای

اقتصادی بین ملل آسیائی

کشور های آسیا یی که تقریبا همه بحیث جوا مع رو بـه انکشاف دارای مشکلات مشا به میبا شند، در سالهای اخیر خصو صا بعد ازانکه می بینند در کشور های پیشر فته صنعتی بازار های تجا ر تی و تدا بیر حوزه یی بمیان میا ید و تلاش برای حفظ منافع یکجا نبه در جر یا ناست این ضرورت در برابـر شان قـرار میگیرد که باید در زمینه تـو سعهٔ مزید همکاری ها بین خود با قد رت فوری دست زنند تا با ینصورت ا ز یکطرف انکشاف متوازن این کشورها میسر گردد واز جانب دیگر تدا بیر واقـدامات یکجا نبـه ا قتـصا دی در قـاره هـای دیـگر خـصو صـاً جوامع پیشر فتهٔ صنعتی برهمکا ری موجود ملل آ سیایی اثر منفی نداشته باشد، بلکه طرقی جستجو گردد تا همکاری کشور های پیشر فته صنعتی خصو صا در زمینهٔ بکار انـداختـن پروژه های تو لیدی و استفاده ا ز مشوره های فنی شان بیشتـر جلب شده بتوا ند.

تاحال وجود یك سلسله مشکلاتی مانع تو سعه همکاریـهـا بیـن ملـل آسیایی شده است که در قدم او ل ملل آسیایی تو قع دارند این موا نع برای تو سعهٔ همکاریها بین کشو ر های آسیا یی از بین رود.

عدم استقرار او ضاع و نبو د ن آرامش کامل مانع اولی ایجاد فضای همکـاری و سـهمگیـری در تشبثات اقتصادی یکدیگر درین قاره شده است جنگهای حوزه هند چین نه تنها مانع بمیان آمدن فضای همکاری بین کشور های حوزه ها است بلکه اصلا زمینه کار را برای انـکشاف در آن حوزه بر هم زده است. دوام حا لت ناارام آنجا کشور های حوزه را بخود مشغول داشته و آغاز سالمی رادرین زمینه ناممکن ساخته است. لذامیتوان گفت که دوام جنگ های حوزه هند چین تااندازه زیاد اجازه نمید هـنـد وضع درطریق همکاری طوری انکشاف کند که به منفعت و مصلحت قا ر ة آنها باشد. این بحران سبب شد ه است تاپای رقابت کشور های بیرون حوزه نیز درآنجا دخـیل گـردد و احساس جبهه گیریها عوض تلاشهای مسالمت آمیز برای نزدیکی وهمکاری ملل تقو یه شود.

عدم و جود استقرار او ضاع د ر نیمقاره نیز مانع بزرگ دیگری د ر ایجاد فضای همکاری در آسیا تلقی می‌شود تاا‌کنون مساعی برای احترام بوا قعیت های مو جود این حـو ز ه نتیجه کامل نداده وهم مـطا لبات و خواسته های جـوانب حق بطر ف درین جا جواب مثبت نیافتـه است لذا ضرورت ایجاد فضای همکاری و توسعه علایق در زمینه های مختلف اقتصادی و تخنیکی در رو شنی علایق خوب سیاسی اساس آغاز همکاریهای

وسیع را درین حوزه تشکیل میدهد وهرقدر زودتر بواقعیت های موجود در نیمقاره احتـرام مـی شـود ودر بر آورده شدن خوا سته های حقانه جواب مثبت داده می شـود بهمان اندازه ساحه برای همکاریهای متقابله بیشتر مسا عد میگردد و جاروجنجال های نظامـی و سیاسی جـا یش را بمسا عد تها و تعهدات اقتصادی و تجارتی میگذارد.

عدم حضور تمام نما یند گان کشور های آسیایی در مو سسات ومجامع بین‌المللی تاحال مشکل دیگری د ر زمینه بسط همکاریهای اقتصا د ی و تخنیکی بین کشور های آسیایی بوده است جمهوریت مـردم چـین بحیث

پر نفوس ترین کشور جهان تا یـك سال پیش در ملل متحد عضـو یت نداشت و بـهمین قسـم در سائـر موضوعات بین المللی نـماینده آ ن حاضر نبود، این مثال درحصه بعض کشور های دیگر این قاره نیز وجود

داشته است اما خو شبختانه ا یـن مشکل نزدیك به‌پایان است واکنو ن کشور های جهان باهم نزدیك شده میروند. اکنون جمهوریت مردم چین در ملل متحد و مو سسات مربوط آن

شامل است و در جلسات ایکافی که قرار بود روز ۲۲ حمل در تـو کیو برای یك هفتـه آغاز گـردد سهـم میگیرد.

توجه به کشور های پیشـر فتـه صنعتی به منفعت خود و طر فدا ران شان تا حال مشکل دیگری است که بصورت مستقیم و غیر مستقیـم در تو سعه همکاریهای اقتصا د ی بین کشور های آسیایی اثر دا شته‌است زیرا این کشور ها اکـثر در بـارهٔ مسایل مهم اقتصا دی جـهان بدون مشوره با کشور های رو به انکشاف و فقیر تصمیم میگیرند و به تشکیل بازار های تجارتی می پر دازنـد و تعرفه های گمرکی و محـدودیت ها

براموال وارداتی وضع می نمایـند. چنانچه بازار مشترك ارو پای غربی و مشابه آن به مشکلاتی برای کشور های روبـه انکشاف از جمـله ملـل آسیایی ایجاد نموده است که ایجاب همکـاری مشتـرك دو جانب را د ر

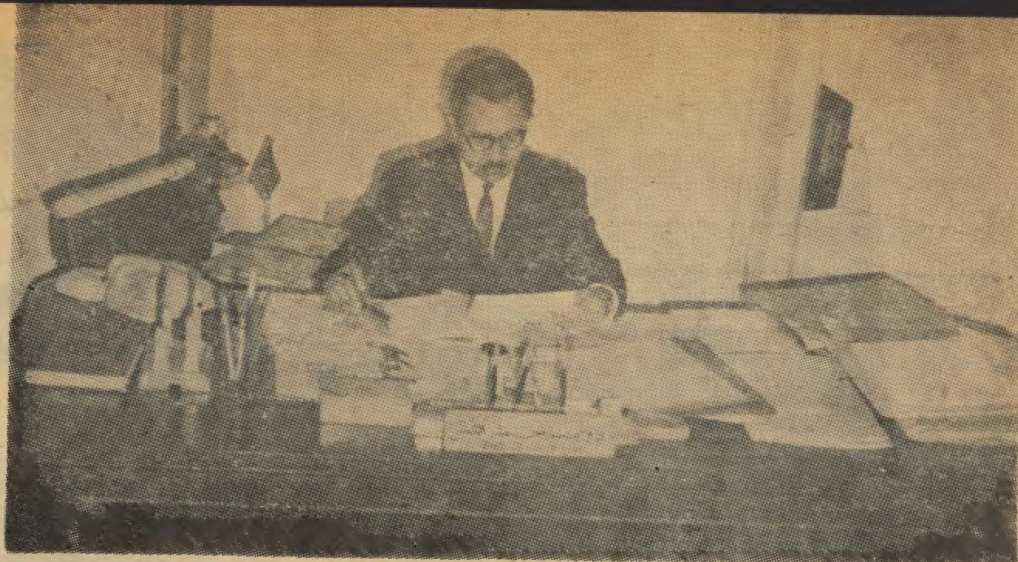
توسعه همکاریها می نما ید. چنانچه کشور های صنعتی غر بی و جاپان در سه ماه گذشتـه دوبـار در باره تنظیم قیمت اسعار شان در نتـیجه بحران پولی جهان تصمیم گـر فتند بدون آنکه کو چکتـر یـن التفاتـی بمشکلات مالی و پو لی ملل فقیر و روبه انکشاف بنما یند.

یك سلسله مسایل دیگر نیزوجود دارد که مانع تو سعه همکاری ها بین ملل آسیایی میگردد اما با داشتن یك احساس همدر دانه وعاری از غر ض همه مشکلات می تواند از بیـن رود وزمینه بـرای انکشاف آنـها یـی که دارای منابع زیاد برای پیشر فت خود میباشند مسا عد گردد.

اکنون توقع این است که جلسه جاری کمیسیون اقتصادی برای آسیا وشرق دور در تو کـیو قـد مـهای اساسی درین راه بر دارد و خصوصا حضور نمایند گان جا پان بحیث یك کشور پیشر فته صنعتی و جمهوریت

مردم‌چین بحیث یك کشور پر نفوس ودارای تجارب و سیع در سا حا ت اقتصادی درین مو فقیت هـا سـهم مؤثر داشته با شد و ملل آ سیا یی میتوانند بارفع همه موانع ومشکلات خصو صا تکلیف کشور های محا ط بخشکه تصامیم ثمر بخشی بگیرند و زمینه را برای انکشاف سریع ملـل آسیایی مساعد سازند.

شهر کاب



بناغلی فضل گفت :آنگاه که‌سه مرحله نامگذاری توحیدوانسجام یافت تمام زوا یای شهر کابل روشن میشود

مصاحبه از م

عکاسی ازمسعود شمس فو تورایور تر مجله

شهر کابل بصورت عموم بر سه حوزهٔ طبیعی تقسیم میشود که...

ازیکطرف حجوم انبوهی از مردم ولایات کشور به اسم ورسم‌مختلف بصوب کابل این شهر بزرگ وبا عظمت تاریخی روز بروز روبه تزاید است واز جانبی هم انکشا فات عمرانی هر لحظه شکل و قواره دیگری به‌آن میدهد ،واما معلو م نبود که این همه عمارات در کجا اعمار گردیده ، واقع کدام کارته، درجوار کدام سرك و پهلوی جاده نمبر چند ؟

که مخصو صا این گم نامی هم باعث سر گردانی مردم تازه وارد ولایت بشهر کابل را فراهم‌میساخت وهم‌برای آنعده ازخارجیهایی که نو بکابل وارد میگردیدند مشکل بود که بزودی هوتل مورد نظر شانرا



پیدا کنندو یازودتر بمنزل مقصود منتهی شوند .

اماحالا، حالا دیگر این همه مشکلات از بین میرود، وباید به یقین گفت که دیگر اینهمه سر گردانی ها از جلو مسافرین تازه وارد شهر کابل برداشته میشود، واز طرفی هم نامهای مردان بزرگ تاریخ کشور ماکه بالای حصص مختلف شهر کابل گذاشته میشود دوباره زنده میگردد .

اگر چه قبلاهم گوشه و کنارشهر مانا مهایی داشت که بعضاازطرف مقامات مسؤول طی چند سال اخیر گذاشته شده بودو برخی هم‌بصورت اصطلاحی ازطرف مردمان‌مانامگذ اری گردیده بودکه به یقین‌این‌نامگذاری (شکل پیشتر رامیگویم) در معر فی بهتر شهر کابل کافی نبود .

اما اکنون بنار والی کابل‌درقبال یك سلسله تپ وتلا شهای‌متنوعش درموارد مختلف مبنی بر فرا هم آوری تسهیلات بیشتر برای مر دم مقدمات این رانیزچیده و سعی‌کرده تاقسمتی از مراحل‌برنامه‌نا مگذاری حوزه های شهر کابل را بپایان رسانده وعنقریب تمام مراحل آنرا طی کرده به اتمامش برساند. ما بمنظور اینکه مردم خودرا پیش از پیش به‌نا مهای جدید حوزه های شهری خود آشناساخته باشیم با بناغلی دوست محمد (فضل)بناروال سر پر ست‌کابل مصاحبه ای بعمل آوردیم که طی آن برای همشهریان خود معلو مات مفصلی تقدیم‌خواهیم کردو آرزو ست تا این مطلب رابه شکلی به نشر بر سانیم تا فردا منحیث یك رهنما نیز بدستر س مردم ما قرار داشته باشد .

بناغلی دو ست محمد فضل در برابر سوال نماینده ژو ندون‌گفت: نامگذاری حوزه ها ونمبر با لا ی جاده هادر سه مر حله انجام‌مییابد، مرحلهٔ اول تثبیت نام ونمبر بالای کارته هاو جاده‌ها،مرحله دوم‌تثبیت نقشه های شهری و سا ختن‌لوایح ومر حله سوم نصب و تعین لوایح ونمره ها .

بناغلی فضل افزود :

آنگاه که‌این سه مرحله تو حید وانسجام یافت تمام زوا یای شهر کابل روشن گردیده ودیگر همه خواهد توا نست تا منطقه مطلوب خودرا به آسانی در یابد .

بناروال کابل توضیح کرد :

شهر کابل بصورت عموم به‌سه قسمت طبیعی تقسیم میشود که بنامهای کابل اول کابل دوم و کابل سوم یاد میشود .

کابل اول از حوزه یك شروع‌وبه ۱۹۹ ـ ختم میشود که تا حال ۲۳ حوزه درین قسمت انکشاف نموده است .

همچنان کابل دوم از ۲۰۰شروع وتا۲۹۹ ختم میشود یعنی همینکه باعدد (۲) ۲۰۰ قسمت دوم آغاز میگردد خود بخود واضح میسازدکه درقسمت کابل دوم حرف میزنیم۔ وتا اکنون ۲۵ حوزه در کابل دو م انکشاف یافته‌که همچنان طی‌دوقرن اخیر گنجایش انکشاف آن تاعدد ۲۹۹ مو جود است .

به‌همین ترتیب در قسمت کابل سوم که ازعدد (۳)و ۳۰۰ آغاز میشود تاحال ۱۹ حوزه در آن انکشاف نموده همچنان نسل ها ی آینده میتوانند تادو قرن دیگرحوزه های خود را نامگذاری نمایند.

بناغلی فضل در جواب یك‌سوال دیگر نماینده ژ وندون گفت :

نواحی شهر کابل درقبا ل وسعت تشکیلات فعلی ا ز د ه ناحیه به چهارده‌ناحیه ار تقاءنموده

بناغلی فضل علاوه کرد:

حالا نواحی شهر کابل رابه این ترتیب تقسیمات نمودیم، میگذ اریم تایکسال دیگر که به پختگی خود برسد فعلا تمام نواحی‌شهر مستقیما بابنار والی در تماس هستندو اما تایکسال دیگر هر کابل تحت تاثیر یك آمریت قرار خواهد گرفت .

همچنان بناغلی فضل بنا روال سرپرست کابل دربرابر این سوال که آیا٤ ناحیه جدید کدام حصص شهررا احتوا میکند گفت :

درنظر است تا قسمتهای نادرشاه مینه، خیر خانه مینه‌و سیدنورمحمد شاه مینه در چو کات نواحی۱۲ـ سیزده، چهارده گنجانیده شودواما این‌پروژه‌هارا تاکنون بنار والی ازریاست شهر سازی و خانه‌سازی تسلیم نشده است .

وی توضح کرد :

فعلاهر کدام این پروژه ها دارای یك‌آمریت هستند که بعد از مراحل تسلیمی‌آن‌هر آمریت‌پروژه‌بمدیریت های ناحیه تبدیل خواهد شد.



ب نامگزاری میشود

نامهای سردان بزرگ تاریخ کشور ما نیز بانام گذاری شهر کابل زنده میگردد

اینك طی جدول مخصو صیکهٔ ښاروالی بما سپر ده نواحی و حوزه های مر بوطهٔ آنرا باحدودعربعهٔ آن بهخوانندگان محترم معرفی مینمائیم :

۱ـ ناحیه اول

الف:ـ حوزه ها	حا لیه	سابقه
شاهی مینه	۱۰۱	...
استقلال مینه	۱۰۲	...
اکبر خان مینه	۱۰۳	۱۰۸
ولی مینه	۱۰٤	۱۰۹
مهرو مینه	۱۰۵	۱۱۵
انصاری مینه	۱۰٦	۱۱٦

ب:ـحدود

سمت شمال : ننگر هار واټ.

سمت شرق : یك حصه ننگرهارواټ خو شحال خان واټ ودر یای کابل .

سمت جنوب: ضیاء واټ نادر پشتون واټ. البرونی واټ. در یای کابل .

سمت غرب: شیر علی خان واټ. شیر پور واټ. واستالف واټ .

۲ـ ناحیه دوم

الف :ـ حوزه ها	حالیه	سابقه
شیر پور مینه	۱۰۷	...
احمد شاه مینه	۱۰۸	۱۰٦
شهرارا مینه	۱۰۹	۱۱۲
زرغونه مینه	۱۱۰	۱۱۳
روشان مینه	۱۱۱	۱۱٤
پروان مینه	۱۱۲	۱۱۷
تیمنی مینه	۱۱۳	۱۱۹

ب:ـ حدود

سمت شمال : ننگر هار واټ. یکحصه هوتك واټ .

سمت شر ق: استالف واټ. شیرپور واټ. یکحصه روغتیا واټ شیر علی خان واټ .

سمت جنوب: نادر پشتون واټ. ضیاء واټ.شهرا راواټ. ملالیواټ.

سمت غرب: با میان واټ .

۳ـ ناحیه سوم

الف:ـ حوزه ها	حالیه	سابقه
ضیاء مینه	۱۱٤	۱۰۳
پښتو نستان واټ	۱۱۵	۱۰٤
اسمایی مینه	۱۱٦	۱۱۰
کنشکاء مینه	۱۱۷	۱۰۵
اریانا مینه	۱۱۸	۱۱۱
باغ بالا مینه	۱۱۹	۱۲۰

ب: حدود .

سمت شمال: ضیاء واټ.شهرارا واټ. ملالی واټ. بامیان واټ .

سمت شرق: نادر پښتون واټ.

سمت جنوب: البرو نـی واټ(در یای کابل) .

سمت غرب: کوه اسمایی. کوهسرحد شرقی پلتخنیك

٤ـ ناحیه چارم

الف :ـ حوزه‌ها	حالیه	سابقه
جمال مینه	۲۰۱	...
بریکوت	۳۰۲	...
شاه رخ‌مینه	۳۰٤	۳۰۸
شیر شاه مینه	۳۰۳	...
بابر مینه	۳۰۵	۳۰۷

ب:ـ حدود .

سمت شمال: کوه اسمایی‌وکوهی‌علی آباد .

سمت شرق:پل هار تن‌ویکحصه

سمت جنوب : شـاه رخ واټ. شیر شاه واټ. وبیدل واټ .

سمت غرب: جمال واټ. بستـی‌واټ .

۵ـ ناحیه پنجم

الف:ـ حوزه‌ها	حالیه	سابقه
غوری مینه	۳۰٦	۳۰٤
میرویس مینه	۳۰۷	۳۰۵
سوری مینه	۳۰۸	۳۰٦
صفاری مینه	۳۰۹	۳۱۳
خوشحال خان‌مینه	۳۱۰	۳۱٤
سامانی مینه	۳۱۱	۳۱۵

بقیه در صفحه ٦۰



ښاروال سر پرست هنگا میکـه‌بروی نقشهٔ نا مگذاری جدید شهر کابل را به نما یندهٔ ژوندون نشان‌میدهد

شخصی نزد پلیس متهم



ښاغلی محمد ابراهیم اتمر مامورپلیس پشتو نستا ن

می گوید

درحرفه‌ام پخته نشده‌بودم ورنه دستگر نیمشدم

* * *

برای دستگیری بازمحمد پلانی طرح کردیم ویکی از پلیسان خودرا بلباس محلی ترکستانی ملبس نموده، خورجینی برایش پیدا کرده و ترتیب کاررا باوفهما ندیم تادست بکارشود

باز محمد چگونه بدام پلیس می افتد ؟دریں‌موردښاغلی محمدابراهیم اتمر مامور پولیس‌پښتونستان می‌گوید: روز ۱۳ حمل اطلاع گرفتیم که یکتعداد فریب کاران پیدا شده که‌با چال های مخصوص مردم تازه وارد در شهر را فریب داده پول ودارایی آنها می‌ربایند. باین‌ترتیب که‌بسته هاویابکس‌های‌کاغذ بشکل نوت نزد شان بوده‌وهمینکه شخص رازیر نظر کردند اورا تعقیب‌نموده درلحظه که از پهلوی شان عبورمی کنند بسته ویابکس را که بین آن چند پارچه کاغذ بشکل نوت‌جاه داده شده‌در پیشرویش بقسمی که اوفکر میکند ازجیبش افتاده رها می کنند .این شخصی نو وارد واطرافی بفکر اینکه بستهٔ نوت را ازروی سرك یافته فورا آنرا برداشته بجیبش پنهان می کندو طبیعی است هیجانی هم باو دست می دهد. در همین اثنا رفیق دیگرفریب‌کارآمده و بهٔ بهانهٔ اینکه بکس چر می و یا بسته پو لهایش مفقود شده وا ین شخص یافته است اورا محکم‌گرفته وبه تلاشی جیب هایش می پردازد.

ودر اثنای تلاشی باتر دستی وزرنگی خاصی پو لهای شخص را ازجیبش کشیده واگر پو لهایش‌در بین دستمال بسته باشد فورا آنرا ازبین آن‌کشیده‌وکاغذهای راکه‌برای همین منظورنزدخودداردربین همان دستمال و یا بکس جیبی گذاشته برایش مسترد می کندشخص‌مسافر که‌بیك حالت‌هیجانی‌قرار داردبدون اینکهٔ ملتفت شود ، بکس‌یابستهٔ را بجیب گذاشته وفریب کارکه‌کارش راانجام نموده با بهانه‌های مختلف



بالباس محلی وخور جین در گوشه نشستم

عاشور سا تمن می گوید :

بازمحمدازمن پرسید برادرت‌عزیزنام ندارد گفتم بلی تو از کجانامش رامی دانی خندهٔ کرد وگفت من ازچهره‌ات‌شناختم که برادرت عزیز نام دارد

* * *

ازبازمحمدخواهش کردم که‌چون تازه‌بکابل آمده‌ام وشهر رابلد نیستم چه‌می‌شودیکبار مراشهر ببری که‌شهر زیبای کابل راتماشا کنم

بازمحمد ساکن‌تاشقر غان که‌نزد پلیس کابل‌متهم‌به‌فریب کاری‌است گفت: یك هفته قبل دودانه گلیم را برای فروش بکابل آورده بودم ودر یکی‌ازآپار تمان های شهر اتاقی را بکرایه گرفتم تاچند روزی از کابل دیدن کنم تصادفا با یکنفر مشهور به«مامور» که‌آنهم در همان‌آپار تمان سکونت داشت آشنا شدم‌وآشنا یی مابر فقت کشید چندروزی باوی‌در یك اتاق زندگی می کردم وپسانتر اتاقم را جدا ساختم .

«مامور» که‌دوست صمیمی‌ام‌شده بود روزی مرا از حرفه‌اش با خبر ساخت وزا های این فن رابمن آموخت ومرا باین عمل تشویق‌نمود دراولین مر تبه ای‌که میخوا ستم ازین راه لقمه نانی بدست آرم‌بدام افتادم زیرا هنوز پخته نشده بودم واگر پخته می شدم دستگیر نمی شدم .

...هم به‌فریب کاری است



ازنزدشس فرار می کندوقتی چندقدم بعدتر شخص مسافر دست بجیب می‌کند می بیند که عوض پو لهایش فقط چند دانه‌کاغذ عادی است که‌به دستمال پیچ شده‌ویا در بکس‌جیبی اش جاداده شده واز پول اثری‌دران نیست وآنو قتی‌است که کار ازکار رفته وچاره هم ندارد .

وی گفت چون مابا این نوع‌فریب کار ها مکرر تصادف کرده ایم ازان سبب برای‌دستگیری‌باز محمدپلانی طرح کردیم ویکی از پلیسان خودرا به‌لباس محلی‌ترکستانی ملبس‌نموده



پولهایت رابه «نیفه‌تنبا نت» بزن‌که تلاشی می کنند

خور جینی برایش پیدا کردیم وترتیب کار راباوفهماندیم تادست بکار شود وفریب کاران رادستگیر نماید ویکی از پلیسان دیگر را نیز موظف ساختیم تااوضاع رامراقبت نموده ونگذاردوفریب کار فرارکند. اواینك جریان را اززبان خود پلیس تعقیب کننده بشنوید : این پلیس عاشور نام دارد ویکی از پلیسان ساتمن ماموریت پلیس پشتونستان است وی جریان قضیه را اینطور قصه می کند .

درائر هدایت ما مورم لباس‌رسمی ام‌را تبدیل نموده و لباس محلی ترکستانی و چپن ولنگی پو شیدم یك خور جین راكه بین‌آن بعضی لباس هاو غیره را انداخته بودم بشانه انداخته در محلی که بمن هدایت داده شده بود رفتم ودر گوشه نشستم رفیق دیگرم از دور مراقب اوضاع بود. بعد از لحظه شخصی بطرفم آمده بعداز جور پرسانی از من پرسید ازکجا آمده‌ای وچه کار داری من برایش گفتم از قطغن آمده ام برادرم عسکر است

ومن آدرسش رانمی‌دانم و قتی‌گفتم ازقطغن آمده ام متوجه شدم که شخص سوال کننده خیلی بمن علاقمند شدپرسیدمیخواهی‌برادرت راببینی پول وخرچی برایش‌آورده ای؟ گفتم بلی دیدم بیشتر با من ازدر صمیمیت شروع بسخن زدن نموده از من سوال کرد برادرت چه نام دارد ودر کجاعسکر است من‌نام برادرم را برایش گفتم اما نگفتم درکجا عسکر است باز باعلاقمندی خاصی پرسید چقدر پول برایش

«درحرفه‌ام پخته‌نشده بودم‌ورنه...»

آورده ای گفتم چار هزار افغانی ولباس. این شخص همان (مامور) بود که اصل نامش معلوم نیست مامور که مطمئن وخوشحال بود لقمه چربی را یافته هر لحظه مرا باصمیمیت ودلسوزی خاصی‌دلداری می‌داد که حتمابرادرم‌رابه‌هر جاییکه باشد پیدا می‌کند درین اثناشخصی دیگری که همین باز محمد است از پهلوی ما عبور نموده‌ودرهمین‌اثنا دیدم‌که بستهٔ از جیبش بزمین افتاد مامور فورا بسته رابر داشته بمن نشان داده گفت اینه برادر خداماو

ترا داد پول رابین خود تقسیم می کنیم ویك حصه برای برادرت که عسکر است نیز جدا می‌کنیم .

عاشور می‌گوید: «مامور» که سخت بالای چار هزار افغانی جیبم سرخ آمده بود ازمن دعوت کرد تابهمرایی اوروان شوم که برادرم راپیداکند. اوهر دقیقه مرا خاطر جمعی وو عده همکاری می داد. من برایش گفتم‌که من چون بایك وطن دارم در همین جاه وعده داده ام مجبورم منتظرش باشم و چون می دانستم که‌بهیچ

بقیه در صفحه ٥٨



این بسته هارا «مامور» برا یم‌داده بود.

گاونډی

«رازقی» نړیوال

دوهمه برخه

ـ کاکا! تەخودلته وگوره دیونس سره یوځای ناجوړان ټول ستا زامن اود وروڼو غوندی دی، موږتەښایی چەپه دی ټولو ځپه شوو اود شفا موندلو دعایی وکړو .

دری واړه له روغتون څخه راروان شوداچه نژدی برخه کی ټکسی نەو نوتر عمومی سرکه پوری یوڅه لاره وه .... موږ په داسی حال کی چه چوپ را روان وو ،عمومی سرك ته راورسیدلو مخکی تردی چەپه موټر کی سپاره شو. ضیا دخسر څخه رابیله شوهاوهمدومره یی‌راتەوویل:

ـ هغه دښو اخلاقو خاونده نەده زەیی ستا دپاره مناسبه نه‌گڼم .

موږ موټر ته وختلو خوتر کوره پوری ددوی سره مشغول وم چه : څومره ښکلی ښځه ده ... په داسی بحرانی حال کی هم زما دزړه دپاره خبری کوی کنەددی فکر نورمال‌وای نوولی یی راته داخبره هغه وخت‌نه کوله چه له کـوره روغتون تـه را روانیدلو... هو کی هغه وخت داپه خپل حال کی‌نەوه .

دشپی ١٢ بجی وی چه کورتـه راورسیدلو ددی دکوټی په دروازه کی موسره شپه پەخیر وویـل اود یونس دشفا دعامو وکړه

• • •

ټوله شپه می خوب ونه‌کړای‌شو اوهره شیبه راته دیونس په سرو وینو ککړ صورت اوتکه شنه‌خیره ترسترگو کیدله‌اوزەیی روحی‌کراری اوخوب ته نه‌پریښودم چه ویده شم ماته هماغه بستره چه یونس په کی شین صورت تړلی پروتۆ یوه خوا ورته دده ځوانه ښځه سری سترگی ولاړەوەاوبل پلو ورته دده هـر دم شهید سپین ږیری پلار لکه مـړی ولاړۆ اوبالاخره خواوشاورته دد ه پەخیر ژوبل ناجوړان پراتـه وو، زگروی یی کول او حیران هیران یی کتل... نه پوهیږم چەڅه وخت‌خوب وړ ی و م چـه سـهـا ر پـه ډیرنارامی راوینښ شوم‌هوکی دپوره کسالت اوروحی گډوډی احساس‌می کاوه .

سهار زما لومړنی پروگرام داۆ چه دیونس له‌حاله په روغتون کی ځان خبر کړم. دریشی می‌واغوستله اود روغتون په لور لەکوره ووتلم.. کله چەدروغتون انگړته ورسید لم ضیامی په مخه راغله... ځکه‌داترما دمخه روغتون ته تللی وه. دهغی‌څخه می دیونس د احوال پوښتنه وکړه دی داوږد او سیلی سره همدومره وویل :

ـ هماغه شانته دی .

که ریښتیا ووایم په دی غریبی‌می بیخی زیات زړه وسو، څومابه ددی پەحق کی‌څه‌کړی‌وای ځکه زمادوسه پوره نەوه چه یونس لەدغه هلاکته اودا لەدی فلاکته خلاصه کړم ....

یونس تەورغلم .... هغه‌پەهماغه بیگانی حال پروتۆ هیڅ ښەوالی‌یی نەۆ پیداکړی. دده نظافت تەمربوطو کسانو دومره پاملرنه نەوه کړی... داچه دده اودده دخوا وشا ناروغانو په لیدلو راته د پریشانی احساس پیداکیده... نومی ونه کړای شوچه په روغتون کی ډیرځنډ وکړم..... له روغتون څخه راستون شوم .... دځه‌کار ددرلودلو لەکبله دیوه ملگری کرەچه دښار پەیوەلیری گوښه‌کی‌یی کورۆ ولاړم هغه هم چیرته تللیۆ.. نوځکه ډیر زربیرتـه خپل کورتـه راستون شوم... زما ارام پەیوځای نه‌کیده روحا ډیر ستومانەوم... په کورکی هم ناستی ولاړی مزه نـه راکوله .... دکوټی کونجونه بەمی گامول کله‌بەمی رادیو کی‌ستیشنونه لټول اوکله بەمی په کتابونو ځـان بوختاوه ... دچایو پیالـه مـی‌نـه کیښودله ....ځینی‌وخت‌بەمی‌غوښت چەپه بستره‌کی پریوزم اواستراحت وکړم... زەلاپه دی مالیخولیا اخته وم‌چه ضیا می سرته ودریدله .....

داراته دبیگانی شپی راهسی ډیره گرانه شوی‌وه ... نه دهوس له‌کبله ددی بیوزلی او کمبختی لەکبله که نەپوهیږم دبیگانی شپی روغتون ته دتگ په لاره کی. دی ځنگه زما په زړه‌کی ځای نیولی‌و...؟

دیونس په باب می دده پەمخکی خپل خپگان ښکـاره کـاوه خوددی جرئت می‌نەشو کولی چه د خـپل غوښتن لیك په باره کی ځنی‌پوښتنه وکړم چه تیره ورځ یـی را سر ه وعده کړی‌وه .

دیراته ویلیۆچه بیگاەته پەدغه موضوع کی درسره مفصله وکړیږم، کاشکی دغه مفصلی خبر ی خومود خوشحالی په فضاکی اوریدلی وای.. همدا پوښتنه زما پەزړه کی‌گرزیدله راگرزیدله چه هغی راته وویل :

ـ ستا لیك می هغی ته ورکړ او پەځواب کی راتەوویل (چه نن‌چیرته روانەیم سباته می پوښتنه وکړه!) کاشکی دغه سبا خوهم راغلی وای. ماورته په پوره تاسف سره وویل:

ـ څومره به ښه وای چه زمادغه خوشالی دومره زر پەدی خپگان‌نـه وای اوښتلی

دخبرو پەترڅ کی‌ضیا پەمایوسانه لهجه زیاته کړه :

ـ لکه چەماته ښکاره ده هغه دښو اخلاقو خاونده نەده اوزه یی ستـا دپاره لازمه نه‌گڼم ... داهغه خبرەوه چەد یونس دناروغی په لومړی شپه څه وخت چه له روغتون نه راستانه شوو ضیاراته دسرك پەسر رایاده کړی‌وه .....

داراسره ترډیرەپوری مشغولیدله اوزەیی لاځان ته نژدی کولم ځکه د یوی خوایی‌زما غوښتنلیك هغی‌پیغلی ته سپارلیۆ اود بلی خوایی دغم په وخت کی زما دخوشالی پـه خاطـر خبری کولی چەپه دغه فرصت کـی یی هیڅ مناسبت نه درلود چای اویو څه انگور ورته چا راوړل... خودی ډیر کم‌هغه وخوړل ... و ضعـه یی دتاسف وړوه... ددی ماتم سره سرەیی بیا ـم په زخمی زړه زما د خوشالولو هڅه کوله ریښتیا چەډیره گلالی ښځه وه .

کله چه لەوره وتله راته یی وویل :

ـزه پەد ی با ره کی تـا سر ه پوره مرسته وکړم‌که وشی‌یوه ښکلی اولایقه ښځه دی په برخەشی .

• • •

دشپی په ډوډی دیـو ه گـرا ن میلمه سره ناست وم دویمه مړی می لاپه خواله کړی نەوه چه چاغږ کړ: یونس مړشو! دی ترخی چغی زماپه صورت‌یوډیر دروند تاثیر وکـړ . مړی می لەلاسه واچوله... وزاره می هم راته چغی کړی .

ـ لالا ..!

له میلمه می اجـازه واخستله، لاسونەمی پریمنځل.. دلالا دغږسره می وراره هم دروازی‌تەستون شوی‌ۆ زەهم دهغی‌پسی دضیا کوټی‌تەورغلم گورم چەضیا دوچ لرگی غوندی بی هوښه او بیحرکته غزیدلی‌ده .....

اصف کاکا اودیوه گاونډی ښځه د هغی سرته حیران ناست دی داوخت ضیـ بیخی مړی ته ورته وه .... په داسی حال کی چەد ضیا پەلیدلو زښته زیات خپه شوم او دوارەدیوه غریب انسان دمړینی تراژیدی راته نیغه سترگو ته ودریدله ددی سرته نه ډاکتر ناستۆ او نه بل‌خواخوږی یونس هم دمرگ په بستر کی پروت ۆ،واړه ماشومان‌یی پەمځکه پراته و چغی یی وهلی موری مورجانی !

کله اوریدلـی شوی دخـسرو ار او خو ددوی مورجانی دهعوی دغەچغی پاریی ختاشوی‌ۆ... (تـاسی کولای شی چه دیوه غریب پـه کور دغـه تراژیدی هم ځانته مجسمه کړی) د اصف‌کاکا لاسونـه او پښی یـوی مسلسلی لړزا اخستلی‌وو، هیڅ یی لەوسی پوره نەۆ، دی‌هم‌په ژوندینی مړۆ، هلته دورسیدلو سره می دهغه څخه دکیفیت پوښتنه وکړه .

ده په داسی حال کی چه لړزیده په وارخطا لهجه یی وویل :

ـ ضیا لـه روغتونه همدا اوس راغلی اوویل یی چه (یونس خبری تری نیمگړی پاتی شوی زه پوه شوم چه ضیا ضعف کړیدی، دواره می ورته لاس او پښی په سرو اوبـو ورپریمنځلی دلته نوماته ځان بیخی

دده ورور ښکاریده سره ددی چەدا ډیره ښکلی معلومیدله بیاهم پەماکی دشهوانی غریزی هیڅ احساس نەۆ پاتی تـکی سری شونډی، سپیـن غاښونه، پرمخ یی درنوخولو ځاځکو ښکلیتوب زیات‌کړی‌ۆ ویښتان‌یی پر مخ ترمی‌ترمی‌خپاره شوی‌وو،لاسونه یی ډیر ساړه اوبی حر کتەۆ سپینه غاړه او سینه یی هم په خوشبو یو

خولو لامده وو.

دلته ماته ددی ښکلا دومره نه

مجسمه کیدلهٔ بلکهٔ ددی صمیمیت ، اوزړه ورانی را ته دیونس دتیری ورځی لیدنه تر سترګو کوله ......

دلته دابی هوښه زما په وړاندی نهوه پرته بلکه مافکر کاوه دایونس دی چهپه خپلو وینو کی ککړ پروت دی پداسی حال کی چهدغریب یونس خیره زما ترسترګو کیدله ماهیڅنه شو کولای چه ددی دزړه وړونکی پهباره کی فکر وکړم اوددی د ښکلو اندامو نولهلیدلوڅخهٔ خوندواخلم اوکهٔ څه بهمی په زړه کی تیرهم شول نودواره به دیونس معصوم هویت زه تهدید کړی وم هوکی په داسی یوه غمجنه موقع کی دضیا لهښکلا نهخوند اخستل ماتهٔ تر ګناه څخهٔ کم نهؤ .

ضیا می دهغی په دو شکچه سمه کړه بالښت می ورته دسر دلاندی کینبود ، په سینه می ورته لوند دسمال واچوو اود لیمو شربت چه زما په ښوونه می وراره تیار کړیؤ دهغی په خوله کی یوه یوه کاچوغه اچاوه، څوشیبی وروسته دې ساه واخستله او پوه شوم چه زماتدبیر موثر واقع شویدی، بیامی دشربت ټول ګیلاس دهغی په خوله کی ور واړوو اولاسونه می ورتهٔ و مښل نویی سترګی وغړولی اوخپل ځانیې چهوه ګړی دمخهٔ یوازی و، زموږ پهٔ منځ کی ولیده چه ګرد چاپیر ورځنی ناستوو دشربت وروستی څاڅکی می دهغیپه خولهکی تویی کړ، ترڅو چه یی بیخی سترګی و غړ ولی اصف کاکا چه تردغه وخته پوره حیران ولاړؤ داپی پهغیرهکی ونیوله اوپه چپرکټ کییی‌واچوله، بړستنیی پری واچوله اوځینیخلک ور ځنی رخصت شو ل.

نه پوهیږم چه ددی په زړه کی بیاڅه تیر شو چه ددویم ضعفسبب یی‌شو، داپلا بیامو سرې اوبه دهغی پهپښو واچولی اودکوټی بندیکړکی موورته بیرته‌کړی، دهوادښه جریان په واسطه څه ارامه اوښه شوه .

* * *

سهار چی خپلی وظیفی ته تلم د ضیا کوټی ته ورغلم او اصف کاکا ته می ورغږ کړ .

ــضیا اوس څنګه ده ؟

ــپرته ده.

ورننو تلم ګورم چه بی هـو ښـهٔ غزیدلیده تش کالبوت ښکاریده خو ضعف نهده، زما دپښوپه کښبهاروته خزیدله... خسریی ورغږ کړ چه زه ولاړیم، ضیا اړخ بدل کړ، سترګییی راواړولی اوپه شونډو یی ترخهخندا خپ رهشوه پهاشاره یی را تهٔ سترګ ی مشی رااکړل، مایی هـم دسر پـه خوځولو مننه وکړه او ورته ومـی ویل :

خورکی ضیا! زه در ځنی کـلکه غوښتنه کوم چه نور ځـان هلاکت ته ورنه کړی، تاتهښایی چهدیونس دژوبلتیا اوتاروغی دادروند باردخپل سپین زیری خسر پـه اوږو یوازی پری نږدی ښه داده، چه تاهغه تـه دلداریورکولای، دیونس دماشومانو غمخواره تهو اوسی نهدا چـه تههم ځان دهغه سره سمه کړی اوکه زما په خوښه دی کارونهکړ نوزه بـه درځنی جدا خپه شم او چه ورځنی رخصتیدلم ددی په ښکلو سترګوکی می دهغی تصویر ولید چـه راتـه ویلیی :

ــ بی یونسه زما ژوند کومه معنا نهلری .

ټوله ورځ میپهٔ یوعـالم خیـا ل کی تیره کړه کله بهٔ راته دیونس ژوبله خیره رادمخه شوه اوکلهٔ بـهٔ راته په روغتون کی دنورو ناروغانو بی نوره سترګی... او بیا کله بـه دضیا بی هوښی رایاده شوه... او ورسره داصف کاکا سپیره او بی وسی خیره را پهزړه شوه .... هوکی دیونس دواړه بیوزلی بچیان خوزما څخه هډو هیریدای نه شول .

ټوله ورځ بی له څو واره هیڅ له شعبی څخه باندی ونـه وتلم اوپـه کتاب لوستلو مـی تیر کړه، تادی میوه چـه زر کورتـه ورسیږم اود یونس له حاله خبر شم ځکه ډاکتر ٤٨ ګـړی وروستـه دده نـتیجـهٔ ښودلیوه ...

کله چهکورته ورسیدلم، پهپوړیو چهختلم نود ضیا دکوټی مخی ته د ډیرو خلکو په راغونډیدلو سرهیوځه وارخطاشوم، سلامموکړاو دیونس دآمر سره چه ماهم پیژانده او هلته ولاړ سترړی مهشی وکړه، نور پـه ځان پوه نه شوم... دیونس مړینه می بیخی لهیادو وتلیوه اصف کاکا رادمخه شو.... زما چه دیونس په مرګ باور نه راته نومی دهغه دحال پوښتنه ؤکړه، په داسی حال کیچه دهغه اواز ډډشوی ووی ویل:

ــ هغه می خپل اصلی وطن تـه ورسولو دلته نوپه ځان پوهیدلم چه یونس خومړدی سترګی را بانـدی راپتی اواواز می ډډشو، داصفکاکا دسرو سترګو اوسپیره مخ په لیدلو راځنی لاره ورکه شوه په ځان نـه پوهیدلم لهخوده وتلی وم حتی کله چه کورته لاړم دچاپه سترړی مهشی هم نه پوهیدلم .

دلاس بکس می کیښود او ډیرزر دخلکو دټولنی سره یوځای شوم، تر ډیـره پوری بیدمه ولاړوم، هرڅوك غلی ولاړوو... ترڅو چهځینو خلکو په ژړلو شروع وکړه... هـر څوك لاړل ...

زه او اصف کاکا پاتی شو مابـه هغه ته څه ډاډ ورکړی وای ځکههغه زما پهزړه قوی معلومیده .

ددوی کره دیونس یوڅو خپلوانی ښځی پاتیوی، دلته په کورو کی دا رواج نهؤ چه دهمدردی په توګه د مړی کورنی ته ډوډۍ وکړی خو مـا دکلیو درواجلهمخی ضیا راوغوښتله او ورته ومیویل چهد میلمنو دډوډی څخه بیغمه اوسه .

دضیاپهکوټهکی ټوله شپهٔ پـهٔ ژړا وه اودضیا اواز تر ټولو ښه پیژا نـد کیده ..... ټوله شپهٔمی ونهٔکړایشو چه ویده شم، همدغهدیونس دمړینی اوبلتیا تراژیدیمی لهسترګوتیریدله همدغه کمبخته ضیا او ځوانه کونډه هماغه دده واړه یتیمان چه دیتیمی په لومړی شپه په کو څه کی ویده پاتی شویوو یونس دډیرو ارمانونو سره مړشو او دضیا ډیر ارمانونه هم دهغه سره یوځای دسپیروخاورو دلاندی شول ...

دضیا دراتلونکی ژوند په باره به می سوچ واهه... دنورو ښځو ویر اود ضیا زما ددی فکر وهلو سلسله کلهکله راپری کوله ډیره سختهشپه دهزههمپورهویریاخستی وماودیونس مړی ډارولم ټوله شپه ویښ وم، څو پوری چه دضیا چغی اوریدل کیدلی ماهم یوه سترګه پټهٔ نشوی کـړا ی سهار چه لهٔکټه را پاڅیدلم پهٔ ځا ن باندی می ډیر دروند بار احساس کاوه .

• • •

آیا ضیابه څه وکړی، اصف کاکا همدومره مهربان سړی نهدی چهددی په حال ورحمیږی اود یونس غوندی ددی زړه دګل غوندی تازه و ساتی داخبره هله ماته محققه شوه چه د مړی په دویمه شپه دضیا کرهورغلم ضیا بهدیونس پهمرګ تاسفښکاره کاوه مګر اصف کاکا دومره خپهنه بریښیده خپه به څنګه نهؤ چهزلمی زوی یی مړؤ خو داچه ضیا غریبهیی خپه کوله دابیله خبره وه ...

لنډه داچهدغه غریبه، ځوانهکونډه زموږ په ګاونډیتوب کی تر ډیرهپاتی نهشوه ... اوکهه یـی ډیرزر بـار شوله ....

څه وختهٔ دوی ګډه کـولهٔ نـو ضیا خپل خسر ته وویل :

ــ ښه بهوی چه لهګاونډیانو څخه دتلو اجازه واخلم ،خواصف کاکاددی ځواب ډیرزر ورکړ اوددی خبره لاپه خولهکیوه چه یوه کلکه څپیړه یی ورته په هغه مخ حواله کړه کوم چه دځوانیمرګ یونس په ویر پړسولی ؤ .

وروستی پټه چـه ددغـی غریبی کورنی څخه ماته په لاس راغله هغه دیوه اخبار پرمخ یوڅو لیکی ویچه اصف کاکا لهخوا ښکل کړی شوی وی :

(یونس ښځه او کورنی د ښاغلی آمر صاحب دهمدردی او غمخواری څخه چه دیونس په معالجه اومړینه کییی ښکاره کړیده دزړه لـهکومی تشکر کوی).

پای

گزارشی ازسفر هیئت النجونی به هند

گفتار نیک

کر دا ر نُیک در

به‌مقصد آشنایی با جمعیت های ښارندوی هندو پاکستان وبازدیداز فعالیت های مسلکی وخد مـــات اجتماعی آنها وباز دید ومشا هد ۀ **آثار تاریخی این دو کشور یـــک** هیأت چارده عضوپالنجونی **بریاست** پیغله کامله «راسخ» عضو تعلیمات مسلکی دافغا نستان ښارندوی‌تولنه وبر هبری‌پیغله رویدا سر کش‌لیدر پالنجونی با استفاده از **رخصتـــی** زمستانی به هند وپاکستان مسافرت نمودند .

برای دختران پالندوی افغانی این سفر از نگاه ښارندویی خیلی مفید وبا ارزش‌بوده و توانستند معلومات جالبی در راه ښا رندوی‌بیاموزندوبر اندوخته های مسلکی شان‌بیفزایند.

همچنان هیئت دختران پا لندوی افغانی جمعیت های‌ښا رندوی هندو پاکستان زابه فعالیت های‌ښا رندوی افغانی آشناسا خته وتوانستندحلقه دوستی وِخوا هری‌ښا رندوی جهانی را مستحکمتر سازند .

پیغله رویدا سر کش لیدر گروپ پالنجونی طی مصا حبه از مهمـــان نوازی صمیمانه‌وبی‌آلایش‌وخواهرانه

بس کابل رابه قصد پاکستان ترك گفتند ومجرد ورود به پاکستان در خانه ښارندوی اقامت نمودند .

رویدا علاوه کرد در شهر هـــا وایالات پا کستان و هند طی بیست

سفارت کبرای افغانی دراسلا م‌آباد به‌افتخار دختران پا لنـــدو ی دعوتی ترتیب داده بو دکه در ضمن آن‌سفیر کبیر داکترعلی‌احمد پـوپل باآنها عکس یادگاری گرفت

ښارندو یان پاکستانی و هندی بـــا قدر دانی یاد نموده خاطره این‌سفر رافرا موش ناشدنی خواند .

پیغله سرکش گفت هیئت‌پالنجونی که‌با لباس رسمی ښارندوی افغانی ملبس بودند دراواخرماه دلوبسواری روز سفر خویش‌باعالمی ازگرمجوشی

واحسا سات دختران مواجه شدیم درهمه جا دختران ښارندوی‌باحمایل گل وخو ش آمدید مارا بدرقه‌کردند.

لیدر گروپ پالنجونی گفت که‌طی اقامت در پاکستان‌وهند علاوه‌ازآنکه به‌فعالیت های مسلکی ښار ندوی‌این دوکشور آشنایی حاصل کردیم‌موقع



کمشنر بین‌المللی دختران‌ښارندوی پاکستان هنگام تفویض نشان دولتی به‌پیغله رویدادسرکش لیدرپالنجوی



دختران پالندوی افغانی بانمایندهٔ وزیر معارف هند در هیپی سکو ل

مادنیای

میسر شد تاازپو هنتون پشاور ـ بند برق ورسك ـ بازار قصه خوانی مطابع پشاور وچندین کالج ـ باغ شالامار ـ مینرا مشهور لاهور موزیم آنجا وهمچنان مسجد شاهی قلعه شاهی بازار مشهور انار کلی هوتل بین المللی لاهور مقبره شاه جهان ـ زیارت مبارك گنج دهوبعضی مکاتب کلان سالانکه توسط دختران خارندوی پاکستانی تدریس میشدیدن نماییم .

پیغله رویدا گفت در هند طی پنج روز اقامت از مقامات تاریخی مانند لعل قلعه ـ اند یا گیت مسجد جامع دهلی موزیم نهرومقبره همایون ـ تاج محل آگره مقبره نور جهان ـ جها نگیرو ممتاز وآرامگاه گاندی نهرو وشا ستری ـ قلعه شاه جهان مقبره خواجه معین‌الدین‌چشتی بازدید کردیم .

پیغله رابعه شاه حسینی محصل صنف سوم پوهنځی اقتصادپیرامون احساسات عجیبی که‌از دیدن تاج محل بوی‌دست داده بود گفت.
تاج محل راازروی مطالعه کتاب‌ها می‌شنا ختم وروزی که‌آن‌محل تاریخی وبا عظمت را مشاهده کردم احساس عجیبی بمن دست داد که ازیادآوری آن سرورو فرحتی بمن دست‌می‌دهد

پیغله شاه حسینی گفت همچنان این سفر در من جرئت تولید نمود چنانچه در شب‌سوم سفر که‌کنسرت وآتن ملی توسط گروپ ما اجرا شد من‌به استعداد آواز خوانی خود پی بردم وبرای اولین باریکی ازخواندن های پشتوراکه‌میرمن مهوش‌سراییده بودخواندم واز طرف دختران خارندوی پا کستانی فوق العاده تشویق شدم .

پیغله زهرا ایوب محصل صنف چارم پوهنځی شر عیات که عضویت هیئت را داشت بجواب سوالی که آیا در سرحدات بمشکل مواجه شدید یاخیر گفت:

باوجو دیکه درسر حد بین هندو پاکستان دو ساعت منتظر ماندیم‌تا پاسپورت های مابررسی شو دو فورمه هارا خانه پری نمائیم ماموران سرحدی رویه خیلی دو ستانه نمودند .

زهرا ایوب گفت فاصله یك‌و نیم کیلومتر بین سرحد پاکستان و هند گروپ ما بکس‌های شان راخودحمل کردند واز کسیکه دوبکس دا شت دیگران باوی کمک‌می نمودند که‌این عمل سایر مسا فران را متعجب ومتحیر ساخته بود. چه‌همه بکس های خودرا توسط حمال نقل میدادند .

پیغله محبوبه منصوری معلم خارندوی بجواب سوالی که یکی از خاطرات خوش سفر خود رابیان‌کند گفت :

خاطره های خوشی که‌از سفرهند وپاکستان دارم زیاد است ولی‌یگانه چیزی راکه ازین سفر تامدت ها فراموش نخوا هم کرد رویه‌واحترام متقابل بین خارندو یان این‌دوکشور بامامی باشد بدون آنکه باهم‌معرفت قبلی داشته باشیم .

همچنان گفتار نیك کردار نیك خارندوی را بصورت عملی مشاهده نمودم ومانند یك عنصر واحد ومفکوره واحد ناشی از روش های خارندوی رابیاد گذاشتیم .

پیغله پروین جامی محصل صنف چهارم پوهنځی طب ازرویه و پیش آمدنیك دختران خارندوی پاکستانی یاد آوری نموده گفت وقتی ازهند بسوی لاهور حرکت کردیم‌ودرخانه خارندوی رسیدیم همه دختران خارندوی پا کستان رامانند فامیلی که‌منتظر یکی از اعضای خانواده‌خود باشند منتظر یافتیم ـ آنها بسترهای خواب مان راباگل پوشانیده بودند.

پیغله راحله کامیار گفت من این خاطره را فراموش نخوا هم کرد که شهامت دختران افغانی راطی این سفر معر فی کردیم .

آواز مشاهده رقص ها و استماع سرود ها در یکی از مکاتب دهلی ودیدن یك‌نمایشنامه‌که بدعوت‌وزیر معارف هند صورت گرفته بودو یاد آوری کرد .



دختران پالندوی افغانی وخارندویان پاکستانی‌عکس‌یادگاری گرفتند

هنگامی که‌اولتیماتوم‌فرانسه وبریتانیا به‌ناصررسید، وی‌باور نمیتوانست‌کرد که‌صدراعظم‌بریتانیا درنهان بااسراییل بندو بستی داشته‌باشد. ناصر میگفت: «چگونه ایدن میتوانددروغ‌گوید. آیا اپین مردی‌دروغگوست؟»
درین‌زمان یکی ازافسانه هادرخاورمیانه‌این‌بود که‌یك«جنتلمن» بریتانیایی هرگز دروغ‌میگوید.

سیمای جمال عبدالناصر

By Mohammad Heikal

نوشته «محمد حسنین هیکل»

بخش‌هفتم

ترجمه «رز»

این حرکتنها برای آن صـــورت گرفت که حتی درین مرحله نیزکسی درك نمیتوانست کردکه میـــان بریتا نیا ییان، فـرا نـسو یـا ن واسرا ئیلیان‌در نهان سازش‌موجود باشد. ناصر در باره فرود آمـدن نیرو های پرا شوتی اسرائیل‌بردره متلی خو شباور نبود- این بـخش برای نیرو های زمینی اسرائیـــل خیلی دور بود- ومیپنداشت کـــه عملیات مشترك‌امکان نداردو محتمل به‌نظر نمیرسد که ایدن در نهان‌با سرائیل بندو بستی کرده باشد.

رییس جمهور و همکا رانـــش، علی الرغم اطلا عاتی که به دســت میامدو درین اطلا عات به سازشـــی یقینی بین‌اسرائیل وفرانسه اشاره میشد نظر فوق را داشتند جر یان سرازیر شدن اسلحه به اسرا ئیل فزونی گر فته بود- اگر چـه دالس فروش قسمتی ازسلاحهای امریکایی رابه اسرائیل منع کـرده بود -ما ازاین فزو نی اطلاع داشتیم، و لی اطلا عات دیگری هم میرسید که مـا نمیتوانستیم خود مان را متقاعـــد سازیم که این اطلا عات درست‌است.

درهمین هنگام فرا نسوی مردی به سفارت مصر، در پاریس ر فت ودر برابر یك هزار پوند استرلنگ چیز هایی رادر باره یـك سا زش نهانی بین اسرا ئیل و فرانسه در اختیار مقا مات مصری گذ ا شت‌اما هنگامی که چند روز بعد همین مرد به سفارت مصر آمد وپنج هـــزار پوند استر لنگ برای اطلاعـــات بیشتری در باره‌ملاقا تهای‌بریتانیا- ییان وفرا نسو یان باسرا ئیلیان‌و یك نقشه مشترك‌نظامی،در خواست کرد، افسانه وی را باور نکردندوبه دستور قا هره‌وی‌رابه حیث‌یك‌خاین دور راندند .

ناصر خودش‌را قناعت‌نمیتوانست دادکه ایدن با دانشی که ادعا میکرد درباره خاور میانـه دارد، مو قـف بریتانیا ودو ستانش را باجنگید ن در کنار اسرائیل در میان ملل‌عرب به مخا طره اندازد .

شاید ناصر در باره اهداف‌ایدن کاملا در اشتباه بوده باشد، امــا نظراو در مورد نتیجه کار های‌ایدن به صورت مطلق درست بود .

درواقع ایدن در نهان بااسرا ئیل به سازشی رسیده بودودریك‌سلسله ملاقاتها که در ویلایی واقع‌سیویزر در بیرون پاریس بر گزار شد، با سلوین لاید، کر یستین پینو بـن گورین که‌از طرف شیمون پیرس‌و موشی دایان پشتیبانی میشد،شرکت کرد.

موافقتنا مه‌یی در باره عملیاتی‌که بایستی علیه مصر به راه افتد بین اسرائیل و فرانسه منعقد گشت. این موا فقتنامه را از طرف‌اسرائیل بن گورین واز طرف فرانسه پینو امضاء کرد. همچنان پاتریك دیـن رییس بخش خاور میانه در وزارت خارجه بریتانیا در فرانسه پاییدتا این موا فقتنامه را از طرف بریتانیا امضاء کند .



«صلاح‌سالم» به‌ناصر پیشنهاد کرد که‌خودش را به‌بریتانیا تسلیم کند

پنج روز بعد، در بیست و نهـم اکتوبر، اسرا ئیل تعرض رابرسینا آغاز کرد. تنها سحر گاه روز دوم این خصومتها بود که ناصر شروع کرد به دریافت واقعیت او ضـاع گزار شهایی به دست آمدکه نشان میداد هوا پیما های اکتشافی کانبیرا برفراز سینا پر واز میکنند و چون نیر و ی هو ا ی بر یتـا نیـا یگانه نیروی هوایی بودکه درخاور میانه چنین هوا پیما هایی دراختیار داشت بنابرین‌این‌هوا هایی‌دراختیار بریتا نیا یی بوده باشد .

ریمو ند هیر سفیر تازه اضـلاع متحده امریکا که جانشین بایـرود شده بود، اطلاع‌داده شدکه بریتانیا درصدد انجام دادن کاری سو ظن انگیز است . وی این پیام رابـــه واشنگتن فرستاد و طلب معلو مات کرد ولی رویداد ها برین حادثـــه پیش گرفت‌زیراپیش ازآنکه ریموند هیرپاسخی دریافت‌کند واشنگتن‌به تمام اتباع امریکا هدایت‌داد که‌مصر راترك گو یند .

سامی عبدا لفتوح سفیر مصر در لندن به ساعت‌چار در وزارت‌خارجه احضار گشت‌همچنان همکارش‌کمال عبدا لنبی در پاریس به ورســـای خواسته شد. درین دو محل، ایـن دوسیا ستگر مصری اتمام حجـت (اولتیما توم)مشترك فرانسه‌بریتانیا رابه‌مصر واسرائیل دریافت کردند.

این‌کاربه‌شیوه ریبو ن ترو پ صورت گر فت : به هیچ یك ازین سفیران چو کی‌تعارف نشد.هنگامی که‌سر ایقرن كرك پاتریك معیـن وزارت خارجه بر یتانیا این اتمام حجت رابه «عبدا لفتوح» تسلیم‌کرد وی شگفتی زده بر جایش ایستاده ماند ولی نبی در پاریس از کســی نترسید و بدون آنکه دعوت بــه نشستن شده باشد، نشست .

این اتمام حجت ازاسرائیل ومصر میخواست که آتش بس رابپذیرندو هرکدام نیرو ها یش راده میل از

هنگامیکه نیروهای هوایی فرانسه و بریتانیا قاهره رابمباردکردند، «قوتلی» رییس جمهورسوریه در ماسکو بود. اوآنروز، هنگام ملاقات با رهبران شوروی، ازجایش برخاست وسروزیر دفاغ شوروی فریاد کشید: «مارشال ژوکوف، مارشال ژوکوف، مارشال ژوکوف، میخواهید که من یعنی یك ملکی بیچارهٔ بشما یعنی ستارهٔ جنگ جهانی دوم، نشان بدهم که چگونه مداخله کنید ؟..» بعد، ازخشم وبیچارگی نزدیك بود به گریه درآید.

کرانه های کانال دور ببرد همچنان این اتمام حجت میخواست که مصر باید اشغال موقتی نقاط عمده پورت سعید، اسماعیلیه وسویز را توسط نیروهای بریتانیایی وفرانسوی بپذیرد.

برای عملی شدن این خواسته ها دوازده ساعت وقت داده شده بود اتمام حجت میگفت :« هرگاه تابه سر رسیدن این وقت، یکی یا هردو طرف، این خواسته هارا عملی نکنند بریتانیا وفرانسه باهر قدرتی که لازم باشد، به مداخله خواهند پرداخت تااین تصمیم راعملی سازند»

هنوز ناصر بادشواری میتوانست پذیرفت که فرانسه وبریتانیا هوای مداخله را در سردارند، اما این اتمام حجت ،بوی بد نیرنگ ودورویی رابلند ساخت . منظور ازین نکته که هردو طرف نیروهایشان را ده میل از کانال دور ببرند چه بود؟ در حالی که اسرائیل درین زمان تنها یك کندك پراشوتی دران نزدیکیها داشت واین کندك هم چل میل از کانال دور بود .

ناصر میگفت:

«اینها همه دروغ است. چگونه میتوانند دروغ بگویند؟ آیا ایدن مردی دروغگو ست ؟» .

درین زمان یکی از افسانه ها در خاور میانه این بود که یك جنتلمن بریتانیایی هرگز دروغ نمیگوید. ازینرو ، ناصر گیج وشگفتی زده بود او اگرچه از ایدن خوششی نمیامد، اگرچه میدانست ایدن سر آن دارد که وی را براندازد، اگرچه به ایدن اعتمادی نداشت، با اینهم فکر نمیکرد که ایدن دروغ بگوید .

آنشب کابینه جلسه کرد تاتصمیم گیرد که چه راهی رابرگزیند رییس جمهور بدین نظر بود که سر نهادن دربرابر این اتمام حجت برای مصر مصیبت بار خواهد بود درنتیجه اتمام حجت سراسر رد شد اما اسرائیلیان- بر اساس نقشه- خواسته های اتمام حجت راپذیرفتند.

رییس جمهور باگرفته شدن این تصمیم ، دست به کار آن شد تادفاع کشور راسازماندهی کند. وی به پایگاه نظامی در قشله رباسیه رفت ودرانجا با فیلد مارشال عبدالحکیم عامر قوماندان قوای مسلح گفتگوی پر حرارت وداغی انجام داد. عامر آغاز بدین کرده بود که نیروهای زرهدارش رابه سوی سینا حرکت دهد تاتهدید اسرائیل راپاسخی گفته باشد. اومیخواست این حرکت رادامه دهدتا اسرائیل راازکانال دور نگهدارد ولی ناصر اصرارداشت که تانکها باید به عقب برگردنیده شود تادر برابر نیروهای فرانسوی وبریتانیایی، از کانال دفاع کند.

اواستدلال میکرد: «اگرآنان درپوت سعید پیاده شوند، پیوند مابا نیروهای زرهداردرصحری، بریده خواهد شد. من ترجیح میدهم که نیروهای زرهدار برگردانیده شود ومادرداخل کشور ازکانال دفاع کنیم. »

این دو مرد، دودوست دیرینه، سراسر شب رابه همین بحث سپری کردند وسرانجام برگشتن تانکها ازسینا به تعویق اندا خته شد.

همچنان رییس جمهور دستورداد تا نیروهای هوایی به هیچ حرکت جنگی دست نیازد، زیرا دشمن درین زمینه امتیاز کامل دارد. باز هم اختلاف نظربه میان آمد: مارشال عامر میخواست که نیروهای هوایی بجنگند، ولی ناصر این کار راخودکشی وقتل عام میدانست درین هنگام مصر تنها سی تاهواپیما داشت که برای عملیات مناسب تلقی میشد، اما در واقع، همه این هواپیماها برای جنگیدن آماده نبودند.

یکروز پس از صدور اتمام حجت سیل تبلیغات علیه ناصر جاری شد ایستگاه رادیویی بریتانیا در قبرس بار دیگرصدای بریتانیا نام گرفت وبرنامه های آن چنان طرح شده بود تاناصر را به دست مردم مصرسرنگون سازد. درونمایه این برنامه هااین بود که ناصر دشمن است.



..ونیروهای پراشوتی بریتانیا فرودآمدند



ایدن درنهان بااسرائیل سازش کرده بود

بریتانیا مردم مصررا دوست دارد، ولی ناصر مردیست اهریمن کردار .

امااین برنامه ها اندیشه مردم مصرو جریان امور را هیچ در نظر نمیگرفت به طورنمرنه: تبلیغاتگران هشت نام‌را پیشنهاد کردند که اگر حکومت رادر مصر به دست گیرند، برای بریتانیا قابل قبول اسد. در حالی که دوتن ازین آدمها، یعنی حافظرمضان وعلی‌زکی العرابی قبلا مرده بودند در حقیقت، این نشرات تنها محبوبیت ناصر را فزونی بخشید .

آنروز، یعنی روزسی‌ویك اکتوبر رییس جمهور ناصر اختلاف دیگر باقوماندانی اعلی پیدا کرد. سپاهیان که دیدگاه نظامی داشتند، بدین نتیجه رسیده بودندکه که بهترین نقطه برای نبرد تانك علیه نیروهای

بقیه درصفحه ۶۱

چرا دریوران فرار



خوب اینکه دوستان ویا اقار ب خفه شوند باکی نیست زیراعملیکه نیك نباشد هر کس‌که مر تکب آن شود قابل تقبیح است .

این شب شش‌را میگویم، درمنزل یکی از اقارب بودم سخن ها بیش ازحد بر موضوع شب شش بالابود، خانم میگفت باید برویم،آنها خبر ما کردند اگر نرویم خفه میشوند، اما شوهرش این عمل راتکذیب کـرد ه میگفت : ...

ـچقدر سیا لداری وشر یکـــی حالا دیگر این حرفها را نزنید آخر درین عصرو زمان بسیاربد است.

منکه بی حو صله شده بــودم بطر فداری مرد خانه تاکه جـــان داشتم ایهمه مز خرف پسندی هـا راکو بیدم وتقبیحش‌کردم .شوهرش اگراز ترس خانم بز بان چیـــزی نیاورد امابا جنبا ندن کله وکنایه‌ها حرفهای مرا تائید میکرد و مـــن بیخبر ازینکه خا نم محترمهٔ شا ن به‌اندازه ازمن خفه میشود که حتی تاآخرین دقایقی که بخانه آنهابودم بامن حرف نزد،من‌هم باشك‌وتردید خدا حافظی کرده وآنجا راترك‌گفتم.



گفتم این‌چکار است که میکنـی آخر تو خو رسام نیستی .

گفت :راست میگی رسام نیستم اما مجبورم که‌از خود رسام بسازم.

گفتم چه مجبور یت داری؟

گفت مجبو ریت ، بلی مجبور یت دارم بخا طر اینکه‌پسرم را درمکتب معلمش گفته که فردا همرا یتان قطعه‌هایی از رسم که مقبول بـا شد بیاو رید .

گفتم :

این دیگر بتو مربوط نیســـت بگذار که پسرت خودش این کـــار رابکند ،گفت :

اوکه نمی تواند رسم مقبو لـــی تهیه کند‌زیرااو هنوز‌بصنف٤مکتب است ودر این صورت معلمش اورا دشنام خواهد داد ،

گفتم :

معلمش اینرا که میداند، چرا از یك‌متعلم صنف چهارم میخوا هـــد رسام خوبی باشد بگذارد تا اطفال مطابق بسو یه خود شان هر چــه میتوانند رسم کنند تا یاد بگیرند.

گفت:

من در اول بالای‌پسرم قهر شده وگفتم این کار را خودت بکن تایاد بگیری، اما او جواب قنا عت‌بخشی داد .

گفتم چه جواب :

گفت :

جواب پسرم این بود :

آخر گناه من چیست معلم‌صاحب خودش گفته این کار راب‌کنید .

یعنی معلمش گفته که پدر برادر ویا هر کسی که‌باشد برایش‌بگویید که‌برا یتان رسم بکشد وشما آنرا به‌مکتب بیاو رید.



به‌تکسی از سید نور محمدشاه مینه بالا شده میخواستیم به شهر بیائیم مادو نفر بودیم ،من فکـــر کرده بودم بر حسب تعا ملیکه‌هست تکسی‌ران بیشتر از بیست افغا نی ازما تقاضای زیاد تر نخواهدداشت اما اینطور نبودو قتیکه به‌پل بـا غ عمومی میخواستیم ازمـوتر پا یین شویم، رفیقم یك‌نوت پنجاه‌افغانیگی را ازجیب خود بیرون آورده به‌تکسی ران داد، راستی نگفتم هوا کمـــی بارانی بود .. بعد تکسی ران نوت ده افغانیگی بر فیقم پس داد .

برایش گفتم برادر پو لت بیست افغانی میشود چطور به عوض سی افغانی ـ نوت ده افغا نیگی برایما پس میدهی ؟

گفت نمی بینی که بارانی است.

گفتم :

میبینیم اما اینکه ارتباط به کار تو ندارد یا مثلیکه موتر تودر روز های بارانی بشتر تـیل می خـو رد

گفت :

مه‌ای گپهاره نمی شنوم چهـــل افغانی پو لتان میشود، آنطرف‌شما اختیار دارید .

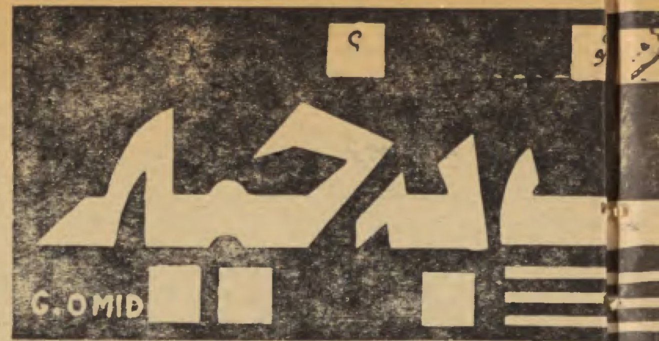
دیدم چاره نیست، اتفا قاپولیس ترافیکی در همان نواحی نظر مـارا جلب کرد بیدرنگ اوراصداکرد یم.

اوآمد مو ضوع رابرا یش گفتم خوب این پو لیس ترافیك باجنگ‌و دعوا پول مارا ازتکسی ران گرفت اماشیر نش، اینبود که معلوم شـد مو تر اصلا نمبر پلیت لینـی دارد، یعنی جواز سیرش لینی آست ودر بین شهر کار میکند، بعد پولیس‌به اصطلاح قایم بودکه تکسی ران رابه ماموریت ببرد، اما چون ماکارداشتیم وحسا ب‌ما هم تصفیه شده بود راه خود را پیش گرفتیم اما نفهمیـدم چطور شد که بعداز رفتن ما تکسی وتکسی ران هم‌بدون پولیس‌ترافیك براه خود روان شد !؟

این حرفهارا نزنید آخر درین عصرو زمان بسیار بداست



شنید م‌که‌در مجلس عالی وزراء روی معضله اپار تما نهای نادر شاه مینه بحثی صورت گرفته و قـرار است عنقریب فیصله حکو مت‌در مورد صادر واعلامیه اش پخش‌شود این کار خوا هی نخواهی صـورت گرفتنی است، اما شیرنی اش درین است که همان عده اشخا صیکـه چندین خانه داشته وباز هم خودرا مستحق نشان داده‌اپار تمانهائی‌چند ازنادر شاه مینه‌راتصا حب کرده‌اند باید دو باره خانه ها از نزد شـان تسلیم گرفته شود وبرای اشخا ص مستحق توزیع گردد، تا هم حق به حقدار برسد وهم این عده‌اشخاص غیر مستحق دو باره مر تکب همچو گناه نشوند .



...میکنند؟

به‌سر راه‌هم یکس مریض‌میشود،من‌که‌نمی توانم به‌او دوابخرم

بیش ازشش‌کیلومتر راه‌را هنوز نپیموده که تیلش خلاص‌میشود



اوکار ضرور داشته متوجه میتر تانك نشده ۲۵ـ افغانی ای که در جیب داشته خواسته آن را از تانك تیل بخرد وهمین کار را هم کرده بود، اما همینکه بیش از شش کیلو متر راه‌را طی نمیکندکه موترش‌تیل خلاص مینماید.

گفت هرو قت اینطور نبود .

گفتم چطور ؟

گفت :

سه‌لیترتیل بیشتراز دوازده کیلو متر‌راه را دربر میگر فت .

اما اکنون نمی دانم چطور شد؟

گفتم تعجب مکن ، این تا نکر هـا حق خودرا میگیرند .

گفت :

راست میگی من این فکر رانکرده بودم، وگر نه انسان باید متو جـه تانك، تانکر هاو میتر آن باشد، در غیرآن همین جفا راباید بکشد .

گفتم: بلی مخصوصادرین اواخر که‌این پیاده های تانك‌بهانـه ا ی بخود میترا شند .



همه روزه‌چه ازطر یق را دیـــو وسـایر نشریه‌ها موضوع گرفتار ی اموال قاچاقی ،پخش میشود وراستی یکبار دیگر مردمان ماازفعالیتها ی حکومت مخصو صا در مورد انسداد قاچاق تمجید وتحسین مینماینـــد وبرا ستی هم این‌عمل‌در خورتمجید است چه‌در گذشته‌هابه این پیمانه به‌اصطلاح گیرو گرفت نبود .اما مخصو صا از زمان بوجود آمـــدن حکو مت جدید روزی نیست کـــه همچو یك مو ضوع پخش نشود.

اما اکثرا اینطور است که خبرها نشان میدهد . اموال قاچاقی از فلان منطقه حتی موتر بست گر فتار شد امادر یور موتر فرار کرده است، کـه ایـــن موضوع نزد همه شکل ســـو ال رابیدا کرده وهمه میگویند چـــرا دریوران فرار میکنند ؟

درهمین روز در مجلسی این‌بحث صورت گر فت که من هم در آنجـا بودم .

آخرسنکه گناهی ندارم سعلم صاحب خودش گفته این کار را بکن



آواز زنگ تیلفون دفتر بالاشـــد اتفاقا من گوشـــی را بر داشتم ،از آنطرف آواز یکدختـــر بـــگـــو ش میرسید .

گفت :

ژوندون است ؟

گفتم :

بلی دفتر مجله ژوندون اســـت بفرمایید !

گفت :

مه‌یکد ختر خیلی بد بخت‌هستم.

گفتم: چطور ؟

گفت :

بخاطر اینکه‌ا ز یکطرف بیسواد هستم واز جانب دیگر پدرو مادرم جزیترین التفا تی بمن نداوند .

باز هم گفتم‌چطور کمی‌به‌موضوع روشنی بیاندازید !

گفت :

ازیکطرف پدرو مادرم بمن ظلـم کردند که‌نخوا ستند باسواد شـوم واز جانبی هم مخصو صا پـــدرم بحیث یك پدرو مانند یك پدرقطعا بمن اعتنایی نمی کند. من‌که با او حرف زده نمی توانم بارها به مادرم گفتم‌که آخر اگر گنا هی دارم شما ویا‌پدرم آن را برویم بکشید کـــه دوباره مر تکب‌آن نشوم، امامیبینیم که‌مادرم هم حر فهای مرا سر سری میگیرد .

گفتم پدرت باتوجه قسم رویـــه میکند ؟

گفت: اصلا بامن حرف نمی زنـــد باری هم اگر این کاروا بکند خیلی به‌تر شرو یی وبکمال بد بینی‌مانند اینکه بایك نوکر خاین کسی حرف بزند بامن رویه میکند ودلیلش‌راهم نمی‌دانم، واز طرفی هم باید بگویم درحالیکه منزل‌بودو باش مابه نادر شاه‌مینه است بمن حیثیت زندان‌را دارد، زیرا من‌باید نان بپزم ،لبا س‌ بشویم و پایم رااز خانه بیـــرون نگذارم او گفت :

آنگاه که پدرومادرم جایی‌میروند اگر نزد مادرم عذر میکنم که‌چـــه میشود من هم باشما بروم . ایـــن خواهش مرا پدرم بالجا جـت رد میکند .

همچنان او گفت :

چندین مر تبه است که‌به امراض گوناگون مبتلا میشوم وکسی حاضر نیست که حتی یکقرص اسپرین‌بابر برایم بیاورد وقتیکه از پدرم تقاضا میکنم میگو ید !

درسر راه هم یك شخص مریض میشود من دیگر نمی توانم‌به‌هرکس دوابخرم اگر من میگویم که آخرمن دخترت هستم هیچ حرفم رانمـــی شنود. گفتم وضع زندگی تان‌چطور است ؟

گفت :

پدرم بهترین معاش را میگیـــرد خانه لوکس داریم، مو تر داریم وهر شب خانه ما بدون مهمان‌نیست اما بمن این‌همه چیز رنج آوراست.

گفتم پدرت چکار میکند ؟

گفت: این را نمی گویم .

ولی‌همینقدر تذکرداد که‌خیلی بانفوز است.

آرزو داشت این درد دلش رابـه مجله نشر کنیم وماهم این کار را کردیم .

نویسنده : ح شیخ اوف

از مجله «ستاره شرق»ازبکستان شوروی

ترجمه: جوز جانی

معمای رینی

فانتیزی علمی

آنچه تاکنرن خوانده اید :

بیل رینی دانشمند اختر شنا س برتانیا توسط سفینه سیاره پیمای «فوتون» بر یك سیاره مجهول فرودمی‌آید وبشکل مرموزی نابودمیگردد چند سال بعد قارمان کیهان نوردشوروی عزیزوف تصمیم میگیـــرد برای حل معمای رینی باین سیـــاره نامعلوم سفر کندو باسه کیها ن نورد دیگر توسطسفینه سیاره‌پیمای‌الماس برای این منظور بسفر پراز مخا طرات آغاز مینماید. در طول‌راه‌شرک یانته توسط ماشین همه جارو بنام «عقا» بر سیاره ویگه فرودآمد ازمنبع طبیعی یورا نیوم آنجا مواد سو خت کانی برمیدارندو الـماس‌بسر عت نز دیك بسر عت نـــور بسوی سیاره نا معلوم به پروازخودادامه میدهد و بعداز آنکه بـــدون نزدیك میگردندشو ک واوکین‌موظف‌میگردند دستگاه همه جارو بنـــام «عقاب» را بسوی اتمو سفیر مر موزسیاره براند وبر سطح آن فـــرود آورند .

ـرفقا، بانهایت احتیاط کار خود راپیش ببرید! وظیفه ای بس مهم وجدی در برابرشما قرا ردارد .باید بخصو صیت های ساحه جاذبه‌سیاره نامعلوم که دارای طبیعت مخصوصی میباشد پی ببریدواگرممکن‌باشـــد، برای فرود آمدن خود برسیاره‌ونیز برای فرود آمدن الماس بر سطح‌آن محل مناسبی جستجو کنید . ایـــن مطلب را بدقت بخاطر بسپار یدکه ماو شما بدون حل کردن معمای‌رینی هرگز نمیتوانیم بر گردیم ..! حتی حق نداریم قبل از بانجام رساندن این وظیفه درین سیاره از میـــان برویم واز همین لحاظ یکبار دیگـــر تکرار مینمایم که: محتاط باشید! برای تان مو فقیت‌میخوا هم!خیر باد شوکت خیر باد او کین !...

شوکت در پاسخ با صدایـــی آرام وپر اطمینان اظهار داشت :

ـبرای اثبات بجا بودن این‌اعتماد شما، همین حالا حر کت میکنیم!

لحظه ای‌بعد عقاب آهسته بطرف سیاره راه گرفت ودر حالیکه ازدو طرف دوبال نقره‌ئی خودرا گشوده بود، از جا حرکت کرد. همزمان‌با آن اننه گوشی مخصو ص مخابره‌را بسر گذاشته‌توسطدستگاه فرستنده وآخذه رادیو بفر ستادن سیگنا ل بزمین آغاز کرد :

ـانین! زمین! الماس‌حرف میزند الماس حر ف میزند ...

عزیزوف روی‌تیلی ایکرن مشا هده کردکه عقاب طور غیر منتظر تکان خوردو به تعقیب آن از دستگاه‌آخذه رادیو صدای هراس آ میز شوکت شنیده شد :

ـ آقای‌کپتان، معلوم نیست چـــرا سر عت دورانی انجن ناگهان پایین آمد....

کپتان از شنیدن این خبرمتعجب نشد. شاید او چنین پیشا مدی‌را انتظار داشت .

ـحر کت به جلو دوام ...

کپتان موفق نشد سخن خـــودرا بپایان رساند. واقعه‌غیر قابل‌باوری روی داد و عقاب مثل اینکه درآ ب فرورود ،درفضاغوطه خوردو ناگهان طور سر چپه بطرف سیاره شناور گردید .

شوکت ازرو ی‌میزتابلوی‌هدایت پرتاب شد وپیشانی اش با کلکین مدور روبرو تصادم کرد. او کیـــن هم‌که در پهلوی او قرار داشت،روی سقف افتاد (به نسبت سر چپـــه شدن «عقاب» سقف وسطح آن‌بجای هم قرار گر فته بودند) عقاب بـــه نسبت از دست دادن سر عت خود بار دیگر دچار حالت‌بی‌وزنی‌گردیده بود شو کت باخوف ود هشـــت، درست مثل اینکه درب ین آب شناور باشد تلاش بعمل آورد و آهستـــه آهسته بجای خود رفت ودر آنجـــا قرار گرفت .

اوکین باخود بز بان قزاقـــــی دشنا مهائی داذ و درحالیکه‌ذستهای خود را باز گرفته بود، باحتیاط تمام جای خودرا اشغال کرد. شو کت‌که قسمت صدمه دیده پیشانی خودرا بدست گر فته بود، از دستگـــــاه فرستنده رادیو گفت :

ـآقای کپتان، مو تور از حرکت باز ماند... دیگر ممکن نیست‌عقاب راهدایت کرد ... چاره ای جز این برای مانمانده که‌بر سیاره فـــرود آییم ویا بعبارت صحیحتر برآن‌سقوط نماییم ..

عزیزوف باآنکه بد نش منجمـــد شده بود، برخودمسلط گردیدوازین اطلاع ناخو شایند شو کت بخشم آمده از مکرو فون فریاد زد :

ـ چه گفتید ، چه گفتید ؟ سقوط کنید؟.. هرگز درین باره نیندیشید آخر بالهای عقاب برای چه منظور سا خته شده‌اند ؟ آله تثبیت کننده رابکار اندازید .

شرکت بدون معطلی دکمه ای‌راکه آلۀ تثبیت کننده را طور اتو مـــات اداره میکرد فشار دادو بعدابالهارا بکار اندا خت..عقاب‌مثل انکه‌دربین آب‌فرو رودد‌رسمت سیاره بحرکت آغاز نمود واکنون باپرواز سنگیـــن خود درفضا به عقاب واقعی‌شباهت داشت .

چهره عزیزوف که‌بر ایکرن چشم دوخته بود اندکی شگفت. شاید او قبلا حدس زده بودکه چنین وا قعه ای رخ مید هد.

درین موقع صدای اننه‌که رنگش کاملا پریده بود بلند گردید.

ـآقای کپتان، معلوم نیست زمین چرا جواب نمیدهد !.

ـچه میگویند ؟... عزیزوف بـــا نگرانی بدستگاه رادیو نظر انداخت تازه بر چهره‌سرد وآرام اوتشویش سایه افگنده بود. خوب، بار دیگر صدا کند .

ـزمین !زمین!الماس حرف‌میزند جواب بدهید . جواب بدهید برای شنیدن‌آماده ام .

از دستگاه آخذه رادیو هیچ نوع جوابی شنیده نشد. دختر بازهـــم تکرار کرد، اما هما نطور ســکوت حکمفر مابود. عزیزوف از شـــدت

عصبانیت دستهای خود را در جیب های خود فرو برد .

جالب است ... اودر طول آنهمه پرواز درفضا هیچگاه با محیطی که اینچنین دارای خصوصیت عدم انتقال باشد بر نخورده بود..معلوم نیست چرا امواج رادیو نمیگذارند . شاید این وضع ناشی ازتاثیرساحه عجیب جاذبه سیاره مذکور باشد اگر چنین است پس چرا ارتباط رادیو یی بین‌شوکت واوکین‌والماس قطع نگردیده است . اینهم یک معمای دیگر .

عقاب بابالهای گشاده هما نطور روبه پایان میرفت. شوکت که از روزنه مدور مخصوص بدقت نظر میکرد، برای فرود آمدن بر سطح سیاره، محل مناسبی جستجومیکرد هر گاه دهانه های آتش فشانی که‌اینجاو آنجا سیاهی میزدند وفر سنگهایی که دارای رنگ تیره بودند درنظر گرفته نمیشدند، اساسا سیاره دارای سطحی هموار بود.

ناگهان منجم سفینه که طور غیر منتظر صدای غرشی را شنیده بود نگاهی تند بهمسفر خود انداخت.

اوکین باچشم چپ خود پلکك‌زدو مثل یك طفل از شادمانی فریاد کشید :

ـموتور .. موتور بحرکت آغاز کرد....

در حقیقت هم موتورسفینه غرش کنان بحرکت افتاده بود. عزیزوف همینکه این خبر راشنید، طور غیر ارادی از جابر خاست. جالب بود. این پدیده را چگونه میشد توجیه کرد؟... کیهان نورد کار آزموده ومجربی که در تسخیر دهها سیاره اشتراك داشت ، برای نخستین‌بار بسیاره ای دارای چنین اتموسفیر شگفت انگیز مواجه میگردید.

اننه که‌در مقابل دستگاه رادیو قرار داشت ، هنوز هم بیهوده میکوشید بازمین رابطه بر قرار سازد :

ـ زمین!زمین!جواب بدهید. الماس حرف میزند جواب بدهید .

درین موقع ناگهان آواز مسرت آمیز شوکت درگوش های رادیویی عزیزوف طنین انداز گردید :

ـآقای کپتان ، برای فرود آمدن اجازه دهید ...

لحظه ای بعد شوکت از فرود آمدن موفقانه عقاب اطلاع داد.

کپتان از ایکرن مقابل لوحه هدایت چشم بر نمیداشت .

عقاب نخست بالهای نقره ای‌خود راجمع کرد وبعد از آن عراده های بلند خودرا که دندانه های فولادی آن در حدود نیم‌متر بزمین فرو رفته بود بکار انداخته ازجا حرکت کرد.

اوکین که نزدیك گوشی عقاب‌نشسته بود، ناگهان تعجب کنان بسوی شوکت دید. اودر حالیکه باچشم چپ‌خود پلکك میزد باسر خودطرف گوش اشاره کردوبا هنگی اضطراب آمیز گفت :

ـمیشنوید ؟...

شوکت گوش گرفت : توت‌ـ توت‌ـ تو‌ـ توت ـ تو ـ وت ..
ودر حالیکه میکوشید بر هیجان خود مسلط گردد گفت :

ـسگنالهایی نا آشنا ؟...

ـبلی، این سگنالها از الماس نیست .

ـپس معلوم میشود در [illegible] انسان وجود دارد ؟

ـهمینطور بنظرمیرسد .. ازنظر موقعیت بسمت چپ قرار دارد .

بر اساس هدایت کپتان عقاب را بسمت چپ حرکت دادند. عزیزوف ازطریق رادیو گفت :

ـ بعقیده من شاید این سگنالی باشد که استیشن اتوماتیك ازخود میفرستد! کپتان درست فرض‌کرده بود عقاب هنوز شش ساعت راه نرفته بود از دوراکت رخ‌دارپر صلابتی که‌نوك کش بطرف آسمان متوجه‌بود پایهایش فرو رفته در زمین بنظر میرسید ، نظر فضا نوردان راجلب کرد. چون نزدیکتر رفتند،توانستند کلمه فوتون راکه باحروف برجسته سیاره رنگ بر بدنه راکت نوشته شده بود بخوانند . بلی بدون کدام تردید این همان سفینه‌سیاره پیمای فوتون بودکه ربینی راکب‌آن بود .

ظاهرا این سفینه انگلیسی نیز همینکه مانند عقاب‌در طبقه مرموز وشگفت انگیز هوای سیاره داخل گردیده ، ماشین ها یش از حرکت باز مانده ومعلق زنان بفرود آمدن ادامه داده است وچون از طبقه مذکور خارج گردیده ماشینها طور فوق العاده دو باره بفعالیت شروع کرده وآنها توانسته‌اند آرام برسطح سیاره فرود آیند وبعدازآن موفق نشده انداز اسارت دایمی این‌طبقه سحر آمیز که پیرامون سیاره را چون کمر بندی احاطه کرده خودرا نجات بدهند وبرای ابد در اسارت آن باقی مانده اند .

اگرسرنوشت درد انگیز ستاف فوتون‌در انتظار ما قرار داشته‌باشد چطور؟ [illegible]این‌احساس‌درد آوررتعاش درسرا پای شوکت دوید، امافورا خودرا کنترول کرد عقاب نزدیك سفینه انگلیسی بریك کرد. فضا نوردان برای‌مقابله‌باهر نوع‌پیشامدی اسلحه خودکار لایزر را بدست گرفته بیرون شدند .

فوتون سفینه پر صلابتی بود که بیست متر ارتفاع داشت ودر روشنایی پر تو سرخ‌رنگ ستاره‌ای که‌نظیر لگن بزرگ قوغ از افق دور دست طلوع میکرد،میدرخشید فضا نوردان اسلحه اتوماتیك خودرا بدست گرفته ، از دریچه باز باحتیاط در داخل‌سفینه قدم‌گذاشتند وبعداز آنکه ازدهلیز عبور نمودند، ناگهان در آستانه در وازه سالون ازتعجب بجایشان خشك شدندهرچیز درداخل سالون طورمنظم بجای‌خود قرار داشت . در بین سالون روی میزی ژورنال سه جلدی سفینه‌روی هم گذاشته شده بود در سمت‌راست

بقیه درصفحه ٦١



از: آگاتا کریستی

قسمت دوم

فروشندهٔ شادمانی

هاتایید آرایشگر معرو فی راداشت که‌نشانی میداد در یك زمان معین برایش وقت گرفته شده است نامه دومی ازیك خیاط بود که‌وقت معین رااطلاع داده بود. یك نامه دیگر هم که انتظارش را داشت از آقای‌پارکر پاین بودکه ازوی میخوا ست‌چاشت رادر ریتز باوی بخورد .

آقای پاکنگتون گفت که شب‌برای غذابه خانه نخواهد آمد، زیرا قرار بود که مردی را ملاقات‌کند ودرباره مسایل مربوط به شغل شان گفتگو نمایند خانم پاکنگتون بدون تو جه سری تکان داد. شو هرش ازخانه برامد وبه خودش تبریك گفت که‌از شرتو فانی رهایی یافته است .

موضوع آرا یشگر برای خانم پاکنگتون جالب بود،ولی نمیدانست چه‌کسی وبرای چه برای او درین آرایشگاه وقت گرفته‌است. فکرکرد که‌اساسا باید سا لها پیش بـه آرا یشگاه میرفت ، امابا اینهم‌هنوز کار ازکار نگذشته بود .

در آرایشگاه عملیات مختلفی‌روی چهره اش انجام دادند: خمیر هـای گونا گونی مالیدند، مالش و بخـار دادند ش کریم‌هاو پودر های‌مختلفی به‌چهره اش زدند .

سر انجام وقتی‌خودش رادرآیینه دید، پیش خود گفت :

ـجوانتر معلوم میشوم !

دستگاه خیاطم هیجان انگیزبود

وقتی از دستگاه بیرون شد،خودش راسخت آراسته، تازه و عصـــری احساس کرد .

ساعت یك ونیم به اتیرز رفت،در آنجا آقای پارکر پاین باسرو وضع مناسب وبا سیمای اطمینان بخش خودش، انتظار اورا میکشید .

آقای پارکر پاین در حالی که از سرتا پای‌خانم‌پاکنگتون رامینگریست گفت: :

ـشما افسو نگر شده ایدو حالا هم‌من ناگز یرم‌یك هوایت لیدی‌برای شما سفارش بد هم .

خانم پاکنگتون در حالی کـــه گیلاس خودش را آرام‌آرام‌مینوشید، به‌سخنهای ر هنمای خودش هــم گوش میداد .

آقای پارکر پاین گفت :

ـشوهر شما باید تکا ن‌بخـورد میدانید منظورم چیست :تـکـــان بخورد. برای این کار میخواهم‌شما رابه یکی از دوستان جوانم معرفی کنم . امروز بااو چاشت را خواهید خورد .

درهمین هنگام مردی جوانی بـه سوی آنان آمد. آقای پار کر پایـن گفت :

ـ آقای‌کلاودلاترل، خانم‌پاکنتگون آقای کلاود لا تـر ل کمتر از سی سال داشت . مردی بود که‌پر شکوه وآراسته لباس پو شیده بـــودو جذابیت فوق العاده یی داشت.او گفت :

ـ ازین که شما را ملا قات میکنم خوشحا لم .

سه‌دقیقه بعد، خانم پـاکنگتو ن بریك میز دونفره در برابر آشنای تازه اش نشسته بود.

خانم پا کنگتون در آغاز محجوب بود، ولی‌آقای لاترل به زودی بـه‌او آرامش بخشید او پاریس راخیلی خوب میشنا خت ومدتی را درریویرا گذرانیده بود. سر انجام از خانم پاکنگتون پرسید که آیا به رقص علاقه دارد . وی جواب داد که بـهٔ رقص علاقه دارد ، و لی از آ نجایی که شوهروی شبهـا را بـیرو ن نمیبرد، مدتیست نر قصیده است.

لاترل خندیدو یك رشته‌دندانهای سپیدش نمو دار گشت :

ـاما او نمیتواندتااین حدنامهربان باشد که شما رادر خانه نگهدارد. این روز ها زنان حسادت مردان را تحمل کرده نمیتوانند .

خانم پاکنگتون میخواست بگو ید که موضوع حسادت در میان نیست اماخا موش ماند. فکر کردکه شاید هم این نکته درست باشد.

لاترل در باره نایت کلب هاسخن گفت‌و تصمیم‌گرفته‌شدکه دیگرهردو برای رقص بروند .

خانم پاکنگتون در باره اعلام این نکته به‌شو هرش احساس ناراحتی کرد. می پنداشت که شو هرش‌این موضوع راغیر عادی وشاید هــم مضحك بخواند. هنگام صـــرف صبحانه‌آنقدر ناراحت وعصبا نی‌بود که‌به شو هرش چیزی نگفت.ساعت دوبود که تیلفونی از دفتر شوهرش رسید وبه وی اطـلاع دادکه آ قای پاکنگتون شب را در بیرون خوا هد ماند .

شب برای‌خانم پا کنگتون‌موفقانه بود. مثل دو شیزه یی میر قصید وزیر رهنمایی های ما هرانه لاتر ل شیوه های تازه رقص را آموخـت.

لاترل به خاطر لباس شب وآرایش موهایش به او تبریك گفت(آنروز صبح باز هم در آرا یشگاهی برایش وقت گرفته شده بود)لاترل هنگا م خدا حافظی دست اورا بوسید .

خانم پاکنگتون سالها میشد کـه چنین شب خوشی راندیده بود.

ده‌روز سپری‌شد. درین مدت‌خانم پاکنگتون با لاترل غذا میخـــورد، میر قصید وبه گردش‌میر فت.لاترل درباره کودکی خودش که‌توام بـا رنج واندوه بود ،صحبت میکرد واز سر گذشت غم انگیز پدرش، کــه چگونه ثروتش را از دست داده‌بود، گپ میزد. خانم پاکنگتون ازســر گذشت لاترل‌واحساس تلخ‌اودرباره زنان آگاه شد .

روز یازدهم در ریداد میرال بـا لاترل سر گرم رقص بودکه‌شوهرش رادید جیورج با همان دختر جوان‌از دفترش برای رقص آمده بود .

هنگا می‌که در مسیر رقص‌به‌هم نزدیك شدند،خانم پا کنگتون‌آهسته گفت :

ـسلام جیو رج .

اوبا خو شحالی تمام در یافت‌که رنگ شو هرش نخست سرخ شد وبعد، از تعجب به رنگ بنفـش درامد. درین تعجب اندکی احساس گناه نیز خوانده میشد .



خانم پا کنگتون ازین پیشا مد بسیار خو شحال بود . با خو دش گفت :

ـجیورج بیچاره !

برچو کیش نشست و آنـدو را نگر یستن گرفت : در یافت کـه جیورج چاق وطاس است وباو ضع تقریبا بدی جست و خیز میزند.او به‌شیوه بیست سال پیش‌میرقصید جیورج بیچاره، چقدر آرزو داشت که‌جوان معلوم شود. ود ختـــری نگو نبختی که‌با جیورج میر قصید ناگزیر بودتظاهر کندکه‌از رقصیدن بااو لذت میبرد. اما خیلی دلتنگ به‌نظر میرسد وسرش راطوری بـر شانه جیورج گذاشته بود کـه وی نتواند این دلتنگی اورا ببیند .

وضعیت خود خانم پا کنگتـــون بسیار حسادت انگیز بود. به چهره دوست داشتنی (کلاید) که مودبانه خاموش نشسته بود، خیره شد. وی خیلی‌خوب خانم پاکنگتون‌رادرك میتوانست کرد. وی هر گز مثـل شوهران سرو صدا راه نمی‌انداخت

خانم پاکنگتون نگاهی به‌کلا یـد انداخت نگا ههایشان باهم برخورد کلاید لبخند زد وچشما ی جـــذا ب سیا هش باگر می روما نتیکی بـه دید گان خانم پاکنگتون خیره شد.

آهسته زمزمه کرد:

ـمیخوا هید باز هم برقصیم ؟

بار دیگر به‌رقص‌پرداختند. برای خانم پاکنگتون‌سخت لذ تبخش‌بود.

خانم پاکنگتون میدا نست کـــه چشمهای جیورج دز دانه آنـــدو را دنبال میکند. روز گاری رابه یـاد آوردکه میخوا ست حسادت جیورج رابر انگیزد این مربوط به گذشته هابود وحالا دیگر هیچ آرزو نداشت که‌حسادت جیورج برانگیخته شود: شاید این حسادت وی‌را بر آشفته سازد. اصلا چرا باید اورابرآشفته ساخت. حالا که همه خو شحـــال

هستند .

وقتی خانم پاکنگتون به خانـــه رسید، شو هر ش یك ساعت پیش از او رسیده بود . سرگردان و نا مطمئن به‌نظر میامد .

به‌زنش گفت :

ـخوب، بالا خره بر گشتی .

خانم« پاکنگتون» دستمال گردنی راکه هما نروز صبح چل پونـــد، خریده بود، باز کرد وبا لبخنـدی گفت :

ـها، بر گشتم .

شو هرش گفت :

ـمن... خوب، من فکر کردم که بیرون بردن آن دختر یك نیکیست وی اشکا لات زیادی در خانه دارد. فکر کردم ... خوب،نیکی، این‌راکه میفهمی دیگر .

خانم پاکنکتون سرش راتکان‌داد وپیش خودش فکر کرد :

ـ«جیورج» بیچاره ، پس‌ازآنهمه جست وخیز زدن‌وعرق کردن،چقدر ازخودش را ضیست .

شو هرش پرسید :

ـ آن کسی که همرایت بود، که بود؟ من‌نمیشنا سمش‌میشناسم؟

ـ« لاترل» نا مش کلاود لا تر ل است .

ـچطور بااو آشنا شدی

خانم پاکنگتون بانو عی ازابهـام گفت :

ـکسی به‌من معر فی کردش .

ـ درسن‌وسالی که‌توداری، عجیب است که آدم برای رقص شبهـــا بیرون برود ... جانم، تو نبایـــد خودت را مسخره بسازی .

خانم پا کنگتون لبخند زد.درینحال نسبت به‌همه‌جهان احساس‌مهربانی میکرد. ازینرو با آرا می جواب‌داد:

ـهمیشه تغییرخو شایند است.

شو هرش گفت :

ـمیفهمی ... توباید محتاط باشی ازین اژدهارهاخیلی درین دوروپیش وجود دارد وزنان میانه سال بر خی ازاو قات حما قتهای بزر گی‌ازشان سرمیزند جانم، من فقط ازین خطـر تراآگاه میسازم. خو شم نمیاید که ببینم اعمال نامناسبی ازتوسرمیزند

خانم پا کنگتون گفت :

ـتمرین امشب‌را بسیار سودمند یافتم .

شو هرش باغم‌غم مبهمی گفت:

ـهوم ... در ست .

خانم پا کنگتون بامهر بانی‌گفت:

ـمیخوا هم که‌توهم ازین‌تمرینها بکنی .مساله مهم‌این است که‌آدم خوش باشد. اینطور نیست؟ یـادم هست که تقریبا د ه‌روز پیش‌خودت همین طور گفتی .

شوهرش نگاه تندی‌به اوانداخت ولی در چهره زنش نشانه یـی‌از کنایه ندید. خانم پاکنگتون فـــاژه کشید :

ـدیگر باید به‌بستر بروم‌راستی جیورج ... من درین آخر ها بسیار مصروف‌شده‌ام پل‌های ناخوشایندی برایت خواهد آمد. ولی میدانم کـه تواهمیتی به آنها نمیدهی، چطور؟

شو هر ش باتعجب پرسید :

ـبل ؟

ـهاو، بل کالا هایی که خریده‌ام موهایم را آرایش کرده ام، خودم‌را ماساژ داده ام. میدانم که خیلـــی اسراف کرده ام ..ولی‌این‌راهـــم میفهمم که توبه آن‌اهمیتی نمیدهی.

اززینه هابالا رفت . شو هرش بادهن باز بر جایش خشك مانـد. درینحال با خودش فکر کرد :

ـماریا باو جود بر خورد امشب خیلی مهربان بوده است. اصلا به نظر نمیاید که‌بر آشفته باشد. ولی جای تاسف است که شروع به یله خرچی کرده. این ماریایی که نمونه اقتصاد بود .

بعد سرش را تکان دادو زیر لب گفت :

بقیه در صفحه ٥٩

ازدواج سوم یاپایان قصهٔ عشق

مترجم : مهدی دعا گوی

ستارهٔ مشهور فلم قصه عشق برای سومین بار ازدواج می کندشوهر بر گزیدهٔ این ستارهٔ هنر پیشه مشهور هالیود ستیوسیک کوئین است آیا ،ستیوسیک ، گناهکار خواهد بوداز اینکه آلی بخاطر اوازشوهرش طلاق میگیرد؟

«آلی میك گراف» یکی از ستاره های زیبا ئیست که اورا صاحب استعداد فراوانی میدانند که مخصوصا بعداز نمایش فلم مشهور «داستان عشق» نام او روی زبانها زمزمه شد و او را درردیف نامدارترین ومشهورترین ستارگان شامل نمود . او قبل ازاینکه وارد جهان سینما شود باپدر ومادرش زندگی می کرد و چندان زندگی خوبی نداشتند. «آلی» در آوان جوانی به نقاشی وموسیقی ذوق وعلاقه وافر داشت از اینرو همینکه تحصیلات خودرا در رشته آرت بپایان رسانید آرزو کرداز فراگیری های ایام تحصیل خود استفاده نموده وبا آموختن بدیگران خدمتی پسندیده را انجام بدهدولی باین هدف مثبت واصل نگردید بعدابرای اینکه از جهان آرت کنار نمانده باشد بحیث فوتو مودل بکار هنری آغاز کرد وچون در کارش موفق بود ازاینرو مدت شش سال را در این دایره کار کرد .

وقتی قرار شد برای فلم خداحافظ کولمبوس هیروئینی راجدیدا استخدام نمایندآلی روی یك جرئت خاص خودش را در مجله کاندیدان شامل نمود وبعدازیك امتحان نهایت دشوار سر انجام موفق شد که



اونیل بریان وآلی بازیگران فلم «داستان عشق» که با همین فلم مشهور شدند. وقتی ازدواج کردندهرده گفتند :خو شبخت تراز ینها زوجی در دنیا وجود ندارد

استعداد اورا تائید نمایند واورا برای اجرای کار فلم بپذیرند وبا ینطریق پایش در عالم رسوای سینما دراز شود که از آن وقت تاکنون بیشتراز شش سال میگذرد.

ازدواج اول آلی :-

آلی که هنوز یك دوشیزه محجوب بودو اوقات خودرا با مطالعه کتب سپری می نمود. نوع کتابهای که اومطالعه می کرد چندان مشخص نبود ولی از خواندن کتاب های که متکی باوهام وتخیلات ناباور کردنی بود خیلی خرسند وراضی میشد او قبل



ستیو مرد مورد علاقه آلی که دروواقع شوهر سوم اوبشمار میرود

ازجهان سینما هیچگونه علاقمندی بعشق وعاشق شدن نداشت وحتی در مواردی هم آنرا نفی میکرد ودر مقابل آن واکنش نشان نمیداد اما

شرکت او درسینماو همردیف واقع شدن اوبا ستاره هاو هنر پیشه هاچشم هاو گوش های اورا بازکرد بطوریکه حتی از شنیدن ابرازات عاشقانه وصحبت های عشقی وجدو نشاطی در او بوجود می آمد واز احساس آن خوشحالی سراپای وجود اورا احتوا می نمود چنانچه روی همین عقده، اوفلم داستان عشق رابه پیمانه موفقانه کار کرد که در سراسر سینما های جهان میلیون ها نفررا گریه داد درازای آن شهرت، محبوبیت وتوفیق بزرگ مادی و معنوی را بدست آورده گذشته ازآن داستان عشق که محض یك نقش غیر حقیقی زندگی او محسوب میشد.

منجر بعشق حقیقی گردیده وزمینه ازدواج او راباهیروی فلم ریان اونیل فراهم کرد تااینکه آن دو ازدواج



یك صحنه از فلم جدید آلی وستیو، ستیو نقش یك ربا یندهٔ پولهای بانك را بعهده گرفته است .

باب ایوانس فلمساز کمپنی پارا مونت که در مقام میلیونری قرار داشته وصاحب قیافهٔ بودکه «آ لی» عاشق او شد .

گردند وهر که شنید بدون اندیشه گفت که آن دو از جمله زوج های درکره زمین بشمار می آیند که یك دیگر خود را تاحدود پرستش دوست میدارند وگویا یك نفس‌در دوجسم خواهند بود .

ولی دیری نپائید که‌یك حقیقت ازخلال زندگی آنها رو نما گشت‌و آن اینکه هیچو قت رمز ها وکنایات وتظا هرات غیرواقعی نمیتواند جای حقایق وواقعیت های از زنده رادر حیات افراد اشغال کند از اینرودر ظرف مدت کو تاهی آن عشق‌وسوز وساز های راکه درفلم جلو دیگران گسترده بودند در زندگی‌خصو صی آنها مو جودیت نداشته واگر هم موجود بود رخت بست وآن دورادر سرحد جدایی کشاند وآن پرده خوش رنگ وپر زرق وبرق عشق ریاکارانه و متظا هرانه شان پاره‌واز هم متلاشی گردید که این آوازه بگوش همگان فرو رفت .

چگونه در دام از دواج دوم:-

گفتند همان دخترك معروف‌وبازیگر داستان عشق هنوزدر حلقه مزاوجت بریان اونیل قرار داشت واین‌داستان بپایان نرسیده بودکه هوس های نهفته اودر برابر جریان پر تفاوت زندگی سینمایی بیدار شده‌ودرصدد آن شد که تدریجا از کنار وانیل کنا ربرود وایـــن آرزو درسطح روح‌و شاید هم‌درعمق احسا سات او جوش میزد تااینکه بازرویش رسیدزیراازدستهای‌حاجت مندیکه همه روزه بطرف اودرازمیشد سر انجام بوب ایوا نس راکه‌صاحب قیافه گیرنده وثروت سر شار بود پذیرفت ودر آغازکارخیلی خصوصی ومخفیانه در کناره های ساحل واماکن خیلی خلوت باهم ارتباطاتی داشتند که از نگاه مردم پو شیده نمانده بزود ترین فرصت مو ضوع بروی جراید منعکس گردید که این عمل برای بریان قابل تحمل نبوده وفورا از اوجدا شدکه این جدا یی منجر بوصل مجدد او بصورت‌رسمی بابوب ایوانس گردید .

عشقی زود گذر آلی در آغوش باب خیلی هم زود سرد شد و تازه خودش فهمیده که ثروت بیکران قیافه گیرنده‌اودر خو شبخت‌ساختن اوسهم ونقشی ندارد ازاینرودرصدد آن‌شد تاخو شبختی حقیقی خودرا بادر یافت مردی که این واقعیت در اوسراغ گردیده بتواند حا صل وزندگی اش را تامین کند.

«سیتو» گنا هکار است یاخیر؟:

«آلی در حالیکه‌مادر فرزندنوزده ماهه‌ی باب ایوا نس میباشد یکبار دیگر عاشق مردی گردیده که بقول خود اویك خارق العاد گی در او بمشاهده رسیده است. این مرد هنر پیشه معروف هالیود سیتومك کویین است که یکعده زیاد اورا گنا هکار خطاب می کند وآنهم‌بدلیل اینکه اسباب جدایی آلی از بوب گردیده است .

آلی وقتی قرار شدکه در پهلوی ستیرو مك کویین در تکزاس نقش فلمی را بازی کند. تدریجا احساس کردکه تمایلی به هیرو ئین فلم‌پیدا میکند اگر چه درنقش دزد بانك او ایفای وظیفه‌می کرد وصحنه‌یی‌وجود نداشت که آندو را در آستانه یك عشق نزدیك کندو لی بالا خره نگا های متنفذ آلی کار خودرا کرد بحدیکه ستیو مك کوئین همسرخود رارسما طلاق داد .

همسر کوئین یکی از رقاصه‌های نهایت ور زیده وماهری بودکه شانزده سال‌را در جوار سیتوبدون کوچکترین ما جرا وسرو صداسپری نموده ودر طول اینمدت دو فرزندهم برای اوبد نیا آورده بود. او ازاین رویداد کو چکترین تاثری نداردولی بیکی از جریده نگاران گفته است‌که چون سیتو مك کوئین را نهایت

بقیه‌درصفحه ۵۸



شاهان وشهزاده‌گان شاعر

اوضاع فرهنگی عهدسامانیان

شاهان آن سا مان از اصیل‌ترین‌مردم آریا نای بلخ بودند فلهذا در دوره حکمروایی ایشان بحیث پادـشاهان خرا سان ، رو حیات ملی بقوت تمام پیش برده میشدشاهـان‌وبزرگان کشور برای دمانیدن این حس عالی بعنصراصلی‌آریایی‌ازوسایل بل‌وسایل گوناگون کار میگرفتندواز نگاه فر هنگ عهد ساما نیان یکی‌ازدر خشنده ترین وعا لیترین‌دوره های تار یخی این‌سر زمین باستانی‌است . از یکطرف رسوم وسنـــن قدیم احیا گشت واز طرف دیگـرتوجه بشعر وادب دری‌مو جب شـد که‌کتب بیشماری تا لیف وتد وین‌گردد و برای تنویر ملت وبهتــر ساختن حیات شان از صلاح علم‌وفضل استفاده واستفاضه نموده پیوسته میکو شیدند اشخاص لایق‌رفاضل رابرو رش دهند وبر تعداد آنان بیفزا یند. چنانکه این امراازانتخاب وکارگر فتن اشخاص علمی عصر ،در خد مات حکو متی بحیث‌وزیر، دبیر، قاضی وغیره بخو بی آشکار است . وزرای ساما نیـــان‌اغلب فضلا بوده اند مانند: ابــو عبدالله احمد بن‌محمد جهانی، ابوطیب مصعبی ، ابو الفضل بلعمی وابو علی بلعمی، ابو نصر محمدبن‌عبدا لجبار عیسی وغیره که‌هر یك ازخود آثار متعدد وجاو دان بیادگار‌گذاشته اند. ودر بار ساما نیـان ‌بخارا مر کزفقها،علما وشعرابود.(۱)

این امراوشا هان کو شان بودندخود شان نیز ازعلم ودانش بهره مند گردیده‌بافروغ آن روایای‌تاریك‌کشوررا رو شن سازند از جانـب دیگر محیط نیز آماده پذیر فتن‌افکارعلمی بود .

رویهمر فته دربار شا هان‌سامان‌مرجع، علما، شعرا وفضلا بــــود وساما نیان شعرا را مورد اکرام‌وانام قرار میدادند وعلما راتشویق نموده پیوسته‌گرامی‌میدا شتند.(۲) که‌طبعا این تشویق شا هان در بار آوردن دانشمندان فضلا و شعـراکمك فراوان کرد. چنانکه در کتب تواریخ اد بیات می بینیم درهمیـن‌دوره است که بزر گترین اشخاص علمی شرق رویکار آمده وآثـــارگرانبهای آ نان تااندازه ای‌بردنیای شرق وغرب سایه افگنده که‌تاجهان‌باقیست صا حبان تدقیق و گـرد آورند گان ایشانرا درز مره علما ی‌بزرگ قلمدادخواهند کرد.دراینعهد بازار علم را رونقی بسزا بــوده،خصو صا ادب که روان علمـــش مینامند و باروح مردم ساز گارتـر‌بیشتر خریـدار داشـت . وا ز ادبیات‌آنچه برای تربیت قوم‌اصلاح‌حسیات ملت بکار آمده تر بــو د طرفدا ران بیشتر داشت. مثلا دیده‌میشود که اشعارحماسی که‌محتوی عمال. کردار وکارنام های پادشاهان‌وپهلوا نان تاریخی است. ضمــن شرح وبسط آن هویت ونام و نشان‌مملکت ا زیکطرف تذ کار می یابد واز جانب دیگر از دلیری شجا عت‌ومردانگی قهرما نان آن ستایـــش بعمل می آیدکه‌این دو در ساختمان‌فکری وانعقاد شخصیت اجتما عی وسیا سی افراد ملت‌تاثیربارز دارد‌به‌نحواتم وامل پرورش یافته ومردم هم‌از آن رنگ‌شعرا استقبال‌خوبترکرده اند . (۳)

خلاصه ادبیات فارسی مر هـون‌تشویق و تو جه شا هان وا مـرای سامانی است .رسم شا عر پروری‌وعلم دوستی آنان در در بار هـــای بعدی معمول ماند. چنانکه خوا هدآمد. غزنو یان، این خصلت ستوده رابکمال رسا ندند انقراض ایـــن‌خانواده طور یکه معلوم است بدست ایلك خانی ها وغز نـویان صورت‌گر فت .

غزنو یان باآل ناصر

۳۵۱ ـ ۵۸۲ هـ ق مطابق ۹۶۲ـ۱۱۸۶ م

سر سلسله سلا لهٔ غز نو یا ن‌الپتگین ،از امرای سامانیان شناخته شده که در ۲۶۷هـ ق چشم بدنیـاکشود. ودرجوانی از امرای‌سامانیان گشته در ۳۴۹ سپهسـالار خرا سان‌شدودر عهد منصور بن نوح‌سامانی (۳۱۵و ۳۵۲ق) اساس‌سلطنت رادرغزنه گذاشت‌که‌علاوه از خاك‌مقدس واصلی فغانستان بر شرق و غرب‌آن نیز حکومت میراند، بالا خره‌این سپهسالار جنگجو در بیستم شعبان معظم ۳۵۲هـ ،ق چشم از جهـــان فانی فرو بست .

پس از مرگش حکومت قسمتی‌ازماورا لنهر ، تخار ستان وغز نین به پسرش ابو اسحاق رسید که‌بعد زوی بیکی از امرای متنفذ تــرك بلکا تیگین غلام البتگین مستقـل‌شد(۱) زیرا که الپتکین دیکروارثی نداشت سلطنتش منقطع گرد یـد.سبکتگین در خدمت این مرد میبو د پس از فوت بلکا تگین‌در ۳۶۴هـ ق‌پریتکین که وی نیز از سران سپاه واز غلامان الپتگین‌بود برتخت‌غزنی‌نشست .مگر چونکه مرد سفـــاك وبیرحم وجفا پیشه بود مــــــردم‌سبکتگین رادر ۲۷ شعبان ۳۶۶هـ ق بپاد شا هی برداشتند .

امیر سبکتگین که داماد الپتگین بوده است .ودر اثر رفع فتنه‌فایق وابو علی سیمجور در۳۸۴ نوح بن‌منصور سا مانی سبکتگین رالقب ناصر الدین‌والدو له وپسرش‌محمودرالقب سیف الدو له داد، حکو مت خرا سان بوی سپرد که روز بروز برقدرت ایشان افزوده میگشت(۲) ناصر الدین سبکتگین قبل و فـات‌شهزاده اسمعیل پسر کو چك‌خود راکه از صلب دختر الپتگین بودبه‌ولاتیعهدی وجا نشینی‌خود برگزید وحتی درین امرا از امــرا واشراف‌غزنه بیعتی موکد بحلف‌ووفابنا مش حاصل کرد که علت ترجیح آن برمحمود جز محبت شخصی‌با اسمعیل ونرم خویی وی چیز دیگری نبـودوالبته علاقه مفرط سبکتگین بد ختر الپتگین نیز تاثیرداشته است.واین‌مساله را میتوان یك خـبط بزر گ سیاسی ناصرالدین سبکتگین‌خواندزیرا محمود بزر کترین اداره چـی عصر خود بود ، لیاقتش در یـــك‌مورد بلکه از هرنگاه ثابت‌بود .

بناء سیف الدوله محمود نیـــزمیخوا ست بدون خونر یزی به‌حقی که‌داشت برسد. همان بودکه چون‌ناصر الدین والدو له سبکتگین در ۳۸۷ هجری در بلخ وفات یافت،اسمعیل از غزنه به بلخ شتافـــت واعلان پاد شا هی نمود .

اسما عیل با منصور بن نـــوح‌سامانی ازدر احترام‌پیش آمد،وخود راه‌اسراف‌وتبذیر پیش‌گرفته‌واندوخته‌های پدر را بیحساب بر عساکــر تقسیم میکرد زیرا چشم آن داشت‌که‌اگر سیف الدو له محمود حملـه نماید عساکر بطر فداری و حمایت‌اوقیام ورزد .

۱ـ تاریخ اد بیات فارسی دری‌ص۸۰ تالیف استاد معظم داکتــر جاوید ۲ـبخش اول همـین کتا ب۱ـ۳ تار یخ افغـــا نستا ن ج ۳

۱ـ تاریخ ادبیات فار سی در ی‌بخش دوم صفحه اول تالیف داکتر جاوید (۲) صفحه دیگر همین‌بخش

شرنګ

دغازی دتو ری شرنګ دی؟
دشهید دوینی‌رنګ دی ؟
که‌دښکلو په محفل کښی
داد مینی خوږ آهنګ دی ؟

* * *

داوږمه ده دسرو ګلو ؟
که نغمه ده د بلبلو ؟
که سلګی دبلی شمعی ؟
اسویلی دکو م پنګ دی ؟

* * *

دانغمه دپښتنو ده ؟
ترانه دمیړ نو ده ؟
یا ښکالو داد در خو ده ؟
دآدم درباب تر نګ دی ؟

* * *

په‌دی تورو کښی رڼا ده؟
که دتوری څه‌بر ښناده ؟
دپاولیو څه شر نګا ده؟
که آواز دکوم ملنګ دی؟

دوطن دمینی‌راز دی
دشاعر سوز وګداز دی
دمین دزړه آواز دی
اود ښکلو پکښی رنګ دی

* * *

دزړه خواله د خوا رانو
دزیار کښو غر یبا نو
دبی وسو یتیما نو
چې وطن وربا ندی تنګ دی

* * *

که څوك «خو» څه پکښی وایی
ودی وایی ، لا «خوشرنګ »دی
که دښو مهر بانی کړی
ډیره ښه ده، دا «ښه رنګ» دی

* * *

داخه شرنګ دپیسو نه دی
دغازی دتوری شرنګ دی
«بختانیه» ! رنګ تری واخله !
دشهید دوینی رنګ دی.

دخیا لیګر انتخاب

شاه‌صنم

پاره پاره زړګی می په تاسی‌او‌ګار دی

شا صنمی دلبر می یار دی
تر ما پوری راشه پر منده منده
شاه صنمی توری دی زلفی
پر تندی دی شنکی خال دی
ته پربام وختی لکه هو سی

شاه صنمی ته‌یی غونده منده
چه ودی وینمه دخو لو ډنډه
شا صنمی دلبر می یار دی
تګ دی لکه د زرکی
شا صنمی دلبر می یار دی
کړی مور ته زا ری

یوخو زه نه‌یم‌ټول‌جهان دی‌طلبګاردی
شا صنمی دلبر می یار دی

سردار جان سنګ پښتو غزل یار

پسرلیه

چه ننداره‌شی په ګلزار دګلو — زړونه تازه شی په بهاردګلو
چه دنارنج ګلونه وغو ړیږی — نه لری ساری په با زار دګلو

خوند کړی مسکا دګلو کله کله — ناز او ادا دګلو کله کله
چه شو ګیرونه کړی غنچی دګلو — هم وی خلاندی‌پلو شی دګلو

تویوی او ښکلی او مسیږی پتمی — خکه‌وی خلندی خوشی د ګلو
دښکلو ګلو دګلزار ه قر با ن — دویم جنت د ننګر هاره قر بان

* * *

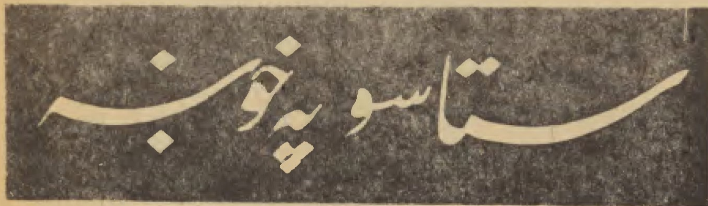
ګله سل واری به دی وستا یمه — که راته وکړی‌دپښتو خبری
چه غور ځنګونه او موجونه وهی — داسی می خو ښی دځلمو خبری

پسرلیه خدایږو بختور یی ته — به‌پښتو نخوا ډیر معتبر یی‌ته

* * *

چه زیړ ه ښه دخزان شوه ورکه — اوس ښکلی وخت‌دنو بهار راغلی
سره امیلو نه جو ړوی له ګلو — په غرو رغو کښی لاله زار را غلی
«اسحق زی» وایی نو بهار را غلی — دګان‌خوانی موسم دګلزار را غلی

ګل غوټی «اسحق زی»



راغلی‌پسرلی دی

راغلی پسرلی دی راوړی ئی‌ګلونه دی
روان تری‌هری‌خوا ته دمښکو خوشبو یونه دی
قشنګ ګلان زر غون دی په دښتوپه‌رغونو کښی
دګلو غوټی ګل‌شوی دونو په سر ونوکښی
خوره ئی خوشبو ئی کړه تما موعالمو نو کښی
د عشق سندری‌وائی بلبل په شنو باغو نو کښی
دپیغلو په غاړو کښی دسرو ګلوهارونه دی
راغلی پسرلی‌دی‌راوړی یی ګلو نه د ی

* * *

ګلان په‌ناز ولاړ دی له نا زه‌خندیدل کوی
نسیم چه پری‌لګیږی دمینی نخیدل کو ی
ټوله دنیا ګل ده بلبلان پر ی‌الوتل کوی
سبا بیلتون‌له‌غمه آسمان پری ژړیدل کوی
په هر باغ‌وبڼ کښی د بلبلو‌آوازونه دی
راغلی پسرلی‌دی راوړی ګلو نه دی

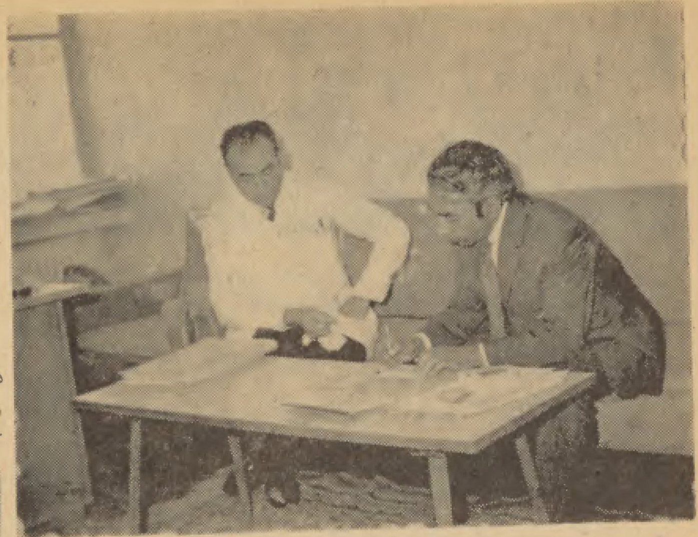
* * *

محبو با راغله درامبیل ګلو یی‌هارجوړ کړی
خیالی اوربل‌ئی دنر ګس ګلو قطار جوړ کړی
هم ئی کمیس باندی پاولیوشرنګهار جوړ کړی
نن ئی دیارلپاره ځان په‌ښه سینګار جوړکړی
هر ګلزار ته ګوره دتوتیا نوفغانونه دی
راغلی پسرلی‌دی راوړی یی ګلو نه دی

احسان‌الحق «احسان» وردګ

عکسها ازمسعود شمس (ژوندون)

موسسهٔ احیای معیوبین



دکتور ارسلا:
باوجود یکه مدت کمی ازتاسیس این‌شعبهٔ می‌گذرد باآنهم خدمات زیادی را در راه‌اعاده صحت‌مریضان انجا م داده .

درنظر است درآینده یــک شفاخا نه مستقل ارتو پیدی تاسیس گرددوفعلا پنج جریب زمین درجــوارشفاخانه وزیراکبرخان برای این منظور تخصیص داده‌شده

بمنظور کمک بمریضان ارتــو پیدیک وساختن بوت‌های مخصوص ارتــو پیدیک چندی قبل بمصرف موسسه بین‌المللــی احیای مجدد یکنفر بوت‌دوزرا برای فراگرفتن فن بوت‌دوزی بخارج فرستادیم .

درحالیکه یکتعدادهمکاران‌فنی وتخنیکی‌ورکشاپ دورش را احا طه کرد ه وهدا یاتش رادر مورد مریضــان‌معیوب که درین ور کشاپ مرا جعه کرده بودند گوش داده وعملی مــی‌نمودند ملا قات نمودم .



دکتور ارسلا درباره‌دست مریضی‌که‌پهلویش نشسته بهمکارانش هدایت می‌دهد وبمریض اطیمنان می‌دهد

وی گفت بمنظور کمك بــــه‌معیو وبینی که دراثر بعضی آ فا ت ترضیضی یاالتهابی وانتانی و یــابعضی سو شکل های ولادی یــك قسمت مهم عضو یت شان دچارکدام معیو بیتی می گردد هشت‌سال قبل هسته یك‌دیپارتمنت ارتوپیدی‌درین‌شفا خانه‌بمیان آمدوباوجودیکه مدت کمی از تاسیس این شعبه‌می‌گذرد باآنهم خدمات زیــاد ی را د ر اعاده صحت مریضان معیوب انجام داده .

برای یك طبیب لذت بخش ترین دقایق ز ندگی فقط همان و قتی‌است که‌مریضی راکهٔ بیك حالــت یاس و ناامیدی بسر می برد از خطرمرگ نجات بخشیده ودو باره صحتش‌را برایش اعاده نماید ویا شخصی را که‌نسبت فقدان‌یکی‌از اعضای‌بدنش که‌شدید ترین رنج وعذاب رو حی برایش بار آورده واورا بــار دوش وجامعه‌وفامیلش سا ختهٔ دو بــا ره بز ندگی و کار وادامه حیات آماده بسازد .

این جملات را دکتور شفیق ارسلا متخصص جرا حی اورتو پیدی‌وزیر اکبر خان رو غتون اظهار نمــود. دکتور ار سلارادر ور کشاپ‌تخنیکی ارتو وپیدی وزیر اکبر خان رو غتون



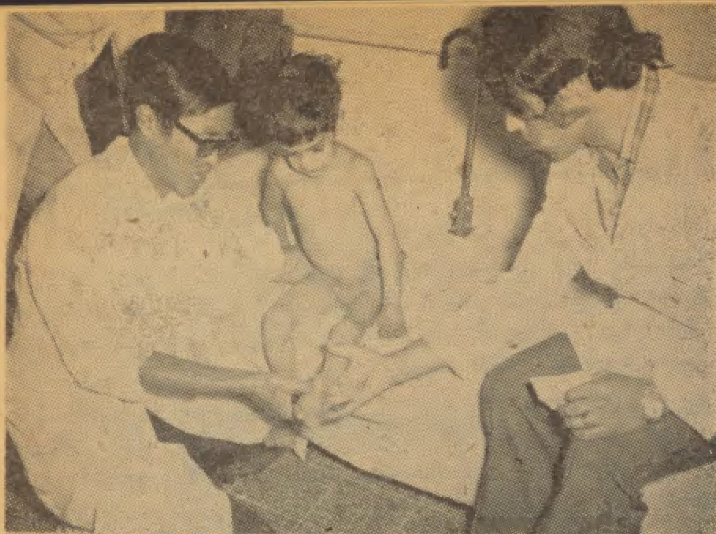
دست این مریض بعدازچند بارتمرین‌بحال اصلی بر خواهد گشت

درپهلوی این شعبه ،ور کشا پــی بنام احیای مجدد نیز تاسیس شد که وظیفه آن فعال سا ختن‌یك‌عضو غیرفعال باتمرینات فزیکی وکمیا وی بدون تداوی است. وی افزود برای انکشاف و فعال سا ختن ورکشاپ یکتعداد تــکنسین ها رادر ر شتــه ارتو پیدی بخارج فرستادیم تــــا تحصیلات خویش را در رشته‌تخنیك ارتو پیدی تعقیب نمایند که ایشان بعداز دوره معینه تحصیــل نـظر ی وعملی موفقانه بوطــن باز گــشتهٔ ودرین شفاخانه شروع بکارنمودند.

این ارتوپیدیست‌های جوان‌بااساس تجارب تحصیلی خو یــشی بعضی مواد مورد ضرورت‌را برای‌ورکشاپ ساخته ویکتعداد سا مان و لوازم

مجدد در خدمت

درین شعبه انواع مختلف تداوی های فـزیکی ازقبیل تداوی های برقی مساژهـا، حـروری، جمناستیک های مخصوص انجام می گردد... وعضو ازکار رفته مریض دوباره احیا می گردد.



این طفلك معیوب بزودی بپا ی خودروان خواهد شد

مورد ضرورت را حکو مت جاپان از طریق موسسه (او، تی، سی، ای) ویکتعداد سا مان و لوازم دیگر را موسسه طبی (کی یر مـــد یکو) ی امریکایی کمك نمودند . وبرای اینکه از تجارب مو سسات خار جی بیشتر استفاده شده بتواند ارتباطات فنی بایکتعداد ممالك دیگر قایم نمودیم. واولین واقعه عملیاتی ور کشاپ در اخیر سال ۱۹۷۱ بـه همکـا ر ی ارتو پید یست های جاپانی آغـاز گردید. فعلا دو داکتر جاپانی باما همکاری دارند .

دکتور ار سلا در مورد انکشاف این رشته طبی گفت: در نظر است در آینده یك شفا خانه مستقـل ارتو پیدی تاسیس گردد وفعلا پنج جریب زمین درجوار شفا خانه وزیر اکبر خان برای این منظور تخصیص داده شده که البته باتاسیس وبکارافتادن آن قسمت زیاد نیازمند یهای مردم مارفع خواهد گردید ونیز درنظر است درولا یات مختلف نیز مراکـز آن توسعه داده شود .

وی بجواب سوالی اظهار داشت که تا حال درپو هنځی طب پو هنتون کابل مضمون مستقلی بنام ارتوپیدی تدریس نمیشود واین یـك ضا یعه بزر گی از نظر طب است به عقیده من لازم است که در پهلوی سایـر دیپار تمنت های پوهنځی طب شعبه برای تدریس وتحقیقات در رشتـه ارتو پیدی وفیز یو تیراپی نیـز تاسیس شود .

فعلا نظربه ضرورتی که دراطراف مملکت باین رشته احساس می شود همهٔ ساله یکتعـداد دکتـو ران ا ز شفا خانه های ولایات کشور درین جامعرفی شده وبعداز فرا گـر فـتن اسا سات فنی دو باره بولا یـات رفته وبکار می پر دازند.

دکتور ارسلا در مورد تعداد بستر ارتو پیدی گفت: فعلا چهل بستـر شفا خانه برای عملیاتهای ارتوپیدی تخصیص داد هشده ودر صورت لزوم درو قایع عاجل ازدیگر بستر ها ی شفاخانهٔ نیز استفاده بعمل می آید.

وی گفت از سال ۱۳٤۸ تا حال درحدود دو هزار مریض درین شعبه عملیات گردیده اند . چون مریضان شبهٔ ارتو پیدی رااکثرا مر یضـان مزمن تشکیل می دهد واز جمله این مریضان در حدود ٦۰ـ۷۰ فیصـد واقعات تو برکلوزاستخوان میباشند که در مراحل بسیار پیشر فته بـه شفاخانه مراجعه می کنند ازان سبب مدت زیادی را مجبور اند داخـل بستر باشند .

وی گفت درین اواخر کوشیده ایم متود جراحی را تغیر دهیم که باین اساس تقریبا بالای نودو هشـت فیصد عملیات های جراحی انجام می شود .

یك تعداد زیادتر مرا جعین مارا مریضان خیلی دلچسپ از ولایـات تشکیل می دهد که برای تداوی باین شفا خانه مراجعه می کنند .

درمورد ورکشا پ احیای مجـد د گفت: بمنظور کمك بمر یضـان ارتو پیدیك وسا ختن بوت هـای مخصو ص برای معیو بین یکنفـر بوت دوز رابرای فرا گرفتن فن بوت دوزی مخصو ص ارتو پید یـك چندی قبل بمصرف مو سسه بین المللی احیای مجدد بخارج فرستادیم کـه اکنون بوت های مخصوص راکه بایك برس مورد استفاده قرار می گیرد در ور کشاپ خود موسسه بدسترس مریضان ومعیو بین قرارمی دهند. علاوه بران دونفر در رشته پرو تز (ساختن دست وپای مصنوعی) درخارج تربیه شده اند که اکنون در قسمـت سا ختن آلات کمکی برای پا، شانه، بغل ودست با موسسه همکـاری دارند. این آلات بحیث و سا یـل کمك کننده وبحیث یك تکیه گـاه برای معیو بین بکار می رود وازان استفاده خوبی شده می تواند .

پس ازمختصر صحبت به همرا یی دکتور اسلا ازقسمت فیز یوتیراپی دیدن کردیم وظیفه این شعبه تداوی فزیکی مر یضان مصاب بافـات سیستم دماغی مر کزی ونخاع شوکی است .

درین شعبه انواع مختلف تداوی های فزیکی ازقبیل تداوی های برقی مساژها، حروری ،جمنا ستیك ها ی مخصو ص انجام می گردد دریـن شعبه آلات مخصوص وجود دارد که بعداز تشخیص علت توسط آن تداوی شده وعضو ا زکاررفته آن دو باره احیاء می گردد .

دکتور ارسلا در مورد مرا جعـین این شعبه گفت : در اولین مرا جعه مریض کارت مخصو ص برایـش ترتیب می گردد که دران عـلاوه از هویت مکمل مریض، تشخیص مرض ومیتود تداوی ومعالجه آن نیزدرج می گردد این کارت در تمام مـدت تداوی مورد استفاده قرارگرفـته واز روی آن سوابق مریضی ونتیجه تداوی معلوم شده می تواند.



...درائر تداوی ها وتطبیق تمرینات فزیکی ،اکنون می توانم راه بروم وقلم بزنم

غرفه‌چی

نوشته صدیق رهپو

باران بتازگی ایستاده شده بود. قطرات کو چك وشفاف، از شاخه های برهنه ولچ درخت متصل بگوشه غرفه، برپیاده رو کانکر یتی وبالای آهن چادر غرفه باصدای یك‌نواخت میریخت صدای ریز شش، درآرامش های موقتی وزود گذر جاده، آهنگ سکرآوری ایجادمی‌نمود درون‌غرفه را فضای سنگینی بخشیده وروح غر فه چی‌را که‌از فرط بیکاری، پشت هم فاژه های طولانی و خواب آ لــــود میکشید، در هم می فشرد.

یك هفته بودكه آسمان، با ابر های تیره اش به کسانی میماند که پیشانی ترش، خصیصه ذاتی‌وسرشت طبیعی شان است . بارا نهای‌متوالی وخسته کننده، فضای تیره چهار اطراف مرا پرغم ترمی ساخت.

نم‌ور طوبت، با شلگی وسما جت خاصش از ترق تخته های غر فه ، بداخل نفوذ کرده‌و عرصه رابه‌غرفه چی تنگ کرده بود. بهمین سبب، اکثر کتابها، غیر مرتب بگوشـــه غرفه کوت شده وآثــار مــختلفی از نویسندگان معروف چون. مارك‌تواین پوشکین ،گور کی داستا یو فسکی صادق هدایت اوهانری ،سه مزدور حبیب وغیره بروی هم‌انباشه شده بود. این نامر تبی وعدم تناسب،هم آهنگی غرفه رابهم زده وفضای آن رافسرده ترمی سا خت .

ازلا بلای عکس های بر هنه ونیمه برهنه ستار گان سینما، که عقب شیشه غرفه آویزان شده بودویگانه نقطه نیرنگی برای سست نمودن‌پای های عجول وشتاب زده رهگذ ران بحساب می رفت ، نور خاکستری رنگ، بداخل میخزید و فضای آن رارنگ سربی، می زد .

چکك ،بصورت آزار دهنده یی‌از سقف غرفه، مانند طفل ناز دانه‌یی به‌هر جاکه دلش می خواست مــی چکید وباین کارش غــرفــه والارا عصبی‌تر وبرآشفته ترمی ساخت،با گذشتن موتر های نسبتا سنگیــن غرفه بلرزه آمده وقطرات چکك بـه

صورت دستجمعی فرور یختـــــه وعصبا نیتش رابه اوج می رسانـــد همه چیز شکنجه آور وغم آلودبود.

هرچند لحظه، انگشتان غرفه چی باعجله وتندی، بداخل قطی گگـــك چوبی که از آن بجای دخل استفاده می کرد، بدنبال پول های سیاه که بصورت شا نزده‌پولی ، قران‌وروپیه بود، می گشت. آنهارا رامی گرفت باشتابزدگی بدون دیدن، با پنجـه هایش می شمرد، اینکار راچند ین بار انجام داده بودولی پول همان‌سه افغانی وسه شا نزده پولی بود.

.چند رهگذر، برای‌لحظات کوتاهی درمقابل غرفه‌اش توقف کردندبدون نگاه کردن بداخل غرفه، فقط عکس های ستار گان راباو لع واشتیا ق

جریده فروش که اخبار داغ دا خلی وخارجی را برای جلب مشتر یان‌بهم می‌با فت. همه وهمه نمایانگر زنده شدن دو باره جاده بود.

عابرین که‌لحظه قبل ازتــر س باران، برای خود پناه گا ههایی‌اعم ازآفتاب گیر های دو کانها، کو چه های باریك وسر پوشیده، متصـل سرك وحتی موتر های ایستاده‌شده، درست کرده بودند. بجاده هجو م آوردند یکی چتری اش رامی بست، دیگری کلاه بارانی اش رامی تکاند وعده باقیافه های متبسم، به نــور سرور بخش آفتاب می نگر یستندو شش های شان راازهوای تـــازه وباران دیده، پرمی نمودند .

ناگهان آهنگ دور وخفه یــی کهٔ

سیر نشدنی، باچشمان آزد مندانه شا ن‌نگریسته وپس از قیمت کردن سر سری، آنجا راترك گفتند. یکی دونفر، برای خالی نماندن مو ضوع کتا بهای پولیسی مبتذل رابــدون اینکه بخرند، جویا میشدند ...

روزها نفس های آخر ینش رامی کشید ابرها، پراگنده شده واشعه زرد گو نه آفتا ب همــه جـا رادر پرتوش غرق ساخته وهمه چیزرابـا برس زرینش ،رنگ طلایی میزد.

صاف شدن آسمان وریزش نـور بیدریغ آفتاب ، به همه جارنگ‌شادی خسته‌آور زده آواز هارن های موتر باهمهمه گنگ ومبهم‌عابرین، صدای برو بخیر نگران سرویس، فر یاد فروشنده دوره گرد، آواز بچگا نه،

ازآن کلماتی چون طلسمات، باطـل سحر، وچی‌وچی بگوش می رسیـد. غرفه چی‌را ازحالت سکر آور هوای تازه که ازدریچه گك شیشه غرفه‌به ملایمی بدرون خزیده بود، بیــرون کشید. نگاه مختصری از پشـــت شیشه بیرون اندا خت تاببیند این صدا از کیست ؟

درمحوطه نسبتا وسیعی که‌آفتاب درآن، بیدریغ نور می پاشید وتفت زمین به آرامی ، ازآن بلند می شد، مرد لنگی دار که ریش کوتاه، بزی ودانه دانه یی داشت وسرا پایش‌را به‌قدیفه‌آبی رنگی‌بپیچیده‌وازچشمانش بارقهٔ شیطنت وتیز هوشی‌بیرون‌می جهید بقچه بزرگــی را در حا لیکه

سیل کـلمات مانـنـد طـلسما ت . تعویذات وغیره برای‌کمر دردسردرد دندان درد، مشکل کشا، شیر کشاه نظر مات، جن زدگی، مرض صبیان، خناق وچی وچی مرتب ازد هانش‌به صورت در نگک ناپذیر جاری بوده وبآن ریشس بزی اش تکان می‌خورد، باز نمود .

اوبه مهارت وصف ناپذیر ،که‌در اینکار داشت ، بساطش راپهن‌کرده وآهنگ تبلیغی‌بالا را دو باره‌باطنین خاص، سر داد .

غرفه چی ازفرط تعجب د هنـش باز مانده بود. بگوشه لبانش،لبخند استهزا آمیز وریشخند مانند مبنی براینکه چه کسی‌حاضر به خریداین قبیل چیز ها خواهد بود، نقش‌بست.

لحظه چند نگذشته بودکه جـای لبخند استهزا وتمسخر، باچهره‌اش راخطو طی از تعجب و حیرت‌پرکرد بچشما نش باور نداشت، نمی‌دانست چه اتفاقی رخ داده‌بود. زیرا هنــوز مدت کو تاهی نگذشته بودکــه دور بساط مردك را انبوهی جمعیت فرا گرفت .

دربرابر مرد لنگی دار، دستـــه بزرگی از کاغذ های رنگا رنگ که روی آنها باحروف کج وکور عربی چیز های نوشته شده وتصاویـــر مختلف ، عجیب‌وغریب بر آنهانقش یافته بود، قرار داشت در پهلــوی آنها، طلسمات! بند های فلـــزی حجوف، مانند کوری های خالی‌کوت بود .

هرلحظه، بر فشار مردم افزوده می‌شد. از جمعیت، شخصی کــه‌در مقابل پرداخت پول سیاهی، کاغـذ مطلو بش راهدیه کرده بود، آن را چار قات نموده وبعد از اینکه‌هدایات مفصل مبنی‌بر پوش کردن ویا تعین رنگ های مختلف پوش ، از مردگ گرفت. آن را ماچ کرده اول به‌چشم راست ودوم بچشم چپش مالیده وبا احترام به بغل جیبش گذ اشتـــه بالبخندی که ازآن آرامش روحی می بارید، آنجا را ترك گفت .

باو جود یکه آفتاب دامان آخرین بقایای اشعه طلایی رنگش‌را کهٔاکنون به سرخی گرائیده بود برمی چید و هوا بانز دیك شدن شب سرد تــر



بازار فروش مردك گرم بود.
اوبا چیره دستی یك مداری بـــاز، خاصیت کاغذ های‌مقا بلش راواینکه بـرای شنـای چـگونه مـــجر ب وموثر است، برمی‌شمرد. تماشاچیان

که‌وی را حلقه‌وار دربر گرفته‌بودند ازفرط تعجب دها نشا ن باز مـا نده بود مردك بازر نگی خاص، دعاباطل سحر راکه مشتری اش خریده بودو

اوبرایش پو ش باز و بند دارتوصیه کرده بود، در بازو بند به اصـطلاح

نقره یی، می پیچید ددستهایش که‌در این فن، ورزیدگی خاص پیدا کرده بود. مانند پنجه های مداری چیـره دست، مرتب حرکت میکرد وبانهای

اعجاب تماشاگران‌را طوری‌برانگیخته بودکه که آنان خواب زده‌و بادهان به او می‌نگریستند .

سیاهی شب، خودرا دربدن جاده مزدحم می مالید و بان رنگ تیـره یی‌می زد . جمعیت دورا دور مردك، بصورت حلقه مبهم وتاریك معلو م می‌شد. از لابلای جمعیت جز صدا ی خفه و گرفته مرد، که‌از فرط چیـغ زدن ونعره کشیدن بکلی خپ شده بود، چیز دیگری شنیده نمی‌شد.

ناگهان، باد نسبتا شدید وسرد، غرفه چی‌راازچرت‌طولانی ودرماندگی ناشی از دیدن این منظره، بیرون کشید، باد درلا بلای کتاب ها خزید ورقهای آن ها رامانند کسی که در جستجوی مطلبی باشد، بهم زدوبا جست شدید تری، یکی از کتاب‌ها رادر حالیکه پشتی اش به کف گل آلود غرفه قرار داشت، بپاییـــــن انداخت .

باد اوراق بازکتاب را پیش و پـــس کرد. غرفه چی بابیحو صلگـی در حالیکه آه کوتاهی ازدل بیرون کشید کتاب را بر دا شت. چشمش بـــه عـــنوان « کمدی الحصی » اثر دانتـــه افتاد .

بالبخند تلخی زیرلبش زمزمه‌کرد: «بلی ! بهترین خوانند گان‌اینگونه کتابها با داست باد.. »

هوا، دیگر تاریك شده بود، گروپ های برق جاده، روشن شده بـود. داخل غرفه را تاریکی دربر گرفتـــه بود، انگشتان غرفه چی، بیخود به داخل دخل فرو رفت پول های‌سیاه رابی اراده شمرد همان سه افغا نی وسه شانزده پولی .بود. همان‌مبلغ قبلی .

دیگر درنگ ومعطلی غیر منطقی بود قفل رابر داشت. در وازه غرفه رابست. در همین موقع مردك نیـز بساطش رابر چیده نگاه شیطنت‌بار وپیروز مندی به غرفه چی انداخت. بالبخند تمسخر آمیزی از کنار ش گذ شت .

قلب غرفه چی را اندوه ناشناخته ای‌چنگ‌می زدو آن رامی فشرد .

پا یان

همایون کمیدین معروف سینمای ایران

بخند تادنیا برویت بخندد

این نکته گفته همیشگی همایون است که‌خوب‌میخند دوخوب‌میخنداند شاداب است شادابی‌می‌بخشدبانشاط است ونشاط می‌آفریند . گرچه‌زیاد جوان نیست ولی و جدان باطنی‌اش اورا یك جوان عیار نشان میدهد. همایون درعین شوخی که از خود نشان میدهد. به اندازه کافی جدی ومتفکر است . کسی که میخواهد مردم را بخنداند بدانید شدیداً اندوهگین میشود وبالا فا صله اطرا فیانش‌پی‌به نارا حتی‌اومیبرند

شاید همایون نقش های که تا کنون ایفا کرده است سبب شو د که‌او را تنها توانا برای خندا ندن بدانیم ولی کافی است که‌چند دقیقه پای سخنان اودر خارج از محیط سینماو بازی در فیلم بنشینیم‌وببینیم که‌او از نقشس هایش‌بیش ازحدتصور فاصله دارد .



بخند تا دنیا برویت بخندد

ساعت٤ بعد از ظهر بودبه‌همراه یك‌دوست افغانی ام که سند یکای هنر مندان رادیده‌بودباهم واردخانه هنر مندان سینمای ایران شد یم. بارئیس عمومی هنر مندان بعداز احوال پرسی خود را به ایشان منحیث خبر نگار افغانی معر فی کردم وضمنا گفتم می خوا هم با همایون کمیدین معرو ف سینمای ایران مصاحبه کنم قرار شد سا عت ظهر تیلفونی همرای همایون تماس بگیرم خودرا معرفی کردم وی‌اظهار مسرت کرده باتشکر وعده به‌ساعت ده‌فردا صبح داد ملا قات راپذیرفتم فردای آن با دوستم بطرف منزل همایون که‌در جاده‌بلواردتهران قرار داشت روان شدیم‌وقتی داخل‌حویلی شدم همایون ، خا نمش با دو طفل



همایون درعین شوخی هاییکه نشا ن میدهد به اندازه کافی‌جدی و متفکر است

نقش ملانصر الدین را به من سپرده اند و چاقی من باعث شده که تا حال کرسه مرکب بشکند

کوچکش را دیدیم وبعداز احوال‌پرسی وارد صالون ساده وعاری از تکلف اما دیزاین ودیکو رآن خیلی عا لی بود.

همایون پیش دستی کرده صحبت راآغاز کرده گفت : چقدر خـوش هستم‌شمارااملا قات‌میکنم‌من از آوا ن طفولیت بمردم افغا نستان ع لاقـه داشتم ومیدانستم که بـــرا دران وهمسایه نیك ما هستند آرزوی‌من برای آشنایی بهتر با مملکت زیباو مردم مهمان نواز شما شدید است.

ـاز احسا سات گرم شما نسبت بوطن ومردم خود تشکر میکنم اجازه بدهید ببر سم :اسم حقیقی شـما همایون است یادر جهان سینماشما به‌این اسم شهرت دارید ؟

ـبلی این حدس بجاست اســم حقیقی ام محمد علی تبریزی است متولد سال ۱۳۱٦هـ در مشهد .

ـپایه تحصیلات شما تاکجاست؟

پایه تحصیلا تم‌تابه صنف د هـم بوده نسبت ضعف‌اقتصاد نتوانستم تحصیلاتم را ادامه دهم .

ـپیش از انکه به‌سینماروآوردید چه‌می کردید کدام سال‌کارسینمایی تان راشروع واولین فلم شما چـه نام دارد ؟

پیش از آنکه به سینما روی‌آورم درتیاتر بادر آمد شبانه٤ تو مــان یعنی(٤٠) افغانی ایفای‌نقش‌میکردم بعدا به تلو یزیون وهنر پیشگـــی پرداختم .آغاز کار سینمایی خویش رادر سال١٣٣٩ بافیلم« عرو سـك پشت پرده» شروع کردم .

خوب آقای همایون: شما که ازده سال به این طرف از جمله موفـــق ترین هنر پیشگان ایران هستید تا کنون در چند فلم بازی کرده ایـد وضمنا بگوئیدبه کدام فلم تان‌بیشتر ازهمه علاقمند هستید ؟

من‌تا کنون در بیش از٨٠ فلـم نقش داشته ام که‌از آنجمله به‌فلم «سر نوشت ودنیای آبی» علاقمـند هستم .

ـآیادر فلم های مشترك خار جی حصه گرفته اید یانه؟

بلی در چند فلم مشترك ایرا نی وترکی بایفای نقش‌پرداخته ام‌البته به فلم های که‌پرمصرف نباشد حصه نمی گیرم .

ـشماکه ماشاالله با صحت‌وچاق هستید درو قت فعالیت های هنری مشکلی ازین راه ندارید .

ـوالله من خیلی به تکلیف هستم وزن زیاد داشتن تکلیف ده استهر قدر رژیم غذایی می گیرم باز هـم فایده نمیکند حتی از چندی بــه اینطرف فلمی در دست دارم بنام (ملا نصر الدین) چون من در نقش ملا نصر الدین کار میکنم همیـــن چاقی من باعث شدکه‌کمر سه خررا بشکنانم بهر حال من از دست این چاقی خیلی شکایت دارم .

ـچند سال میشود که عرو سی کرده ایدو ثمره ازدواج شما چـند طفل است ؟

مدت پنج سال ازعروسی مامیگذرد وثمره از دواج مارا همین‌دود ختـر که پهلوی شما نشسته اند تشکیل نموده است .

ـببخشید اگراین سوال‌من بسیار شخصی باشد میخواهم بدانم وقتی درا ثنای فلم گیری بادختران فلـم معاشقه میکنید خانم شما درین مورد دخالت میکند .

ـسوال خیلی بجاست .شغل‌من ایجاب می‌کند باز نها ود ختر های زیادی تماس داشته باشم البته‌این دختر هاو زن‌هاتاکنون نتوانسته‌اند زندگی خانوادگی مرا خراب کننـد خانمم زیاد درین مورد حسودنیست واو به‌من اعتماد دارد زیرا میدانـد هنرمند هستم .

ـهنوز صحبت همایون ادا مـــه دا شـــت و میخوا ست ضمنـــا ازفدا کاری بیشتر همسرش‌قصه‌کند که‌خانمش کمی‌سرخ شده و گفـت «درست است که من‌بـه همایـــون اطمینان واعتماد دارم ولی باز هـم نزدیکی زیاد اوبا خانم هامرا خوش نمی سازد اماچه چاره ....

از همایون هـ نرمند خندان تشکر کرده خدا حافظی نمودم



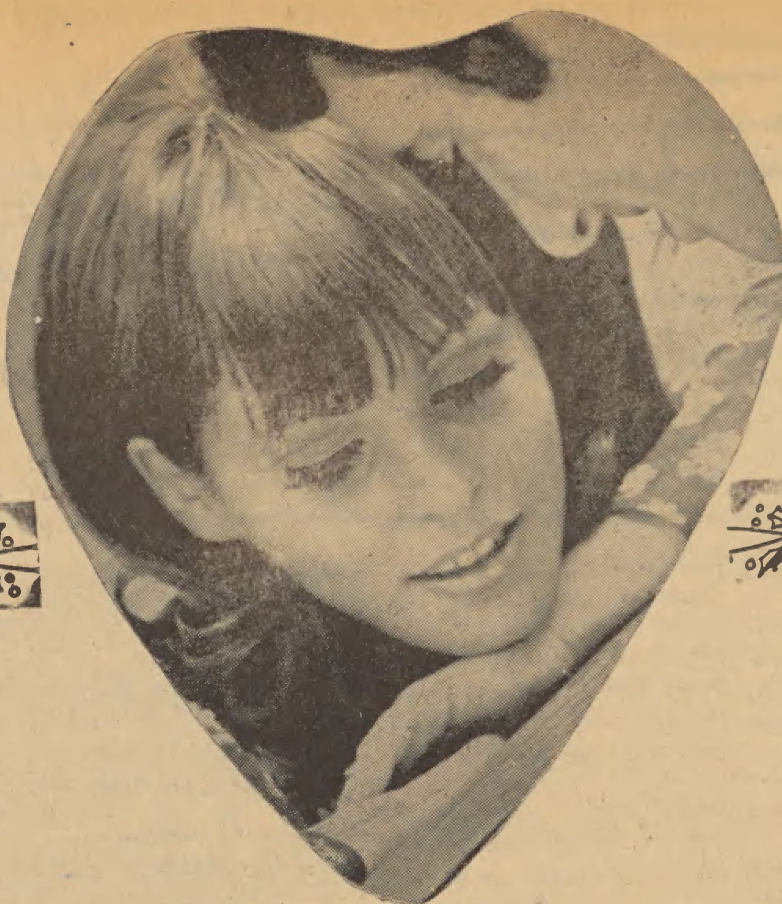
همایون :

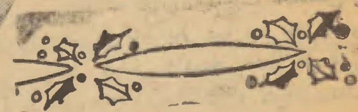
پیش ازآنکه به سینما روی‌آرم درتیاتر بادرآمدشبانه ٤ تومان«٤٠» افغانی ایفای نقش میکردم.

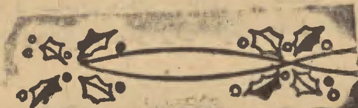
از مجله ترو

مترجم: عبدالظاهر آشوب

آشیانه قلب من







فکر کردم بعداز آنچه اتفاق افتاد، همه چیز برایم تمام شده و زندگی دیگر برایم مفهومی ندارد... اما دریافتم که...

صدایش به شکل هیستر یکی بلند شد و من گفته میتوانم اضطراب ویرا از درك احساساتش خارج مینمود. دلم برایش سوخت. ولی چیزی نداشتم که بتوانم برایش بگویم. باور کنید در آن لحظه هیچ چیز نمی خواستم به جز اینکه بتوانم به او اطمینان بدهم. مگر من چطور میتوانستم به او بگویم که اندریو جور خواهد شد در حالیکه خودم هم نمیدانستم ؟

بسیار خورد تر ازان بود که به این مرض مبتلا شود وحتی اگرزنده بماند در باره تاثیرات و عواقب بعدی آن چیزی گفته نمیشد.



به اوگفتم:

-« هفتهٔ گذشته نوزادی ازینجا مرخص شدکه تازه از مریضی‌التهاب سحا یا شفا یافته بود.» ولی در چشمانش اشکهای و حشت‌راملاحظه کردم.

-« جور خواهد شد؟» زمزمه‌کرد «یگانه چیزیست که من دارم.»

دستانش رابیك دستمال کو چك پیچید و من دفعتا متوجه شدم که انگشتانش عریان است. مادراندریو مورگان انگشتر عروسی به انگشت نداشت.

دوباره تکرار کرد.

- اویگانه چیزی است که من در زندگی دارم.»

-« اوه، سر پرستار، شما نمی توانید مرا درك کنید.»

دفعتا درد من تیزتر شد ولی مجبور بودم تادر نگهداشت لبخند در لبان خود مجادله کنم. برا یش



گفتم:

-«نرس رو بنیز الان‌میخوا هدکه اندریو را شیر بدهد، اگر میخواهی برو همرایش و تماشاکن.»

رویش را برگردانید، کمی‌ازطغیان درونی خود گیج بود، هنوز بقدر کافی وجودش تحت کنترولش نبود تادرست حرکت کند، ... و من‌دو باره قلمم را برداشتم.

مگر کلمات درروی صفحهٔ را پور دریك بحرسیاه شناور بود و من نمیتوانستم آنها را ببینم. آیا شما هم فکر میکنید که من حقیقتا ... «نمی توانستم درك کنم»؟ اوه کاش میدانستید که من در آن لحظه چه احساس میکردم ... ..

بدرخت کاج وبنای شیر حوارگاه خیره ماندم آنروز در خت کاج آنجا بود، کرسمس شش سال قبل، بالون هاو مردمیکه آواز میخواندند. ولی هیچکدا م نتوانستند بچهٔ نوزاد مرا نجات دهند. واونیز همه چیز من در زندگی بود.

هنوز دوسال شده بود که نرس بودم وپیتر را ملاقات کردم. اوهمراه من بیکی ازتالار های رقص‌شفاخانه بایك تعداد از رفقایش آمدند، ما همدیگر را به اندازه‌ای دوست



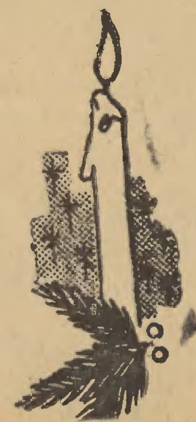
داشتیم که فکر نمیکردیم هیچ‌چیزی بتواند ما را از همدیگر دور سازد.

پیتر بعدا برایم گفت:« اگر کسی برایم میگفت که من همسر آینده‌م خودرا در همان رقص ملاقات‌مینمایم مثل آنکه از دوزخ میگریزند درجهت عکس آن فرار میکردم .حالا، خوب، من از دوستان خود تشکر میکنم که مرا به آنجا آوردند ونتیجتا«کارول» شما را ملاقات کردم » .

خندیدم ، خوشی وسروریکه در نهاد من موج میزد احساس میکردم بسیار برایم مهم بود تابدانم از ینکه پیتر تمام نقاط نظر خودرا در مورد ازدواج تغییر داده است،زیرا اومرا دوست داشت ،ومن هرگز از طعم گرمی او علاقه واحساسیکه گو یی ازخواب و رویا ها حصه گرفته است، سیرنمیشدم .

در اولین تابستانی که من او را شناختم ساعت ها را در گوشه های خلوت باهم سپری میکردیم، گپ میزدیم وسعی میکردیم یکدیگر را خوب بشنا سیم ،ویا در را یحهٔ شیرین و مطبوع چمن زار ها مینشستیم ، آنقدر در برابریکدیگر حساس بودیم که جزئی ترین تماس کفایت میکرد که ما را آتش‌زند.

هر لحظه ایکه میخو استیم



میتو نستیم از دواج کنیم ، مگر من آنوقت در آمد زیادی نداشتم .وهمچنان پیتر باو جودآنکه در آمد کافی داشت و انجنیر د ر رشتهٔ حرارت بود ولی حتی یکپول هم‌پس انداز نکرده بود. این وضع برایم مایوس کننده بود خصوصا وقتی‌که میخواستم یك خانه فرش وظرف و مصر ف‌پول عروسی مانرا حتی به ساده ترین شکلش تهیه نمایم .

دریکی از روز های اکتوبر پیتر مرا در خارج ازشفاخانه ملاقات‌کرد ومن همینکه بطرفش متوجه شدم فهمیدم که چیزی خوبی برای گفتن دارد .

بقیه در صفحه ۵۷



برگ نرگس

از برگ نرگس است مگر جامه در برش
کاینقدر خوب و دلکش و زیباست منظرش
از عجز سر به پیش فلك خم نکرده ام
آمد دلم ز عشق بزانو برابرش
روزم سیه ز هجر شد و سوز غم سپید
مردم ز درد و رنج و نگردید باورش
دستم تهیست گرچه ز سیم و زر جهان
سازم ز گنج شعر بعالم توانگرش
آن بلبلم که ناله من سوزد آسمان
از سوز و ساز خویش بسازم سخنورش
آن دختر یکه پاك و عفیف است و باوفا
جانم فدای خاك کف پای مادرش
گلبان در آرزوی وصالش گذشت عمر
یك شب نشد ببر بکشی تنگ پیکرش

(م. اسمعیل گلبان)

دختر کوچی

درون غژده مشکین نشسته زیبایی
زمو فشانده بدوشش خطوط طغرایی
روش دست سپیدش به زیر چانه نغز
نگر طراوت و خوبی بدخت صحرایی
به بغبغ هر طرفی برگان شوخ و قشنگ
عیان ز لطف طبیعت عجیب دنیایی
فضا گرفته و تاریك مثل طبع فگار
سحاب گرم جهش همچو موج دریایی
بجام لاله می شبنم سحرگاهان
چو اشك سرخ فشانی بسرخ مینایی
ز فرشهای بسی دلکش و خیال انگیز
فلك بمقدمش افگنده سبز دیبایی
ربوده گوی طراوت رخش ز صبح بهار
ورا بحسن و لطافت کجاست همتایی
چو بخت من رمد آهو ز نرگس سیهش
فگنده شعله بدلها ز چشم شهلایی
درون حجره نگر سینه سپیدش را
ز جیب شام عیان صبح بهجت افزایی
نسیم حامل عطر و گلاب زلفانش
چمن معطر از ان طره سمن سایی
ز لطف مرده دلان را به وجد و حال آرد
بکیش حسن پرستان بود مسیحایی
رهین دختر کوچیست این غزل (رونق)
ترانه خاست بعشقش ز قلب شیدایی

(رونق- نادری)

نوبهار هستی

آمد بهار ای بت گلگون عذار من
باشد بچشم سبز تو باغ و بهار من
تا حسن جلوه ریز تو شد گلشن مراد
برخاست ناله ها ز دل داغدار من
شد شاخه امید شکوفان ز دیدنت
ای نوبهار هستی ناپایدار من
تا دیدمت چو سبزه نورسته در چمن
پژمرده شد بدیده گل انتظار من
کاش از شراب بوسه جان پرور لبت
مستانه ام کنی تو دمی ای نگار من
عمریست مست سلسله دارم ز نگهتت
یك صبحدم گذشته ای تا از کنار من
گر میزنم بسنگ سر خود چو آبشار
افتاده است در کف عشق اختیار من
ای آفتاب ناز شعاع تجلی ات
باشد فروغ دیده شب زنده دار من
باشد بساغری نگه چشم سبز تو
نور امید این دل امیدوار من
روئیده لاله از دل خاکم ز فیض عشق
شد داغ آرزوی تو شمع مزار من
تا دل اسیر سنبل مشکین یار شد
آشفتگی پرست شده روزگار من
هرگز ز جور یار کدورت پذیر نیست
در زندگی (مشاء) دل آیینه وار من

محمد ظاهر (مشاء)





بهار آمد

ای ساقی سر مستان بر خیز بهار آمد
درجام شراب افشان برخیز بهار آمد
بنگر درین بهاران هنگام مه‌های یاران
گر مست و آفتابان بر خیز بهار آمد
تو چون گل بهاری من اشک و آه و دردم
ای رمزدرد مندان بر خیز بهار . آمد

چشمان ترا نازم من باتو همی سازم
ای گلبن خرامان بر خیز بهار آمد
امشب زماه رو یت کن بزم ماروشن
ای نور بزم رندان بر خیز بهار آمد
دارم امید آنکه بینم دو چشم مستت
ای رشک مهرو یان بر خیز بهار آمد
ای دلربای دلها وی ناز تو فریبا
ای ناز شب نشینان بر خیز بهار آمد

شاد باش « شاد مانا» این دور زندگی را
خور باده مست و خندان برخیز بهار آمد .

از «راهی» سیاه سنگی

بهار

می بنوشید ای حریفان گل ببوستان آمده
دل فسرده بلبل شیدا به افغان آمده
هر طرف موج طراوت مید هددل را صفا
سنبل وریحان کشیده سر فراوان آمده
غنچه خاموش بکشاد لب بخنده هر کجا
تانسیم روحبخش نو بهاران آمده
سر رسیده شام تارو صبح روشن مید مد
آفتاب وصل اوفرجام هجران آمده
ساقیا لبریز می کن ساغرومیناو جام
بر درمیخانه امروز باده نوشان آمده
بزم عشرت گشته بر پاهر کنارو هر طرف
موسم جوش و صفای سیر پغمان آمده
می بریزان ساقیا مستی نماوعشوه کن
روزگارعیش ونوش جمع مستان آمده
تا بشوید از رخ گلها غبار تیره گل
ابر نسیان همچو«راهی» اشکریزان آمده

غلام سخی راسخ

بیمار عشق

گفت آن دلبر که باتوآشنایی می کنم
از برای خاطرت شرین ادا یی می کنم
گفتمش بیمار عشقم گفت دیدارم دو است
من علاج دردتو با این دوا یی می کنم
چشم راسرمه کنم برلب بمالم لب سرین
موی های خویش را رنگ طلایی می کنم
بعد ازان با عشوه وناز وادای دل فریب
پیش رویت می نشینم دلربا یی می کنم
گفتمش آخر جدا یی میکنی ازپیش من
گفت بی غم باش کی از تو جدا یی می کنم
گفتمش از من چه میخوا هی که درعوض دهم
گفت من این کاررا باتو خدایی می کنم
گفتمش تا کی و فاداری به راسخ میکنی
گفت تا من زنده ام کی بی وفا یی می کنم

بوسه‌ازنگاه‌شاعران

بوسه زآن دهن تنگ بده یابفروش
کاین متاعی است که بخشند و بها نیز کنند
(سعدی)

گفتمش بوسی بده یا از لبت یااز رخت
گفت عاشق چشم دارد هر کجا بین خوشتر است
(قا آنی)

ببوسه ای ز دهان تو آرزومندم
فغان که باهمه حسرت بهیچ خرسندم
(فروغی بسطامی)

بوسه مگر چیست فشاردو لب
اینکه گنه نیست چه روز و چه شب
(ایرج میرزا)

انتخاب وارد سالی بیک محمد(مرادی) از مزار شریف



شاخه ای ازشگوفه های بهاری

از منابع فرانسوی
ترجمه وتنظیم اژم. قاسم . صیقل

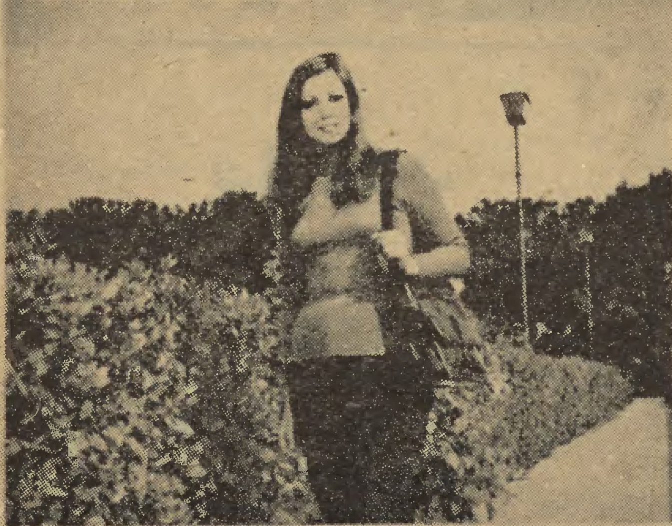
آوازی درشب

در شماره های گذشته خوا ندید

«اولیور» هنر پیشه جوانیست که با «هیگو» هنرپیشه تازه‌کار درصحنه فلمی‌نقشی رابازی میکند، بعداز ختم فلمبرداری اوبادو همکارش‌جهت‌صرف غذای چاشت جانب رستورانی براه می‌افتند ،در نصف‌راه «اولیور» از دوستانش‌اجازه‌گرفته، میرود بخانه تادوایش راکه‌دکتور خوردن آنرا قبل ازصرف غذا برای اوتوصیه‌کرده بیاورد ، همینکه بخانه میرسد ،تیلفون زنگ میزند . او گوشك را بر داشته وباسراسیمگی جواب میدهد .

بعداً اوبه‌عجله درآن خانه‌یی میرودکه‌ازآنجابرایش تیلفون شده‌بود . وی درآن خانه «روبرت» سکرترش رامرده می‌یابد ،بادیدن‌این‌صحنه اوفوراً به اداره پولیس تیلفون میکند . پولیس درزمینه تحقیقات خودراشروع میکند واینك بقیه داستان .

















۸۴-خواهش میکنم نروید، برویم قدم بزنیم، شاید لازم باشد از این موضوع به خانواده خود خبربدهید؟
حاجت نیست. از رخصتی چه فایده که نزد پدرم بروم واجازه بگیرم ؟



زیبایی شما همیشه در رویای من باقی خواهد ماند
نه، حاجت به رویا نیست .
۸۵



۸۶
باعشق سوزان یکدیگر را میبوسند .



۸۷
من «گراس» نام دارم .حالاممکن از رویا دست برداری ؟
تخلص من «اولیون»است واین بهترین لحظه زندگی برای من‌است.



چندروز بعد .
نمیخواهد که با هم ازدواج کنیم. اوبرای تو یك بچه‌ثروتمند را انتخاب کرده.
فکر میکنم که پدرم ...
۸۸
صفحه دوم



درست است عزیزم، امایک راه وجود دارد وآن اینکه آنچه را واقع شده بااو در میان بگذاریم .
۸۹
ناممکن است ،زیرا تو هنوز به بلوغ قانونی خود نرسیده یی.







دوروز بعد «اولیون» در صحنه
فلمی حصه میگیرد که کارگردان فلم
از نقش‌اول که ملا رغبا زیبت دارد.











مراسم ازدواج آنها در سکاتلند،
درمحضر یك مامور مدنی که مرد
خیلی مهربانست صورت میگیرد.











«بو نیغاس» وقتی **نان را بمیل** تمام صرف‌کرد بنوکر خودامر کردتا سورتمه را آماده کرده ووسایل طرف ضرورت رادر آن جا د هد آنوقت خود رفت **ولباس های** مخصو صی راکه‌از پوست حیوانات قطبی تهیه شده بود وبرای جلو گیری نفوذ سرماوبرو دت‌فوق‌العاده بهترین لباس بود پوشیده وخودش را آماده یك سفر زمستانی نمود.

سورتمه رانیز بزود ترین فرصت نوکرش آماده **نموده واز آماده‌بودن** آن‌به بو نیغاس اطلاع نمود.

سورتمه بوسیله شش جفت‌سگ اصیل ونیرو مند **قطبی کشیده می** شد وآنچه راکه‌در آن جا **داده‌ومورد** ضرورت بو نیغاس بود قدری قهوه وچند بوتل مشر وب ویك انداز ه کار توس وهم یك تعداد ساعت‌های خورد وبزر گ **بودکه بونیغا س** تعمد داشت آن اشیا را به قبایل **شمالی به مواضع ایکه اسکیمو ها** زندگی بسرمی برد ه‌و د رقبال پوست های گرا نبهای حیوا نات قطبی ومخصو صا پوست خـزرا دریافت کند .

بونیغاس وقتی‌هیچگو نه‌کمبودی درآماد گی‌خود ندید از **منزل‌بیرون** شدو همینکه سگ های سور تمه بونیغاس را دیدند خو شحالی‌خود راااز پی اوبطرز خاصی حالی کردند یکی‌دم بزمین میکشید ودیگر آن‌با علامت سرو جنبا نیدن‌سر ابـرا **ز** علاقمندی بصا حب مهر بان‌خود مینمودند ، **بونیغا س هم بر حسب** عادت همیشگی بروی هر یك آنها دست کشیده وبد ینطریق محبت خودرا بانها تقلیل ناپذیر جلوه‌داد.

در اینفر صت همسر وبرا درانش جهت مشایعت ووداع بسوی‌سورتمه آمدند وو قتی‌بونیغاس مراسم‌تودیع رااانجام داد بالای سور تمه جاگرفته وپس از آنکه دستش را بعلا مت وداع بطرف خانم وبرا درانش بلند میکرد سگ ها را امر حرکت دادکه متناوبا سگ ها بدویدن آغازکردند امایك حر کت‌بونیغاس که **متعمدانه** صورت گرفته بود همانا نگر فتن خدا حا فظـی **از نـو کـر** بودچه بو نیغا س از نو کـر ش دوسان نفرت داشته **واین نفرت** نامریی اصلا در ذهن بونیغاس‌منبع گمشده داشت، چه ظرف این یك هفته‌که دو سان در منزل آنها **بصفت نوکر بو ظیفه گماشته شده** بود هیچ‌روزی‌نشده بودکه‌بونیغاس بااو ازدل وبدون احساس تنفـر صحبت نموده باشد ،چه طرزحرکت ووضع وحالت‌دوسان‌برای بونیغاس خوش آیند نبود واز همین جهت ازاو خوشش‌نمیامد وحتی **ازاونفرت** میکرد و چون‌زنش‌رابی اندازه‌دوست میدااشت ونمیتواا نست بخوا سته **ها وفر مایش های او جواب منفی** بدهد ازاینرو صرف برای **اطا عت** ازاوامر همسر ش این نوکـر را پذیرفت در غیر آن در همان‌برخورد اول از بودن اور ضایتی در خـود احساس نمیکرد وحتما اورا ردمی نمود، زیرا بو نیغاس **بطور مبهمی** احساس میکرد که‌در **چشمان‌مرموز** واسرار آمیز دوسان رازی گنـگ ومعجزه آسا یی‌نهفته‌است **که تصور** آن اثر مطلوبی بروح او ندارد اما باآنهم وجو د سنگین **وسهمگین** دوسان را صرف برای خاطرخواهی همسر ش تحمل کرده وعکس‌العمل نسبت باو ازخود نشان نمیدااد.

بونیغاس براه افتاد وسگ ها بانیروی مغلوب نا شدنی سور تمه راپیش میکشا ندند وانجام یك‌چنین سفرنه تنها **برای** سفید پو ستان بلکه برای سایر نژاد هاهم ساده وعاری از خطر نبود. **امابو نیغاس** این مسا فرت خطیر را بعنوان یك امر ساده پذیرفته بود برای آنکه بارها اینگونه سفر ها را انجام داده بودو گو یا اینگونه سفر ها بـرای اویك جر یان عادی وطبیعـی بیش نبود .

بونیغاس در این سفر که **بیشتر** ازسه روز **بطول** می انجامید میبایید راههای خطر ناك‌را عبور نموده‌وبه محل نیمه متمدن اسکیمو ها خودرا می‌رساند اینمرد که قامت کشیده وقیافه آرام ومردانه دااشت باهرکه روبرو میشد دربر خورد اول قبول میکرد که بامرد گرم وسرد چشیده مقابل شده است، این امراز حقیقت بهیچ وجه دورنبود زیرا بونیغاس مردسی وپنجساله‌ازسفر هاومبارزه باحیواا نات وحشی وشکار های خطر ناك خود که از پانزده سال باینطرف بان دست وگر یبان بود حکایتها ودا ستان های بی شماری داشت که‌هر یك آن برای شنو نده حیرت انگیز ومبهوت کننده بـود، واین بار که یك‌سفر ناسعلوم‌درپیش روداشت نمیشدحدس زدکه‌ماجرای آن چگونه آغاز وبکجا ختم خواهـد شد. سو رتمه او بسر عـت پیش کشیده میشدو متدر جا راه منزل‌او راطی وبعقب میگذاشت تاآنکه محله ازنظر بو نیغاس بکلی ناپدیدگردید بونیغاس سور تمه را از راا هی عبور میداد که برای همگان خطرناك



بحساب میر فت چه این راه یک سرا شیبی بودکه بر فراز یك‌سلسله کوه کشیده شده‌بود وبو نیغاس به مهارت وشجا عتیکه خاصه اوبود سورتمه را هدایت میکرد .
اوهمواره و قتی از فراز این راه عبور میکرد شب‌اول‌رادر انجام‌راهی که‌منتهی بیك جلگه وسیع بود سپری نموده وشب دیگر رادرانجام راه‌جلگه سر میاورد وباین تر تیب قسمت های صعب العبور را پشت سر نهاده وبعداز آن براه صاف‌وبی خطر راه میافتاد و درست‌در هنگام غروب روز سوم به‌محل مقصود میرسید. ولی اگر غیر از این راه، راهی دیگری انتخاب میکرد لابدباین سرعت بمنزل نمیرسید چه وجود سرا شیبی درسر عت رفتارسورتمه تاثیر فوق‌العاده نموده اوراپوره نیم ساعت بمنزل‌پیشترمیرساند‌امااین‌بار که‌هنوز سه شیبی راعقب نگذا شته وواصلا بیشتر ازسه ساعت راه نپیموده بود که ناگهان در یکی از ویراژ های کو هستان صدای فیر. گلوله اورا تکان داد اوکه مردشجاع وروز گار دیده‌بود بدون کوچکترین خوف سور تمه را توقف داده وخواست بداند که صدای گلوله از کجا منبع گرفته وهدف معین ا ین فیر کی بوده است ، چه فیر درآن چنان یك محل بنظر اوامر سا ده رطبیعی نبوده بلکه خیلی ازحد زیاد غیر عادی بود. بونیغاس هنوزبچپ وراست خود کنجکاو انه میدید ودقیقانه نگاه میکرد که‌به تعقیب فیر اولی صدای فیر دوم بگوش‌او خورد. بونیغاس قدری محتاط تر شده ورا هی راکه ازآن عبورنموده بود بمواظبت تام زیر نظر گر فت، پس‌ازچند دقیقه‌سکوت‌وکنجکاوی‌سر انجام شبحی متحر کی ذرختم ویراژ نگاه تیز بین وهو شگاف بونیغاس رابخود معطوف نمود. چون قدر ی شبح نزدیك شد بونیغاس تشخیص دادکه سور تمه بسر عت تمام‌بطرف او‌میاید، هر قدر که سور تمه‌نزدیك میشد قیافه گنگک گادی سوارهیکل وریخت دو سان رادر نگاه بونیغاس مجسم می نمود. این مو ضوع فوق العاده بو نیغاس را متعجب نموده بود چه‌اوهرگزچنین یك‌پیش آمدو اتفاق راتصور نمی توانست اماهر قدر سور تمه نزدیك میشد بهمان پیمانه تعجب بو نیغاس‌بیشتر میشد ومخصو صا فیر گلوله امری بودکه بونیغاس هیچگو نه تعبیرو وتوجیه یی برای آن نداشت .

بونیغاس باخود فکر میکر د که شاید دو سان میخواهد بااو یکجا سفر کند یاشاید از یك امرخطیر واتفاق غیر متر قبه ای بوی اطلاع آورده استو بانظیر این شایدها هزار ها سوال یاس آور ومسرت بخشا درذهن بو نیغاس خلق میشد وسوا لات زیادی در مغز اوخطور میکرد، اماسر انجام ازیك اندیشه اوبر خود لرزید وآن اینکه مبادا دوسان قصد قتل اورا نموده باشد هنوز این فکر درمغز بونیغاس قوت نگرفته بودکه ناگهان فیر سوم بفضا طنین انداخت ودر ست نیم متر بطرف راست بونیغاس گلو له درمیان برف فرورفت‌ایمان‌بونیغاس کامل شدکه دو سان میخواهداورا بقتل برساند، ازاین جهت درنگ‌را جایز نشمرده تصمیم گرفت فر ار کند باین معنی که چون گلوله بونیغاس موثر واقع نمیشد و لی دوستان میتوانست بسهو لت او را حدف قرار داد ،ونا بودش کندبه این ملاحظه بونیغاس بسر عت برق خودرا بداخل سورتمه‌انداخته وآنرا به‌حر کت آ و رد و پیو سته با لای سگها فر یاد میکشید تابدان وسیله هرچه زود تر از محوطه خطری که اورا تهدیدبمرگ میکند فرار کرده وجان بسلا مت‌برد بونیغاس که از بخت ساز گاربموقع ازقصد ونیت دو سان آگاه شده‌بود میتوا نست که از خسك او فرار کند زیرا هنو زفاصله آن دو خیلی زیاد دو بو نیغاس ازین فر صت مساعدت حد علی استفا د ه خودرا بسلا مت برد بونیغاس فقط گادی را هدایت میکرد وتلاش‌اوفقط همین بودکه سر عت سگ هارا بیشتر نماید تادو سان نتواند بوی برسد. بو نیغاس هم چنان که پیش میرفت ، باخود فکر میکردکه‌هرگاه دوسان اورا تا آخرین نقطه‌منزلش تعقیب کندو آنگاه آماده دست‌وپنجه نرم کردن شود بصورت در ست حساب خودرا بااو تصفیه خواهد کرد، چه‌او مرد شجاع وخود داری بود وبخود اطمینان واعتما د قوی داشت که مثل دوسان دو مرد رادر يك آن میتواند ازپا د رآورد .
باین تفکر وحساب‌عمیق سورتمه بسرعت میراند تا دریك زمین‌مسطح وهموار بااو مقابله کند، امادوسان هم کسی نبودکه دراین ماجراعقب

بقیه در صفحه ۵۹

کدام راه را انتخاب کنم؟

فانتیزی
بلغاری

بعضی ها عقیده دارندکه زندگی انسان دربحر شروع شده وانسان بآب ار تباط زیاد دارد، و لی فکر نمیکنم این مطلب در باره من‌صدق کند، تماس من باآب زیادتر بخاطر نظافت ورفع تشنگی بوده نه چیز های دیگر واز همین سبب آب بازی رایاد نگرفتم بر خلاف انتظار من زنم تصمیم گرفت زندگی خودرا از شکل یك نواخت‌آن‌بدر کنیم،وقتیکه اوتصمیمی بگیرد ، محال است از آن صرف نظر کند، لذا برایم‌گفت:

—من كارت اد خال یکی‌از حوض های آببازی شهرراهم برای توو هم برای خود گرفته ام .

گفتم: «عزیزم مگر نمیدا نستی‌که من به شنا بلد نیستم ؟»

زنم یك کتاب رهنمای شنابرایم دادو گفت :« از روی این یادبگیر.»

ازاداره دوروز رخصت گر فتم وکتابرا مطالعه نمودم ، مقابل آیینه ایسناده شده دست هایم را طبق دستورات کتاب ر هنمای شناحرکت دادم، آنقدر دست هایم راتکان دادم که‌کم مانده بود پرواز کنم، بعدخود رابروی بستر اندا خته دست ها وپاهایم را حر کت دادم. بالا خره فیصله کردم اندکی به شرایططبیعی نزدیك تر شوم ، ظرفی را از آب پر کرده روی زمین گذاشتم ، بعد خودم هم بسینه روی زمین خوابیده سرم را در ظرف پراز آب غوطه کردم وبه دست وپا زدن آغازنمودم اندکی خو شم‌آمد، باز هم‌این‌تمرین راتکرار کردم .دربین آب ظرف‌سرم رافرو کرده نفسم رابند می ساختم درینو قت زنگ دز وازه ماشدیدا بصدا در آمد، رفتم تادر واژه را بازکنم، ،تنم برهنه بودو تنها یك پطلون کوتاه پوشیده بودم. دروازه راباز کردم، عقب در واژه یك داکتر باچپن سفید ویك پرستار که‌او هم چپن وکلاه سفید داشت وبیشتراز هرچیز دیگر بروت های سیاه‌ودبل وجلب توجه میکرد ایستا ده‌بودند. درعقب آنها تمام همسایه های بلاك روی زینه جمع شده بودند تابینند چه‌حادثه ای اتفاق افتاده .

داکتر در حالیکه به چشمانم‌عمیق نگاه میکرد باخو شرو یی پرسید: «چطور هستین؟»

قبل‌از آنکه موفق شوم جوابی بدهم بانوك انگشت به قبرغه ام‌زد چون در قبرغه ناحیه قتقتکم وا قع است و خیلی حساسیت دارم‌جستی زدم وخنده ام گرفت .

داکتر چشمکی‌زده‌پرسید: «راجع به‌زندگی چه فکر میکنید ؟»

باز هم ازجا پریده مانند اسپ نعره کشیدم زیرا بازهم انگشتان داکتر به قبرغه هایم تماس کرده بود .

پرستار سیاه بروت به داکتر گفت :

—اورا بسته کنم ؟

دیدم مقابل‌در واژه بلاك‌امبولانس ایستاده ، من‌هنوزهم چیزی‌نفهمیده بودم، داکتر دست هایش رادر اطراف دست هایم‌حلقه کرده‌پرسید: مادر کیك هاو مو ش هارا دیدی

گفتم :«مدت زیاد یست که‌ندیدم فقط بعضا یگان موش چوچه را می بینم .»

داکتر با خوشحالی گفت: موش های چوچه وخیلی زیاد ها؟

حیران بودم که‌چه جوابی بد هم وچرا چنین سوالات احمقانه ای‌ازمن میکنند ، گفتم :

—خیلی کم ... فقط یکی دوتا

باز هم پرستار کلاه سفید و سیاه بروت گفت :

—اورا بسته کنم ؟

داکتر یکبار دیگر مرادر آ غو ش گرفته به پرستار اشاره یی کرد، پرستار نز دیك لگن آب که دروسط اتاق قرار داشت رفته آب رابوکرد بعد، ظرف رابر داشته بطرف‌بالکون رفت وآبرا بالای چمن پاشید. از پایین سرو صدای چندنفر بلندشد شاید آنها درچمن نشسته بودندو ترشده بو دند .

بعداز یك ربع ساعت اشتباه‌رفع شد، یك زن‌ازبلاك مقابل مراز کلکین دیده بود که روی زمین خوابیده سر خودرا در لگن پر ازآب فرو میکنم ودست وپا میزنم، اوفکر کرده بود که شاید میخواهم خود کشی کنم ویا دیوانه شده‌ام،وحشت کرده به موسسه کمك های او لیه تیلفون کرده بود .

داکتر ازینکه بی جهت مزاحم‌شده بودبه شانه ام تپ‌تپ زده معذ رت خواست ومو فقیت مرا در یادگرفتن شنا آرزو نمود.بعدباگفتن :سپورت کنید، سپورت کنید، فایده داردبامن خدا حافظی نمود .

من وقتی که تنها شدم دوباره‌به تمرین آغاز کردم البته اینبار پرده های کلکین راکش کرده بودم . روز دیگر به محل آببازی رفتم، لباس های خودرا نزد محافظ گذاشته شاور گرفتم وخود راباآب و صابون خوب شستم، زیرا مقر رات‌همینطور بود وقبل از داخل شدن به حوض باید اینکار صورت میگر فت. آب شاور گرم بود وخیلی خوشم‌آ مد ، زیر شاور خوب وقت راتلف کردم، بعد چون آب گرم شاور تمام شد ناچار بطرف حوض‌روان شدم،ابتدا قدم های محکم وپراز شجاعت بر میداشتم ولی هرقدربه حوض‌نزدیك میشدم سستی بیشتری در پاهایم احساس می نمودم به مجرمینی شباهت داشتم که بطرف جایگاه اعدام برده میشوند .

کنار حوض همه خوش و خندان بودند، جوا نان دربین حوض مانند ماهی شنا میکردند ودر بین آب شفاف وپاك می جنبیدند یك قسمت حوض یك متر و هشتاد سا نتی وقسمت دیگر چهار مترو بیست سانتی عمق داشت ، فکر کردم هر قدر قدبلندك کنم ازیك متر وهفتاد سانتی بلند تر نمی شوم،نظرم به گنجشکی افتاد خودم رامانند او احساس کردم، و قتی که‌او پریدمن تنها ماندم، تنهاوغمگین، در اطراف حوض شروع به گردش کردم، دلم بحال طفلکم میسوخت بیچاره‌اینقدر زود یتیم میشد، دلم میخوا ست حوض راخالی کنند ومن در بین آن نشسته گریه کنم، آنقدر گریه‌کنم که‌از اشکم حوض دوباره پرشود .

درینو قت صدایی شنیدم،هرکس میتواند صدای بشنود، حتی و قتی که‌ژا ندارك را میخوا ستند زنده بسو زانند اوهم آواز هایی می‌شنید جوانی از بین‌آب از من خواهش‌کرد تاطرز آب بازی اورا مشاهده کنم، اومایوری آبی رنگی پوشیده بود. بمن گفت :

—خواهش میکنم حر کات مرا مشاهده کنیدو بگویید که آیا دست چپم مانند دست راست درست حرکت میکند یاخیر ؟

من‌از کنار حوض بااو حر کت میکردم، آهسته آهسته شروع‌کردم به رهنمایی کردن او .

—بلی ... همینطور ... یك اندازه به پیش احتیاط کن ... اوه ..انگشت هایت راباز نکن .. آنقدر سرت را

تجربه زن نوازی

بلند نگیر .. از راه دهن نفس‌بکش ها.. همینطور .. آفرین .. حر کت دست هاو پاهایکجا .. کتاب‌رهنمای شنارا خوانده بودم ودر درس های نظری وارد بودم، اما خدامیداند‌اگر دربین آب قرار داشته باشم‌چه‌کاری کرده میتوا نم.

از یکطرف حوض به سمت دیگر رفتیم ،در باز گشت اوبهتر آب‌بازی میکرد. اورا تشویق نموده گفتم:

ـشما باستعدادخوبی‌برای آبیازی دارید. ولی باید خیلی زیاد متو جه پای راست تان باشید... حر کات تان باید زیر کنترول تان باشد .... زود زود دست وپا نزنید، بین هـر دست زدو پازدن فاصله ایجاد کنید تازود مانده نشوید .

لحظهٔ بعد سه دوشیزه جوان‌ازمن خواستند رهنمایی شان کنم..البته بدون اینکه خودم داخل حوض شوم به‌آنها کمك میکردم، یکی از آنهـا باید مساله نفس گرفتن را اصلاح میکرد، چند بار طریق تنفس هنگام شنارا برایش فهما ندم ،از مدتهـا قبل شوق معلمی داشتم .. بنابرآن باسخت گیری آن دختر را رهنمایی میکردم، کنار حوض پـایم را روی سنگفرش کو بیده گفتم :

ـاینطور نه ... هوا در شـش هایتان فرو ببریدبعد سر تان رازیر آب کرده هوا را خارج کنید ...بلی همینطور ... حالا یاد گرفتید ... یك بار دیگر. ..ها.... آ.. آفرین.

به‌دختر دو می میگفتم :

ـاینطور دست‌نیندازید .. دست هایتان رااز همدیگر دور نگهدارید. بلی .. اینطور .. پاهارا جمع کنید وبشدت رها نمایید ... ها. کمـی آزادتر ... آفرین ... بازهم ..بدون اینکه خودم متوجه باشم یك وقتی دیدم نصف کسانیکه برای آبا زی آمده بودند. شا گردم شده اندمردم تشنه رهنمایی هستند . مطالـــب کتاب رهنمای‌شنا را که از بر کرده بودم برایشان میگفتم ، بیرون‌حوض گاهی بروی سبزه هابه سینه افتاده حرکات بخصوص را تمثیل میکردم تایاد بگیرند ودر حوض عملی‌نمایند بعد تاریخچه آببازی، فواید آببازی رابر یشان تشریح نمودم ورا جع‌به آببازی وانواع‌آببازی‌سخن‌رانی‌نمودم آببازی وانواع آببا زی سختی رانی همه بدقت بحرف‌هایم گوش‌میدادند حوض بیك مكتب عالی سپورت‌مبدل شده بودو من با هیجان واحسا س مسئوولیت برای شان‌تشریح‌میکردم وتمثیل می نمودم باو جویکه‌از بین حوض یگان جیله آب بالایم‌می ریخت ومن یك قدمی پریدم ،باز هـم ا ز رهنمایی آنها خود داری نمی کردم یك‌نفر آهسته به شانه ام زدوقتیکه رویم را گشتا ندم متوجه شدم کـه یك زیبا روی زرد موی مقابلم قرار دارد اوبه مشکل در لباس آببـازی خود جا میشد با چشمان آ بی خود بمن نگاه میکرد .

درعقب او مرد قدبلندی باعضلات نرم وپیشانی ترش قرار داشت،زرد موی زیباروی گفت :

ـاینها شو هرم هستند ..

بدون اینکه بدانم ازمن‌چه‌میخواهند باخودش وشـو هـرش دست داده گفتم :

ـمشرف شدیم ...

مرد قدبلند بانگاه پراز توقـــع وتضرع گفت :

ـچو... چو ... سان

نفهمیدم چه میگوید، گفتم :

ـبلی ... چه فر مودین ؟

زیبا روی زرد موی فورا جـواب داد :

ـاین یکی از آرزو هایش است.

مرد قدبلند یعنی شو هر آن زن مود بانه ایستاده بود، نگاه التماسی آمیزی داشت، بعد قدری شر میده به انگشت های پایش چشم دوخت درین لحظه بدون اینکه انتظارداشته باشم زیبا روی‌شروع به آوازخوانی کرد. دست های خود رابروی سینه گرفته بود .

اوآهنگ معروف اپرای پتر فلای رامی خواند. همه خا موش شدند، حتی صدای بهم خوردن آب‌هم‌شنیده نمیشد ... تنها صدای آن زن زیبا زیر سقف شیشه یی حوض طنیـن می انداخت، بدون اینکه متوجـــه باشم دست هایم رابلند کردم وبه دریژ وری آغاز نمودم، صدایش‌را باحر کات دست تنظیم و کنتـر ول میکردم، قیافه رهبرارکستر رابخود گرفته بودم، بعداز ینکه آهنگ‌تمام شد حاضرین کف‌زدند،زیبا روی‌زرد موی چنان تعظیم کردکه سرش بـه زانو هایش تماس نمود ومن‌ترسیدم که‌مباد لباس تنگ آببازی او پاره شود، بمن گفت :

ـبرای شما هم کف میزنند .

من‌هم تعظیم کردم واز احساسات آنها تشکر نمودم .

زیبا روی زرد موی گفت :

ـخیلی خو ش دارم برایم کـف بزنند .

درآن لحظه‌فهمیدم که از چك‌چك مردم مرا هم خوشم می آید.

شوهرش هنوز هم بحا لت احترام ایستاده بود .

بقیه در صفحه ٥٨





فکاهی.... انتقادی ... اجتماعی. فکاهی.... انتقادی ... اجتماعی.

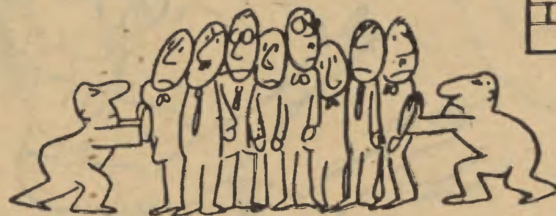
قصه دو مرد خسیس که بسر همدیگر کلاه گذاشته ودند غافل ازینکه بسر خود کلاه گذاشته اند

صفحهٔ اول

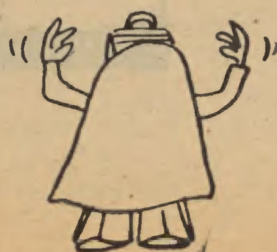
برای مدتی اصلاح مراسم تعزیه داری موضوع داغ مطبوعات بود، تما م نویسند گان مطبوعات بخصوص سر مقاله نویسان درین مورد قلم فرسایی نمودند . بعد دفعتا این موضوع از مود افتاد و دیگر کسی درباره آن چیزی ننوشت، البته لازم نیست درباره موضوعی همه وقت مضمون وسر مقاله نوشته شود، مهم اینست که نمیدانم آن همه سرمقاله وپا ورقی و مضمون وتبصره چرا اثری نبخشید . اداره اوقاف تااندازه درین ز مینه اصلا حاتی بمیان آورد. امابسی چیز هاست که هنوز حل نشده ، خداوند غم را از همه ما وشما دور داشته باشد ولی مرگ چیزیست که بالاخره دیریا زود بسراغ انسان ها می آید و تعزیه داری همیشه است وخواهد بود .

یکی از دوستانم که چندی قبل ماتمدار بودو یکی ازاقارب نزدیکش فوت نموده بود روزی جریان خریدن کفن وتابوت و پیدا نمودن مرده شوی و قبرکن وبعد ادعاها و سؤ استفاده های این طبقه راقصه کرد. واقعا قصه اسفناکی بود، نکته دیگر اینکه در حصه مسجد پل خشتی وقتیکه موتر های سرویس حامل مشایعت کنندگان جنازه جهت نماز گذاردن کنار مسجد می ایستندموقع حرکت دوباره در موتر ها یکعده ژولیده پوش بنا م ملنگ در موتر سوار شده به شهدای صالحین(ع) میروند ، بعد در حالیکه هنوزجنازه روی زمین قرار دارد مراسم تو زیع اسقاط وحلوا با چنان وضعی صورت میگیرد که واقعا انسان را بهشگفتی می اندازد نمیدانم اداره عالی اوقاف درین مورد هم اصلاحاتی مد نظر دارد یاخیر ؟

نکته دیگری را هم تذکر میدهم وآن خواندن نماز جنازه بصورت تقریبا حتمی در مسجد پل خشتی است ، آیا در مساجد دیگر نمیتوان نماز جنازه خواند ؟ بخصوص مسجد اخیر جاده میوند در صورتیکه جنازه به شهدای صالحین (ع) دفن شود باسرك عریض کنار آن خیلی برای خواندن نماز جنازه مناسب است نمیدانم چرا این موضوعات را که بیشتر جنبه ترازیدی دارد درین صحنه نوشتم، بهرحال امید است درین قسمت اصلاحات جدی بعمل آید .



نزدیک‌تر بهم ایستاده شوین



صفحهٔ دوم

دستگیر کننده ایکه دستگیر شد

دریکی از شماره های روز نا مه انیس خبری را خواند م که شعر معروف «والی بروزی که بکند دنمك» را بخاطرم آورد .

خبر مربوط به گرفتاری یك ساتنمن پولیس بود. پولیس مذکور بجرم رشوه ستانی واخاذی بالفعل گرفتار گردید وتسلیم قانون شد.

همچنان پولیس دیگری در غزنی که میخواسته فرش مسجد راسرقت کند گرفتار شده بود. این دوخبر ازین جهت انسانرا به شگفتی اندر میسازد که مردم توقع دارند پنجه پولیس همیشه یخن وگلوی جنایت کاران مجرمین و خطا کاران رابگیرد ونگذارد کسی کلاهبرداری کند وسبب اذیت دیگران شود، ووظیفه پولیس هم همین است وقتی آدم بشنود که پولیس چنین کاری میکند طبعا تعجب می نماید. البته نمیتوان انکار کرد که در دستگاه پولیس اشخاص صاحب وجدان و شرافت کم نیست و قدسیت وظیفه خودرا میتوانند درك كنند. اما توصیف های اغراق آمیز وتبلیغاتی که تا حال به نفع پولیس بعمل آمده نبایدصاحب



گاهگاهی امنیت از طرف تامین کنندگان امنیت برهم‌می‌خورد

منصبان پولیس را مغرور بسازد و ایشانرا از کنترول آن عده از افراد پولیس ویا مامورین پو لیس که‌میخواهند این مسلك را بد نا موواز امتیازات آن سؤ استفاده کنند وهمچنان از هراسی‌که مردم‌بخصوص عوام از پولیس دارد برای اخاذی‌هاوتولید مزاحمت بمردم استفا د ه میکنند. عا جز بسا ز د پولیس‌باید هما نطور یکه شعار دا د ه خدمتگار مردم باشد و مردم‌پولیس‌نمونه ای از مزاحمت وفشار وچیزی را دوست بدارد نه اینکه پولیس‌راهراس انگیز بدانند .

صحنه سوم

نمیدانم قصه آن دونفر خسیس‌راشنیده اید یانه ، میگویند دو نفر خسیس در راهی روان بودند،هردوکلاه بسر داشتند اتفاقا باران‌شروع بباریدن کرد، هردو با خود فکر کردند که درین باران کلاه شان خراب میشود، وبفکراستفاده ازکلاه‌یك دیگر افتادند، اولی گفت :

ـکلاه خودرا بمن نمیدهی ؟میخواهم کلاه ترا بپوشم .

دومی گفت :

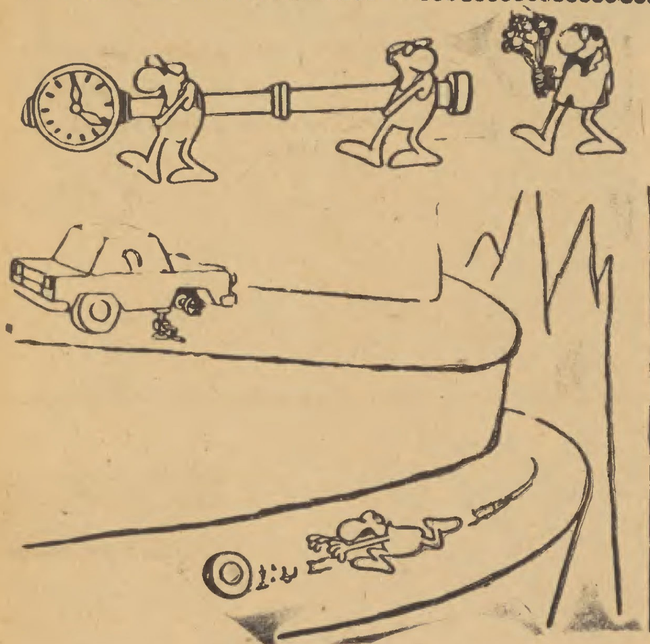
ـ بسیار خوب ... ولی توهم‌کلاه خودرا بمن بده .

بعد کلاه های خودرا باهم‌تعویض‌کردند وپهلو به پهلو ی همد یگر روان‌بودند ، در دل هم هر کدا م خوش بود که بعوض کلاه خودازکلاه رفیق خود استفاده میکند و کلاه خودرا استهلاك (!) نمیکند .



این موضوع آدم را به فکر طرزاستفاده مامورین به اصطلاح عالی رتبه از موتر شخصی شان‌و موترسرکاری میندازد . در استفاده بیباکانه از موتر دولتی‌هرگزتردیدی‌بخود راه نمیدهند ولی حاضر نیستند .

«یك مو از سر موتر نازنین‌شخصی شان» کم شود. درحالیکه موتر رسمی هم در حقیقت از پولی‌که بهمه تعلق دارد خریداری‌میشود با استهلاك و خراب شدن موترسرکاری ضرری که عاید میشودهر کدا م درین ضرر سهمی دارد، البته‌پول دولت پول دولت است وپول شخصی پول شخصی است، مال‌دولت مال دولت و مال شخصی‌مال خود شخص است ، اما اگر بگوئیم‌دولت از کیست؟ آنوقت تفاوت‌میان



مال شخص و مال دولت کمترمیشود شخص از یك مدیر محاسبه شکایت داشت ومیگفت :

ـ عجب آدم سختی است .. . .پول را حواله نمیکند. فقط بگویی ازجیب خود میدهد .

متاسفانه آن شخص نفهمیده‌بودکه از جیب خود دادن بمراتب‌آسانی تر است از خرج کردن از جیبی که‌متعلق بهمه است :

صحنهٔ چهارم

یکی از دو ستانم گفت : خبرداری؟گفتم« چه‌گپ است منظو رت چیست ؟» جواب داد: میگو یندجلال نورانی نویسنده دا ستا نهای دنباله دار رادیو آواز هم میخواندخنده‌ام گرفت ، زیرا قسمی که من جلال نورانی رامی شناسم‌هیچوقت‌آواز نخوانده و نخوا هد خوا ند فهمیدم که‌او هم مانند یکعده ازشنونده های رادیو جلال لو گری را جلال نورانی شنیده ویا کدام روز نطاق رادیوسهوابعوض جلال‌لوگری جلال نورانی انا نس داده است.

ضرور نیست که یك نویسنده‌حتما خواننده هم باشد(منظورم از خواننده آ واز خوان است).

این مطلب مرا بیاد قصه یکی ازدوستا نم که نویسنده قد یمی مطبو عات استو در رادیو هم‌گاهی‌تبصره سیاسی میخواند انداخت، اوگفت روزی چند نفر از مهمانان‌مادر خانه بمن گفتند فلانی جان .... صدایته ده‌رادیو شنیدیم... چه خو ب‌ترانه خواندی .

من‌هم هرقدر فکر کردم به خاطر نیاوردم که‌چه وقت دررادیو ترا نهٔ خوانده ام.

بالاخره فهمیدم که‌وقتی تبصره‌سیاسی راخواندم آنها ازرادیو شنیده اند.

کابوس یک نیمه‌شب

نوشته : جین میلر

ترجمه مسعود راحل

به همکاری باربارا جین میکل

این داستان فشرده‌کتا بیســـت‌بنام((هشتاد وسه ساعت تا طلوع))
که در شماره جنوری ۱۹۷۲بمجلـه‌زید رزدایجست انتـشار یا فتـــه
گوینده یا شخصیت مرکزی هما ن‌باربارا میکل است که ماجرا یشـــ
را باز گو میکند .



برای اینکار تمام ماموران بی‌ای متعین میامی همراه باسکر تر هـــا واف بی ای با لباس های شب‌دربین جاد ه ها پخشس میشد ند به آنها توصیه شده بودهیچ مدا خله ا ی نکنند آنهانبایدبه‌هیچ صورتی‌به‌موتر میکل نز دیك میشدند اینکار عـلاوه براینکه فایده ای نداشت سوظـــن طرف مقابل راهم برمی انگیخت.

اف‌بی ای تاحال به پولیس محلی چیزی نگفته بود زیرا درآن صورت چهار صدنفر پولیس میامی دســت بکار میشدند وبه‌نقشه ایکه‌اف‌بی‌ای باآن همه دقت طرح کرده بودموانعی ایجاد میکردند .

ماهران ا ف‌بی ای در دستگـــاه تهویه موتر میکل فرستنده رادیویی ایرا نصب کردند. حالا هرچه میکل درموتر میگفت در خانه اشس شنیده میشد اف بی آی دراول تصمیم‌داشت یکی‌از مامور انش رابه قیافه میکل درآورده برای پر داخت پول خـون بهابفر ستد. ولی به اصرار رابرت میکل ازاین نقشه صرف نظرکردند.

هم چنان به آنها توصیه شده‌بود ازمخفی کردن ما موران اف بی آ ی درسیت عقبی‌موتر خود داری کنند.

درنامه ربایندگان تذکر رفته بود.

ـبعداز نیمه شب در مورد محـــل وچگو نگی پر داخت پول شماتلفونی اطلاع میدهیم .

حالاهم بابی صبری منتظر ساعت دوازده بودند به مجرد بلند شـدن زنگ تلفون هم دست بکار میشدند بابی بکس مملو ازپول رامیگر فـت ومستقیما به گراج میر فت . آنـــرا درسیت عقبی موتر میگذاشت. یـك مامور اف بی ای دروازه گراج راباز میکرد .

نقشه سرك هاو کوچه های‌فرعی محله قبلا روی میز پهن شده‌بود. تا میکل قبل‌از حرکت نقطه عزیمت‌اش رامشا هده کند. خود میکل مطابـــق هدایت دزدان یك پیراهن و پتلـون سفید ببر داشت .

حالا همه چیز آماده بود.

من نمی توانم این جاده راپیداکنم ساعت ۳:٤٧ رنگ‌تلفون بالا خره بصدا درآمد. صدای آنطرف‌تلفـون سردو جدی بود .

ـرابرت میکل ؟

میکل انانا احساس کرد بایکی از دزدان حرف میزند .

ـبلی .

صدای آنطرف تلفون گفت .

ـ شما به‌جاده فییر ایلند میرویـــد میدانید که این جاده راست جــاده خلیج واقع است .

ـراست شا هراه خلیج ؟

ـشما به‌جلو میروید شا هراه‌را عبور میکنید بعدسمت‌خلیج‌رامیگیرید وورو دفییرایلند میشوید در انتها ی کوچه بیك دیوار سنگی بن‌بسبـت میرسید .اگرا زکوچه بطرف‌پـــــل نگاه کنید بالای دیوار سنگی یـك چراغ را متوجه میشوید شما پول‌ها رابین صندو قی که چراغ بالای آن قرار دارد می اندازید ویکرا ست‌به موتر تان برمیگردید فهمیدید .

میکل با هیجان گفت بلی .

ولی‌او هدا یات دزدان را هنـــوز درست درك نکرده بود .

شا هراه خلیج؟ آیا مقصد دزدان کوچه خلیج جنوب بود ؟

میکل با هیجان پرسید .

ـگفتید جاده خلیج؟ حالا من از شا هراه۲۷ به کدام سمت بروم .

ـشمابه سمت راست میروید .

ـ وبعد به‌فییر ایلند میروم و در انتهای آن یك کوچه بن بست قرار دارد؟ ... من من خواهم مطمئن‌شوم یك کوچه بن بست ؟

رابرت برای یك لحظه کو تـــاه کوشید، باانگشتان لرزانش کو چه بن بست را روی نقشه پیدا کنـــد. ولی یکی از ماموران قبلا آنرا پیدا کرده بود. رابرت انگشت اورا روی نقشه تعقیب کرده وگفت .

ـاوه اینجا ست :

بعد گوشك را گذاشت وبا عجله بطرف موتر ش رفت. حالا سر عت عمل حتمی بود. دزدان در تلفـون گفته بودند .

ـاگر شما بوقت معینه به محل نرسید مطمئنا مانز دیك‌نمی شو یم این‌همه وقت برای‌رسیدن به‌این‌محل کافی است .

میکل در حـــالیکه اخـطار دزدان هنوز در گوش هایش زنگ میـــزد موترش رابه سر عت به جاده یواس یك دور داد.اودر همه حال‌حرکاتش راتوسط فرستنده رادیو یی‌به‌اطلاع مامو ران اف بی ای میر ساند.

فرستنده آنقدر دقیق بودکــــه صدای سویچ‌های‌مو تر ازمیکروفون خانه میکل مانند آواز تار هـــای بانجو ۱ بگوش‌میرسید.

فییرا یلند فقط دو میل از خانه میکل فاصله داشت واز راهی کـــه دزدان هدایت داده بودند پنج میل بیشتر نمی شد .

میکل مطابق‌هدایت دزداندرجاده

عمومی پیشس میر فت. ولی یکد فعه متوجه شدکه به خط ساحلی دندکی نزدیك میشود . اواز نقطه اتصال جاده باکو چه . فیبرا یلند فا صله پلی‌که جاده اصلی رابه کوچـــه فیبرا یلند وصل میکند کجا واقـــع است .

هدایت دزدان قطعا واضح نبود وبر علاوه میکل تحت فشار آشوب درونی نمی توانست افـــکارش را درست تمر کز بدهد .

درسا حل اندکی اوبا چند نفراز ماهیگیران که به قایق های شـــان سوار میشدند مواجه شد. واز یکی شان پر سید .

ــاز اینجا پلی به جاده فیبرا یلند وجود دارد ؟

یکی از آنها گفت .

ــها! بلی‌و لی شما بایدازآنطرف دیگر بروید . مرد ما هیگیر طوری حرف میزد که‌گو یا تمام آنجاها را بلداست در حالیکه درآن لحظه اواز میکل چیزی بیشتر نمی دانست .

میکل باگذ شت هرلحظه هیجـــان درونی اش بیشتر اوج میگر فت.او ازمو جود یت آن همه کوچه هـــای متعدد در جناح خلیج متحیر شده‌بود به‌همه حال اوبا عجله بر گشت وبه امتداد جاده خلیج‌روان شدو کوشید لوحه های کنار کوچه های فرعی‌را بخواند .

در پایان جاده وقتی اوبیك‌عمارت نزدیك میشد باوحشت‌تمام‌در یافت که‌تایر های موتر ش در بین ریگ فرو رفته رابرت با دستپا چگی بـــه عقب راند. تایر های موتر ش‌دوباره به‌سطح اسفالت تماس کرد. امـــا لحظات به سر عت سپری میشـــد ورابرت هنوز این کوچه فیبرا یلند ودیوار سنگی را پیدا نکرده بود.

وابرت از شدت هیجان درحالیکه صدایش میلر زید در فرستنــــــده رادیویی فریاد زد.

ــمن نمی توانم این کوچه راپیدا کنم. یك کسی بیاید وکمك کند...

بیلی وسل دیگر نتوانست تحمل بیاورد. او ویك مامور دیگر اف‌بی. ای از در وازه خانه بیرون دویدند.

لحظاتی بعد کاد یلاك سرخ الایت گرفته بود. اواصلا نمی دانســـت میکل از جاده یوالت یك دور خورد وبا سرعت سرسام آوری راه کوچه خلیج جنوب رادر پیش گرفت .

درهمین لحظه (وادن ولس) مامور دیگر اف بی ای که‌با سکر ترش در کنار جاده کشیك میداد متوجه یك موتر فورد تیز رفتار شدکه توسط یك مرد بلند هیکل رانده میشد در پهلوی اویك زن لاغر اندام نشسته بودم. نمبر پلیت موتر ازماساچوسس بودو طوری بنظر میرسید که آنهادر جستجو هستند .

رالف هل مامور دیگر ف‌بی ای که‌چند کو چه دور تر موظف بودهم متوجه این موتر گردید وموضوع را به مرکز اف بی ای اطلاغ داد. دراین لحظه موتر فورد آهسته شدبعدبیك نیمه‌دایره دور خورد وبر گشت در خانه میکل ما موران اف بی‌ای‌حدس زدند که موتر فورد حتما به تعقیب موتر میکل بوده .

حالا اگر بیلی وآن مامور دیگـر اف بی ای سر زده وارد صحنـــــه میشدند مطمیئنا همه چیز به‌هم می خورد. اف بی ای به‌او ما مورش امر کردکه از ورود بیل وسال به صحنه جلو گیری کنند. امریه اف بـــی ای بطرز عجیبی مؤثر بود.

ــاگر نتوا نستیدآنهارا برگردانید بك تصادم عمدی هیچ مانع‌ندارد.

ولی موتر فورد در این لحظه از صحنه خارج گردید و امریه اف‌بی‌ای هم آنا فسخ شد .

درهمه این حال بیلی وسل و آن مامور دیگر اف بی ای در میان لوحه های کوچه ها مشغول پالیدن نـــام فیبرایلند بودند. آنها قبلا نقشـــه محله‌را به دقت مطالعه کرده بودندو حالا کوچه فیبرا یلند رابه آسانـــی پیدا کردند .

دراین حال وسل‌متوجه چراغ‌های لنکن آقای میکل شد. اوبا هیجـــان دست تکان دادو لی‌میکل‌متو جه‌نشد واز مقابل او گذشت .

وقتی میکل دوباره از انتـــهای خیابان بر گشت وسل از چمن یك خانه موترش راگذ شتانده مقابـــل موتر میکل ایستاده کرد .بعـــدا خودش را روی سیت پیشروی‌لنکن انداخت گفت .

ــحالا حرکت کن !

وسل لنکن میکل رابه آرامی بـــه کوچه فیبرا یلند که‌در میان اوربسته عمارت باریك شده میر فت ودرآخر هم‌بیك دیوار سنگی منتهی میشـــد رهنمایی کرد .

میکل با اعتراض گفت .

ــمن قبلا اینجا بوده ام !

وسل در حالیکه میکو شیـــد صدایش زیاد بلند نباشد گفت .

ــمن اشتباه نمیکنم ! حالا ایـــن بکس نفرین شده را بگیرو آنجـــا بینداز ...

میکل بکس‌پول راگرفته‌ازموترش بیرون آمد ودر واژه پیشروی راباز ماند .

هم چنان او چراغ های دا خل موترش راهما نطور روشن گذاشته بود تااگر کسی متوجه موتر شـــود فر کند که‌او تنهاست .

دربالای دیوار سنگی بـــر عکس گفته دزدان چراغی وجود نداشت.

حتی پلی‌هم درآن هوالی موجود نبود .

رابرت بطرف دیوار سنگی رفت وبکس پول راپای دیوار قرار داد. لحظه ای هما نطور متردد ایستـــاد بعد بر گشت وبه مو ترش ســـوار شد .

کمی بعد ازساعت چهار اوبه‌خانه مراجعت کرده‌بودساعت هفت صبح وقتی بیلی وچند نفر دیگر ماموران به‌محل پرداخت پول رفتند بکس‌پول ناپدید شده بود .

میکل احساس آرامش می‌کر د.اما دفعتا یکی‌از ماموران صدای شلیك تفنگ راشنید. وبه محل صداشتافت درآنطرف تر خیا بان اواز حرف‌های دومامور پو لیس بجایش میخکوب‌شد وبافر یاد صدازد .

ــاینجا تبادله آتش صورت‌گرفته بکس پول راهم پولیس میامی پیـــدا کرده .

میکل از فرط نا امیدی فریادزد.

ــاوخدا دخترم ! دخترم را حـــالا میکشند ...

حادثه پو لیس میامی .

بکس پول مملواز نوت های بیست دالری حالا درست‌بالای‌میز ماموریت پولیس محلی میامی قرار داشت.

مامور کشیك‌آنشب بفکر خودش کار خوبی کرده بود.

ما موران پو لیس میامی هنـــوز بصورت رسمی از اختطاف باربارا اطلاعی نداشتند. اطلا عات آنها در این مورد منحصر بودبه آن اخباری که‌از رادیو وتلو یزیون شنیده‌بودند والبته که مطبو عات تابحال چیـزی در مورد پول غرامت نمیدانست.

آنشب نو بـت کشیك از سلـــف معاون رئیس پو لیس ناحیه دیـــد میامی بود .

ساعت چهار صبح سلف متوجـه شدیك موتر استیشن‌واگون درکنار جاده یك محله‌مسکونی پارك‌گردیده.

چندو قت پیش درست در همین محله یك خانه دزدی شده بودو بـه این دلیل سلف ودیگر مـــاموران پولیس تمام موتر های ناشنا س را زیرنظر گرفته بودند. حالا بادیدن این استیشن واگون سلف بفکرش رسد یدکه‌موتربه‌آن محله تعلق‌ندارد.

دروازه های موتر هردو قفل بود. سلف نمبر پلیت آنرا که(پی۷۲ـ۹۸ ماسا چو ستس) بود یاد داشت‌کرد وبعد با اداره پولیس تماس گر فت تااز آنها بپرسد که آیا موتری بـه آن نمبر پلیت دزدی شده یانه ؟

دفتر پولیس اطلاعی دراین مورد نداشت . ولی باآن هم (سلف)برای اطمینان خاطر از آنها خواهش کرد که موضوع رابه پولیس مر کزی‌شهر اطلاع بدهند . چند دقیقه بعد آقای سوینی مامور پو لیس میامی‌سررسید اوهم نمبر پلیت موتر رایاد داشت کرد ولی این نمبر دردفتر پو لیس سابقه ای نداشت .

هردو مامور برای یکساعت تمام دراین موردجرو بحث کردند. ناگهان سلف بطرف مقابل اش اشاره کرد.

ــنگاه کن !یك کسی اینطرف می آید . هردو مامور متوجه هیکل بلند یك‌مرد که‌در حدود۵۰۰ فت دورتر بطرف آنها روان بود شدنـــد . در تاریکی شب هیکل بلند یك مردعقب نرده های احاطه یك خانه ناپدیدشد هردو مامور به آنطرف رفتند .

سونیی هنوز آن لحظه رابخاطر میاورد .

ــدر عقب عمارت او مثل دیوانه‌ها میدوید .

بقیه در صفحه ۵۷

۱ـیك آله موسیقی‌شبیه ماندولین

ژونددون جوانان

با رجال گذشته جهان آشنا شوید

(شار لمانی)

شار لمانی یکی از بزر گترین کشور گشا یان جهان بشمارمیرود در طول مدت ٤٣ سال پاد شاهی خود پیوسته در حال تهاجم ولشکر کشی بود. وی درسال ٧٤٢میلا دی تولد یافت وهنگام تولد پادشاه طویف فرانك بود.شارلمانی ازحیث قیافه‌واندام نمونه پا دشا هان اقوام وحشی بود .

در روز عیدمیلاد مسیح‌شارلمانی دربرابر محراب کلیسا سن پیرزانو زدو پاپ لئون سوم تاج امپرا طوری امپرا برسر او نهاد. این حادثه یکی ازوقایع مهم تاریخ است .

شار لمانی در سال ٨١٤ میلادی وفات یافت .

سلطان محمد دوم

سلطان محمددوم- ملقب به فاتح کبیر پاد شاه عثمانی درسال١٤٠٣ متولد شد. در١٤٥١ جانشین‌پدرش سلطان مراد دوم گردید ودو سال بعد یعنی در سال ١٤٥٣ قسطنطنیه رامحا صره وفتح کرد وبدین ترتیب به‌امپراطوری روم شرقی خاتمه‌داد، پس ازصر بستان طرابوزان، یونان وشبه جزیره کریمه وبالا خره پس ازمرگ اسکندر بیك (١٤٦٨)آلبانی راتسخیر ومطیع خو یش سا خت.

پس از جنگ بزر گی باو نیزایتالیا نمود وجزیره رودس را محاصره نمود ولی ازان کار نتیجه ای‌نگرفت سلطان محمد فاتح سر انجام درسال ١٤٨١ در گذ شت .

اسمای کسا نیکه به شنا ختن‌ستار گان معروف ها لیود که‌در شماره اول ١٣٥٢ ژوندون نشرشده‌قرار ذیل است .

فوزیه، جمیله ، نسرین، شهنازازمکتب عایشه درانی .

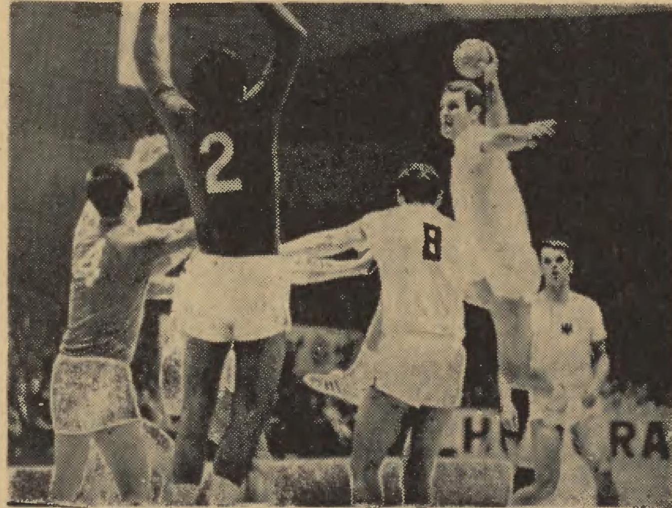
غلام محمد، محمد فاروق، غلام‌دستگیر، عبدا لنبی، ومحمد زبیراز لیسه حبیبیه ، نسیه، شاکره‌محمدحسن از کندز حفیفه‌و محمد نسیم ازکار ته چار .

محمد عظیم، محمد احسان‌وعبیدالله از قلعه‌موسی .حبیب‌الرحمن محمد نادر فوزیه، جمیله نسر ین‌از جمال مینه .

هند بال



هردسته که‌از ١١ نفر تشکیل‌شده اند کو شش میکنند تابا شوت مشخصی و معینی که بادست‌صورت میگیرد توپ راوارد دروازه حریف کنند .



در وازه یاگول :-
دروازه چار چوبی است به‌ارتفاع٢٫٤٤ متر وعرض ٣٢ر٧ متر که‌در عقب زمین‌مسابقه‌در جهت‌عرض(کاملا‌بروی خط ودروسط)قرار میگیرد وبوسیله جال نخی پوشیده میشود.

محیط در واژه که چهار چوب در وسط آن‌قرارگرفته چنین‌خصوصیاتی دارد. :

یك مستطیل که طول دو ضلع عرض آن ٥٠ر٥ متر واز پایه‌دروازه تا٥٠ر٥ متر به‌سمت جلو ادامه یافته وکا ملابر خط در واژه عمود است. این‌مستطیل که‌داخل مستطیل بزر گترین به عرض ٥٠ر١٦ متراز طرفین در واژه قرار دارد محو طه جریمه است که آنرا محوطه پنالتی گویند .

توپ:-
توپ هند بال مانند توپ والیبال است.

خوانندگان ار جمند و گرامی ژوندون !

ما آرزو داریم درسال جاد ی‌برای پیشبرد مفکوره های ملی، اجتماعی اقتصادی ، فر هنگی، اسپور تی وغیره موضوعات مختلف حیاتی روشنی انداخته ومیز مدور رابوجود آورده ومطالب مختلف رامورد بحث قرار دهیم تاشود شماجوانان کشور ازین نوع مباحثات استفاده خو بی کرده باشید

آدرس: انصاری وات مطبعه‌دولتی

مدیریت مجله ژو ندون

کتابهای معروف از نویسندگان معروف



پرومته در زنجیر :-

این کتاب درسال ۴۷۸ قبل از میلاد مسیح توسط آشیلوس نوشته شده است. تراژدی پرو مته در زنجیر یکی ازسه داستانی است که دوتای دیگر آن« پرو مته بند گسسته» و« پرو مته آتش آور» از میان رفته اند.

تصویر دور یان گری :-

نویسنده اسکار فینگال افلاهرتی ویلز وایلد درسال ۱۸۹۱ طبع شده است.

این کتاب سر گذشت جوان زیبا رویی بنام دور یان گری میباشد که نقاشی هنرمند بنام بازیل ها لورد از صورت او تصویری تهیه کرده است.

خانه عرو سك :-

این نمایشنا مه‌که در سال۱۸۷۹ توسط هنریك ایبیس نو شته شده است ویکی از مشهور ترین آثار نویسنده مذ کور میباشد، در کریستیا نا ودر مدت سه روزازایام هفته اتفاق می افتد.

درجستجوی زمانهای گمشده :-

این کتاب توسط مار سل‌پروست نوشته شده در شش جلد ودرمدت نه سال «۱۹۲۷ ـ۱۹۱۸» انتشار یافته است .راه سوان عنوان او لین جلد ازین کتاب عظیم وپیچیده‌است.

درباره‌مسابقاتی که‌امسال دراتحادشوروی برگزارمیشود

بیش ازسه هزارجوانان ودختران ازهفتاد کشور جهان در تابستان امسال برای شر کت درمسابقا ت به‌مسکو خوا هند آمد. هم چنان در گذشته مسابقات مشابه‌نیز در ممالك مختلف صورت گر فته بود چنانچه مسا بقات دانشگا هی که در سال ۱۹۶۳ در برازیل تشکیل شد یك کار نوال شادی بود. مسابقات که درمجارستان در شهر بودا پست تشکیل شد کاملا ورزشی بو د ومسا بقات که در بلغاریه صورت گرفت شبا هت تامی به فستیوال داشت ، مسا بقاتی که در شهر تورینو انجام شد از لحاظ فنی بی نظیر بود .

اما مسا بقات‌که‌امسال درشوروی برگزار میشود شا ید از همه مسابقاتی که در گذشته صورت گرفته بهتر باشد .

چنانچه برای خرید تکت وریز رو کردن جا ازیکنیم سال قبل مردم اقدام کرده اند .

در روز افتتاح این مسا بقات تیم های مختلف مسابقه میدهند. دلیل مسابقات دانشگا هی که امسال در اتحاد شوروی برگزار میشودانیست که به‌نفع المپیك سال ۱۹۸۰ که‌در شهر مسکو صورت میگیرد تما م خوا هد شد .

فلم هاونقش ها



درعکس شما داستان درا ماتیك‌گروپ کو چك‌نروژی هارا که‌بخاطر حفظ مدنیت دردفاغ از وطن بحملـه‌ناگهانی بر تاسیسات دشمن درایام جنگ عمومی دوم دست زدندمشاهده‌میکنید.

نقش های اولی را کرك دو گلاس‌ریچارد هاریز ، اولا جکو بسن‌ویشل ردگر یف دارند .

این فلم در ناروی توسط لتودیوپن وود تحیه شده است .

شما این فلم‌رادرسینما های‌کابل‌دیده اید بگوئید که‌ نام فلم چیست. تا اسمای شمارا درهمین‌صفحه نشر کنیم .

در جستجوی دوست

اینجانب محمد رحیم علاقمند بـه کشور بابرا دران وخوا هران‌خویش شعر واد بیات میخواهم بابرا دران مکاتبه نمایم لطفا بـه ایـن آدرس وخوا هران افغانی خویش مکا تبه مکاتبه نمائید .

نمایم . آدرس: کار ته سه . غلام صدیق از شهر مزار شر یف

• • •

اینجانب فوزیه نظر بةعلا قهٔ کـه بجمع آوری تکت‌پوستی‌دارم میخواهم دراین باره باخوا هران خـو یش مکاتبه نمایم .

آدرس : لیسه بلقیس

• • •

اینجانب صلاح الدین متعلم لیسه صنایع علاقه مند به آرت و صنعت میخواهم در این باره باخوا هران وبرا درانی که در این مسایل علاقه دارند مکاتبه نمایم .

آدرس: لیسه صنایع کابل

میخواهم در باره مسایل تاریخی

است.

برای معلومات شما

شما می توانید با مطالعه این صفحه معلومات تانرا در زمینه های مختلف بالا ببرید

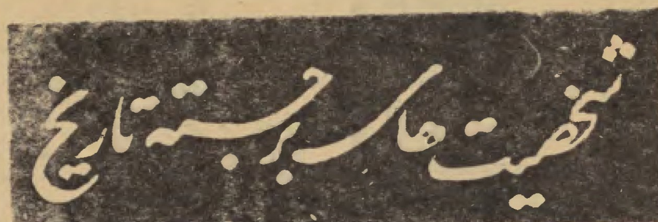
...

مطالعه این صفحه را به همه توصیه می کنیم

پریستلی

اولین کسیکه آکسیجن را از حرارت دادن اوکسید جیوه بدست آورد

درجمله علمای علم کمیای قرن هجده اروپا یکی هم نام پریستلی عالم معروف کمیا ثبت است پریستلی درسال یکهزارو هفتصد وسی وسه در یك خانواده تاجر پیشه چشم بجهان کشود پدرش که یك شخص روحانی بودو علاقه داشت پریستلی نیزیك روحانی بار بیاید اورا نزد استادی فرستاد تا علوم دینی را فرا گیرد. درین وقت پریستلی دوازده سال داشت وبامر پدرعلوم الهیات رانزد استادش فرا گرفت ومعلومات کافی حاصل نمود .



پریستیلی علاقه خاصی به علم کمیا پیداکرد واوقات فراغت را به مطالعات وتحقیقات درین رشته میگذرانید تااینکه سرانجام نتیجه مطالعات وتلاشهایش اورا بجایی رسانید که به عضویت جامعه شاهی انتخاب شد.

وی تحقیقات خودرا در رشته علم کمیا تااخیر عمر دنبال نمرد. این کمیا دان بزرگ در مورد جوهر گوگرد، امونیاك وجو هر نمك مطالعات زیادی نمود. یك وقتی که دراثر مطالعات وتجربیات ازمقدار ذغال سوزانده شد گاز کاربونیك استحصال نمود آنرا باآب آهك جذب نموده وگفت از گاز کاربونیك گاز کاربونیك بدست آمده وچیزی باقی نخواهد ماند. ولی وقتی مشاهده نمود که چیزی باقی ماند آن عبارت از گاز بی رنگ و بوبوده و عبارت از آزوت بوده که پریستلی آنرا هوای (فلوژ یستیك دار) نام گذارد .

این دانشمند علم کمیا در مدت هفتاد سال عمر خویش تحقیقات زیادی در رشته کمیا انجام دادوبالاخره درسال ۱۰۸٤ به عمر هفتاد سالگی چشم ازجهان بست.

بازو ودست مصنوعی باهدایت الکترونیکی

دانشمندان المانی در هانور موفق به ساختن یك پروتز دوگانه از فلز سبك مواد مصنوعی شده اندکه باالکترونیك هدایت میشود وحرکات بازو ودست کاملا مشابه حرکات بازوو دست طبیعی میباشد اولین

مدل این شاهکاربرروی کتف دختری گذاشته شد که بدون بازوان بدنیا آمده بود . بر فرازان یك عنصرهادی قرار داده شده که با حرکت سبك شانه ایمپولسهای متفاوت بوجود میاورد وباالنتیجه موجب تحرك مطلوب در بازوو یا دست وانگشتان میگردد .

پروتز مذکور دارای چهار الکترودموتر بسیار کوچك است ونیروی برق لازم بوسیله باطریهایی کوچکی تامین میشود که انجنیر هومایر شخصا ابداغ نموده وساخته است. دختر بوسیله زنخ با طریها را بکار میاندازد و قادر است تقریبا همه حرکات طبیعی بازوو دست وانگشتان راانجام دهد. انجنیر نامبرده اکنون باحمایت وزارت صحیه جمهوریت اتحادی المان می کوشد یك چنین پروتزی رابرای پا ها درست کند.

کنترول سرعت درجاده‌ها بوسیله رادار

مسلم است که یکی از عوامل حوادث رانندگی سرعتهای نا معقول می باشد وچون کنترول دایم درجاده‌ها بوسیله ادوات معمولی در تمام شبانه روز امکان پذیر نمیباشد- امکان کنترل سرعت بوسیله رادار اکنون تعمیم بیشتری می یابد درسویس که دستگاه اتوماتیك کنترل رادار ساخته شده است امروز ازتعداد زیادی از این دستگاهاا استفاده میشود .

دستگاههای مذکور مجهز به دوربین های عکسبرداری هستند که بایك فیلم ۵۰۰ عکس برمی‌دارند در تاریکی و بهنگام شب یك بلیتز الکترونی طور اتوماتیك روشن وعکس گرفته میشود .چون آزمایش درسویس بانتایج رضایت بخش توام بوده است درجمهوریت اتحادی المان نیز این اقدام نخست در منطقه اشتوتگارت شروع شده وتا بهار آینده در دیگر ایالات نیز از اتوماتهای رادار استفاده خواهد شد.

تقدیم کننده: هیوادوال

مکرو فونیکه یك آوازرا ازبین جمعیت اخذمیکند



مری هل- نیو جرسی دو عضوشعبه ریسرچ بل او کستیك یك مکرو فون برقی یونی دایر کشنل راطرح نموده اند .این مکرو فون آواز نطاق راحتی دریك اتاق پرازد حام وپر هیاهو اخذ میدارد .

مکتشف ما یکر و فو نمیکو ید ازاین مکر و فو ن حتی درمبا حثات گرو پی تیلفو نی نیز استفاده شده میتواند وهمچنا ن بجای مکرو فون تیلفون هاروی میزهای روز مره نیز کار میدهد. این اله که اکنون مراحل تجربوی خودرامیپیماید ساده و مطمین بوده وبه مقایسه دیگر آلات تخنیکی قیمتی-مغلق وکمتر حساس که امروز مورد استفاده قرار میگیرد مفیدتراست.

بلجیم

کشور یست در اروپای غربی بایازده هزار و هفتصد وهفتاد وپنج مربع میل مساحت وده ملیون نفوس، مرکز آنشهر بروکسل دارای یك ملیون وپنجاه وهشت هزار نفر سکنه است.

از طرف شمال وشرق بانیدرلیندو بطرف شرق آن فرانسه قرار دارد .

کشور بلجیم تاریخ دوهزار ساله دارد، در ظرف این مدت رومن ها، فرانك ها، بور گندی ها، هسپانوی ها، اطریشی هاو فرانسوی ها برآن حکومت کرده اند. در سال ۱۸۱۵ جز نیدرلند شد درسال ۱۸۳۰ ازدنمارك جدا شده ودر اکتوبر همین سال بحیث یك مملکت شاهی مشروط در آمد.

بلجیم یك کشور انکشاف یافته صنعتی بوده وازنظر صنعت یازدهمین کشور در اروپا محسوب میگردد .



یگانه منبع مهم آن ذغال سنگ است. از نظر زراعت و جنگلداری نیز یك کشور غنی بوده تو لیدا ت زراعتی آنرا گندم، کچالو، جو، جودر ولبلبو تشکیل می دهد. از صنایع عمده آن استخراج معادن، فولاد سازی، موادغذایی ماهیگیری، شیشه باب صنایع نساجی وتولید موادکمیاوی بوده ومرکز بزرگ تجارت الماس است .

اقتصاد کشوربلجیم بالای صادرات آن استوار بوده ودر حدود چهل فیصد تولیدات آن بصورت عمومی وهفتاد وپنج فیصد فولاد و شیشه باب خودرا بخارج صادر می کند .

در حدود هفت فیصد مردم آ ن مصروف زراعت بوده وما لداری نیز انکشاف خوبی نموده است .

بلجیم در سال ۱۹۵۷ شامل بازار مشترك اروپا گردید.

بیرق: سه پارچه افقی سیاه، زردوسرخ .

واحد پولی : فرانك معادل نودپول

د بو تزاتي اثر

چوپه‌شپه

دشپیلي ژباړه

ښځه ورو په‌خوب کې‌وځګر و یده دبل کټ‌سر پورې، سړی دځوکۍ دپاسه ناست‌و اود کوچنی څراغ په رڼاکې یې کتاب کوت. سړي سر پورته کړ. ښځه ورو وریږدیده، او سریې وښوراوه، لکه چې غوښتل‌یې ځان له‌څه شي نه وژغوري. سترګی یې‌پرانستلې اوله یوډول اریانۍ‌سره یې سړی ته وکتل. داسی‌چه ګواکی دلومړي وار لپاره هغه ویني. او بیا ورو مسکی شوه.

– ګرانی، څه پیښه ده ؟

– هیڅ، خونه پوهیږم چه ولی د یوډول ویري احساس کوم ...

– لږڅه سفر ستومانه کړي یې، تل همداسی وي، له‌بلی خوا، لږڅه تبه هم لرې، ویریږمه، سبابه ښه شي، ښځي چه په خلاصو سترګو ورته کتل، څوشیبې غلی شوه.

دهغوی لپاره چه‌له‌ښاره راغلـی وو، دکلیوال کور چوپتیا په رښتینه چه له‌حده زیاته‌وه.

(چوپتیا یوه غټه‌اوبـی سو ریـــه ټوټه‌وه) داسی چه تابه ویل انتظار پکښی نغښتی دی. تابه ویل چه د دیوالونه، ستني، دکور شیان، ټول اوټول دهغوی سایه خپله ځان کـی ساتله.

وروسته بیا ښځي وویل :

–کارلو په بڼ کی څه خبره ده؟

–په بڼ کی ؟

– کارلو اوس چــه لاویده نه‌یی هیله کوم چه یووار دباندی وګوری ګواکی احساس کوم چه ...

–چه څوك هلته شته؟ څه چرت! پدی شیبه کی به څوك په‌بڼ کی‌وی؟ غله؟ اوبیا په خندا :

– غله‌تردي‌ښی چاری لری، هغوی نه راځی چــه ددغـو ورستو اوزړو کورونو لټه وکړی.

– اوه کارلو، هیله‌کوم چه یووار وګوری.

سړی پورته شـو، کـړکی یـی پرانستله، پردی یی پوری وهلی‌او دباندی یی وکتل، هك پك پاته شو وروسته ترغرمی تـالنده او برښنا شوی‌وه او داوخت په یوه پاکه فضا کی، سپوږمی چه نری شوی‌وه پــه خارق‌العاده توګه بڼ روښانوه.

بڼ غلی، وځکه کړیو اوچو نـګښو هم له‌چوپتیا سره سم تګ کاوه.

بڼ ډیر ساده‌و: یو هوار چمــن، له‌یوه کوچنی سړك سره چه تاویده خواشا کی دګلانو یوه حاشیه لیدله کیده. خو دغه‌بڼ‌دهغه‌دوړ کتوب وخت دهغه دژوند یوه دردونکی برخه اود لاسه تللی نیکمرغی یوه نښه‌وه او تل‌به‌د سپوږمی په شپو کی‌دهغه تر نظره داسی راتلل چه له‌هوس جنو اود نه تشخیص وړاشارتونو سره‌له هغه سره غږیږی.

ختیځی څنډی ته‌یی‌یو ډول‌طاخچه وزمی ونی، اوپه‌جنوبی خوا کی یی یوه څپره‌وه چه دشمشاد له‌لرګیونه جوړه شوی‌وه. شمال خواته یی‌یوه زینه‌وه چه دمیوی له‌بڼ سره پای ته رسیده او لویدیـځ خواته‌یی ودانی پرته وه.

هر څه پدغسی الهام ښښونکی او عجیبه توګه خوب وړی‌وو. په داسی وجه چه طبیعت تر سپوږمی لاندی خوب وړی او هیڅوك یی په توجیه باندی ندی بریالی شوی. سره لدی ددغی رسا ښکلا ننداری چه‌په ډاډ سره‌یی ننداره کیدلی شی خوپه‌ځان پوری متعلقه نشی ګڼل کیدی، دهر وخت په شان په هغه‌کی یو ډول‌زړه سوړوالی منځ ته راووړ.

ماریا چه‌کله ولیدل سړی وچولاړ اوپه سیل لګیادی، په پریشانی‌سره غږیې‌وکړ :

– کارلو! هلته څوك‌دی ؟

سړی پردی بیرته واچولی کړکی یی وتړله او بیرته راغی.

– هیڅوك‌ګرانی. عجیبه سپوږمی ده. تر اوسه می داسی کراری‌او چوپتیا نه‌وه‌لیدلی. کتاب‌یی‌واخیست اوبیرته ستون شو او په خپلی‌څوکی باندی کیناست.

یوولس بجی او لس دقیقی‌وی.

سم په هماغه وخت کی، بهر د باغ جنوب ختیځ ته دونو ترمنځه‌په هغه سیوری کی چه ولیدلی‌ؤ دیوی سردابی دوریځه چه دوښو ترمنځه پټه شوی وه پورته شوه اود یـوی ضربی سره پرانستله شوه اود هغی لاری خوله یی چــه ترځمکی لاندی برخی سره نښلیده څرګنده کړه. او له‌توپ سره یوکوچنی اودلنډی ونی لرونکی توربخن مـوجود تر یـنـه راووت اوپه منډویی پیل وکـړ یـو کوچنی ملخ په یوه ډکی باندی کرار ناستؤ.

شنه بخنه خیټه‌یی دسا ایستلو سره کښته پورته کیده. دتوری‌غښی تیره غاښونه‌یی په سینه کی ننوتل اوهغه یی وخیر له.ډاړونکو غاښونو یی سر پری‌کړی‌ؤ اوپه ګیډه کی‌یی لټه پیل کړی‌وه.له‌داړل‌شوی‌ځای‌نه‌یی دګیډی شیره دباندی وبهیده. اوله بد سولی سره یی په څټلو پیل وکړ ددغه خوړو دشیطانـی شهـوت او خوند له‌کبله غښه پوهه نشوه چه‌له شانه یــو ډاړونکی موجود ورنژدی کیږی.

توری غښی هما غسی چــه خپله قربانی دپښو په منځ کی کینښکوده دتل لپاره دغتی چر نګښی په خوله کی‌ننو تله ... خوپه‌بڼ کی هره خوا پوره چو پتیا وه.

لږڅه لری یوه دمینی ډرامه روانه وه. اوراورکی (شبتاب چینجی) چه هره خوایی رڼـا خپروله ورو، ورو دښځی او راورکی خواته ونژدی شو اوتکل یی‌وکړ چه‌هغه ونا زوی .ښځی اور او کی مخالفت‌ونکړ اوپه‌هماغه شیبه کی اور اورکی خپله مینه پــه غږ کی و نیوله طلایی رنګ پتنګ دهغه ګیډه پی وځیرله. داوراورکی څراغ لاهم ځلیده. اوپه زاریویی یی پو ښتنه‌کوله‌هوکه‌نه؟خو یرغلګری حشری هغه په ګیډه منډلی و.

په‌هماغه شیبه کی‌نیم ګزها خوا یوه وحشانه ګڼه ګونه جوړه شوه. خو نیمه ثانیه وروسته هرڅه پــه خپل حال‌وو یوغټ اوپوست شی دتالندی په شان ولوید.

چونګښی له شانه یو شوم نفس احساس کړ.

اوهغه یی وکړه چه‌په‌شاشی. خو هماغه وخت دځمکی او هوا ترمنځه بیادزاړه کونګ په منګولو کی‌ایسار شوی‌وه.

کله به‌چه چاکتل‌څه به‌یی نه لیدل په‌بــڼ کی هرڅه شعر و ملکـو نـی چوپتیاکی وو.

دمرګ جشن چه دلمر دکښیوتلو سره‌پیل شوی‌ؤ داوخت خپل اوج‌ته رسیدلی‌ؤ اوتر سپیده چادوه پوری غزیده. هرچیری وژل وو، اوهرځای شکنجه او شکول. تیـرو وسلـو سرونه سوری کول، تیرو غاښونو پستی ماتولی، اود کولمو او ګیډو ترمنځه ګرځیدل،... نیښونه ننوتل غاښونو ژدول، دنیښونو څخه‌زهر اوبی سده کونکی‌موادتوییدل‌زهرجنو موادو زهرجن کول. دخزو او ډکو ترمنځه دحشراتو نه نیولی‌ترځرخنده حشراتو پوری له غښو نه نیولی، تر پتنګانو لړمانو، موږکانو ، کونګانو پوری دوژلو او قتل دلاری دلښکرو په شان په وژلو شکنجی، تپی کولو خیرلو اوداړلو پیل کړی‌ؤ. تابه‌ویل چه په‌یوه لوی ښار کی په لس‌هاو تنه غلو په وسله سمبال، هره شپه له‌خپلی پناه‌ګاه نه وځی اود خلکوپه کورونو یی برید کاوه اوخلك یی په خوب کی وژل.

پاتی په ۶۳ مخ کی

ادوارد و یاد سو فیالو رن نیکمرغی!

سو فیا: یوه ښځه هغه وخت نیکمرغه وی چه خپل میړه ته اولاد ور کړی:

سو فیالو رن خپل دویمه گوچنی چه ادوارد و نو میږی دنیا ته راوړ ه.

سوفیا لورن بیاهم خوشاله ده. خوشالی یی هم دبل زوی، یعنی دویم زوی ،له پیدا کیدونهٔ پیدا شو یده هوکی، اوس اوس هغه دیوی مور، په دود دخوښی احساس کوی، او دا خوښی هغی په ډیره زیاته بیه تر لاسه کړیده. سوفیالورن چه یووخت داسی گومان پی کیده اود نړی د سینمایی مطبوعاتو لهخوا فکر کیده چههغهٔ شنډه وی، دادی دوهم ځل زوی وزیږاوه اود خپل میړه کارلو پونتی لپاره دویاړ اوزیاتی خو ښی موجبات برابر کړیدی.

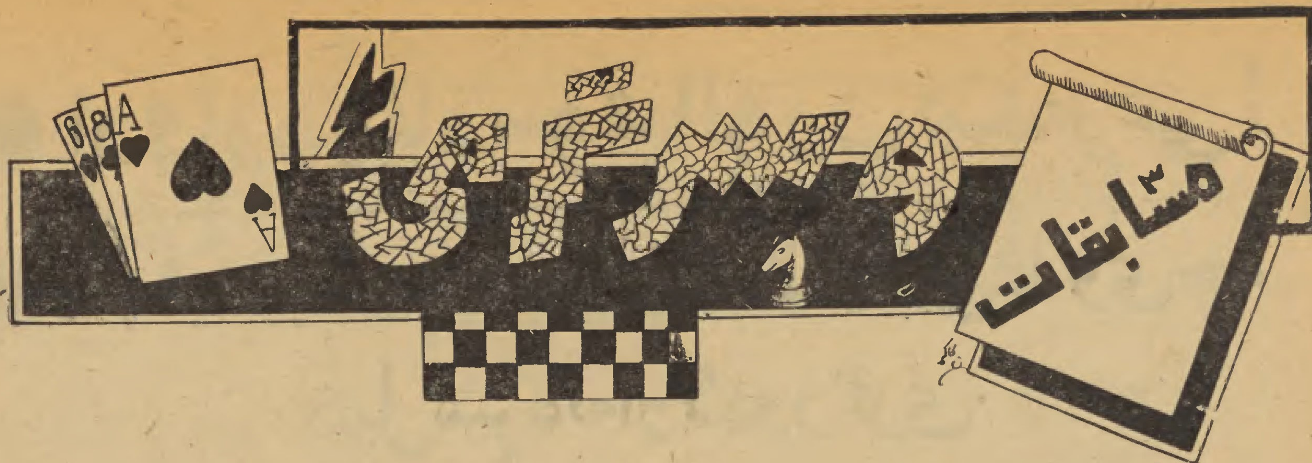
سوفیا لورن دسینمایی مطبوعاتو دیوه خبریال‌سره په مرکه‌کی هغه‌ته ډیره‌پهزړه پوری‌خبره‌کړیدهٔ، اوخبرة یی‌داده چه: (تردی به‌پورته خوشالی نه‌وی چه یوه ښځه، هغه سړی ته چه پی‌گران دی اولاد وزیږوی.) او پدی توگه سوفیا لورن هغه خبره خبریال ته کړیده چه هره ښځه او هره موری ئی ممکنه ده چاته وکړی.

په هرحال دسو فیالورن دهنری اوسینمایی شخصیت په باب به هیڅ داسی تیاره ټکی نه‌وی‌چه هغه‌وویل شی. ځکه سوفیالورن له کومه‌وخته چه دناپل دښار یوه نوموړکی پیغلی وه‌دسینمایی پرودیوسر کارلوپونتی له‌خوا دایتالیی سینما ته ورو ښکلی شوه، کارلو البته چه له ځان سره حساب کړی‌و چه سوفیا لورن به یوه ورځ دایتالیی او نړی یوه ډیره تکړه اونومیالۍ لوبغاړی شی. اود سینما لپاره به نوی ویاړ ونـه او افتخارات وگټی. او پدی توگه کوم وخت چه نن لیدل کیږی دکارلو دغه حساب هیڅ بی ځایه نه‌و. په رښتیا سره هم هغه حساب چه کارلوپونتی دیوه‌سینمایی‌تجربه لرونکی‌پردیوسر

پاتی په۶۳ مخکی



سوفیالورن دخپل میړ اوکوچنی زوی‌سره لیدل کیږی



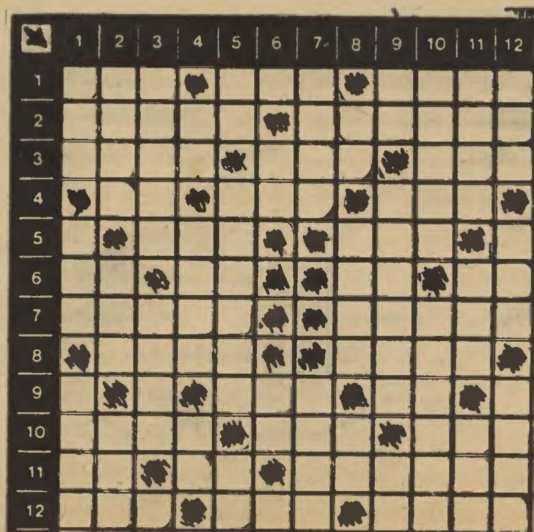
جدول کلمات شماره (۱)

افقی :

۱ـ روش وطریقه ـ خــــالص ـ ریا ضیدان مشهور سو یس ـ۲ـ از رجال مشهور هند ـ یکی از حبو بات ـ گوشه وسر ـ۳ـ ازنو یسند گان نامی بلغار یا ـ سر کس ـ٤ـ حرف ندا ـ یکنوع موتر ـ نـفس ـ٥ـ از وسایل حرب ، نویسنده سپید دندان ـ سخن ـ٦ـ علا مت جمع ـ وا حـــد سطحی ـ۷ـ مخترع فن عکا سی ـ نویسنده قرار داد اجتماعـی ـ۸ـ نقش ـ بالا ـ از اعداد جـــفت ـ۹ـ یورش ـ شهی از شهنامه ـ ازاعضای بدن ـ۱۰ـ امرمیبرد ـ ازآژانسهای خبرگزاری ـ۱۱ـ متحر ك ـ نام د یگر عطارد ـ بی هنرو پیچ پیچ است ـ۱۲ـ مدلی چپه ـ پا یتختی است در اروپا ـ معکو سش نویسنده فرهنگ فلسفی است .

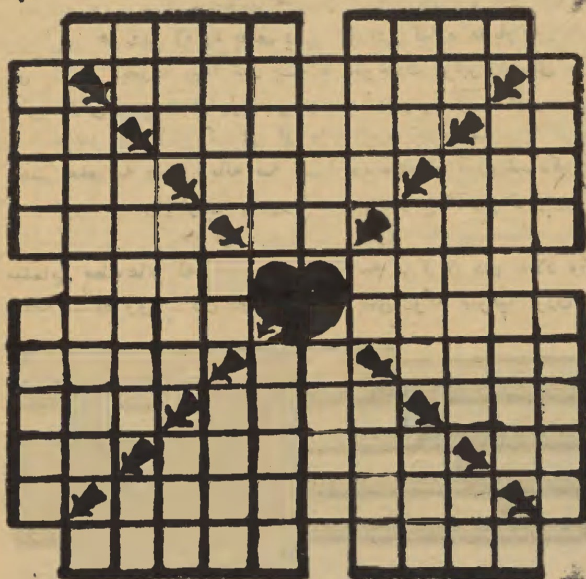
عمودی :

۱ـ دریایی در هند ـ هوای سریع ـ نویسنده و فیلسوف انگلیسی ـ۲ـ به چهار پایان میگویند ـ دانشمند یونانی ـ صدا یش ازبوق کمتـــر وفریدا وخبر ی را به اطلاغ عمـــو م ـ٤ـ خشك (پښتو) ـ بانگــ و داد وفریاد وخبری رابه اطلاع عمـــوم رسا نیدن ـ آتش پرست ـ٥ـ نـه کرسی.. نهد. اندیشه زیر پا ـ عـددعربی ـ٦ـ این یکی مادر عر بـــی است ـ خاندان ـ تنبل ـ غدار ـ۷ ـ نویسنده دون ژوان ـ ا زسوره های قرآن ـ۸ـ ممکن ـ محبوس ودربند بودن ـ۹ـ آتش ـ ریشـــه ـ۱۰ـ سیا هرگ ـ دریا ـ عدد یست ـ۱۱ـ نفی عربی ـ یکنوع طیاره ـ ازنوابغ شعرا ودرامه نو یسان ی ونان ـ۱۲ـ ریسمان ـ واحدپولی کیو با ـ نویسنده فرانسوی (۱۹٦۰ ـ ۱۹۱۳)



طرح از : غلام یحیی احمد پوشنگی

جدول کلمات شماره (۲)



طرح کننده: محمد ناصر کارگراندخوئی

افقی :

۱ـ منصبی از عسکری ـ مدح شده ـ۲ـ نویسنده کتاب زاد المسافرین ـ۳ـ دریای خون ـ نوعی مـــرض ـ پرند گان دارند ـ٤ـ گندم میده ـ شب مانده ونام یکنوع مو سیقی ـ ازسا مان خیاطی ـ٥ـ نام یکی از پیغمبران ـ تکرارش صدای چهار پـای است ـ آله بر نده ـ٦ـ ترا ش دهنده سنگ باملا غلط ـ نام یك نوع موتر روسی ـ۷ـ نوعی توت ـ در روی کاملش یاد داشت میکننـــــد ـ۸ـ چندامر ـ معکوشش ولد است ـ باآن میگو یند ـ۹ـ مر تبش دروازه است ـ خودش میگو ید: کسی بـه رتبه شعرم نمیرسد ـ اقا متگـــاه پاد شاه ـ۱۰ـ حرفی ازانگلیســی ـ نام یکی ازشاهان مغول ـ چه کسی؟ ـ۱۱ـ طیاره ساده ـ۱۲ـ بازآنطرف اخلاص مند است .

عمودی :

ـ مقصد ـ ترو تازه ـ۲ـ مخترع تیلفون ـ۳ـ از اعداد انگلیسی ـ از درجات علمی ـ دانه خو شبو ـ٤ـ جوانمرد ـ قاضی ـ نو عی مزه ـ٥ـ قسمت وحصه وسهم ـ بـــالای آن استراحت میکنند ـ خالص و محض معنی میدهد ـ٦ـ ازخواننده ها ی هندی ـ خواننده ای از کشور مـــا ـ۷ـ اختیار دار ـ بی مانند ـ۸ـ خوشی ـ تکرار حرفی ـ مثل ـ۹ـ ازلسانهای رسمی کشور ـ باتغیر حرف آخـــر بپو شید ـ از استادان مو سیقـــی کشور ـ۱۰ـ تکرار سه حرف دراین ستون ـ۱۱ـ نام قدیم لیننگراد ـ۱۲ـ داخل شدن ـ شا هی از مغول.



این عکس چیست

بادقت به این عکس نگاه کنید آیا میتوانید در یابید که‌این عکس چه چیزی است اگر توانستیدجواب خودرا برای ماهم بنو یسسید !

برندگان‌جایزه‌شماره‌های ۴۵-۴۶ و۴۷ و۴۸

کسانیکه پاسخ صحیح فرستاده‌اند:

حیات الله‌نظام‌متعلم لیسه‌حبیبیه‌غلام یحیی احمد پو شنگی محمد ظاهر خورسند هروی ، عبداللطیف‌سروی ،ثریا فضیلتی ، سو سن حمیدی، عبدا لاحمد قلعه نوی،سیدمحمد امین پیشتاز، فتح محمد

۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
ل	ی	ا	م		س			ب		م	ی	ح	ر	۱
ن	ا	ن		ی	ل	ا	ب	ر	ق		ل	م	ک	۲
د	ر		ت	س	د			ف	و	ح		د	ی	۳
ن		س	ا							ر	ک		ع	۴
	ر	ب	گ							و	م	ع		۵
چ		ز	و							ا	پ		ه	۶
و	د		ر	ا	م			گ	ا	ر		ر	ت	۷
ن	م	س		س	ا	ن	ش	ا	ن		ج	ه	ل	۸
ه	ن	ا	ش		ش			ن		ل	ا	ی	ر	۹

حل جدول

صابری، فر زانه فرزاد، فضل کریم‌کاکړ گلانی خوږ یانی ،عبدا لحکیم فرید پور احمدفرید پیشه ور،فریده‌سعادت، فریدون‌کمالی محمدهمایون نـــا مجو ، نصر ا لد ین جا می‌زاده ،احمد خالد کار گر، تاج محمد آریا فیضی، محمد اسحق حاجی‌زاده‌محمد همایون طاهری ، حمید متعلم لیسه حبیبیه، نجیب الله ضد یقی‌اقلیما عسکر یار، محمد ناصرنواب، میر نجیب الله آمل ،محمد ناصرمستمند با ختری، لطیفه فقیـــر عبدالرازق ځگر ور بیکس زا ده ،مرضیه آمل، غلام سخی عطایـــی باختر ی، محمد یاسین آشفتـــــه،عبدا لقادر بیکس زاده، و حیده‌آمل، وقرار قرعه این عده برنده‌شناخته‌شدند :

ښاغلی سید محمد امین پیشتا زوبیغله اقلیما عسکریارهرکدام برنده پنج جوره بوت پلاستیکی، پیغلـــه‌لطیفه فقیرو ښاغلی محمد هما یو ن نامجو هر یك‌برنده یك سیت‌جوراب‌اسپ نشان .

ازایشان خوا هشمندیم مو قعیکه‌برای در یافت جایزه خود تشر یف میاورند یك قطعه عکس نیزبه‌همراه‌داشته باشند .

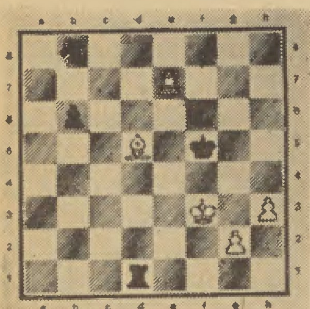
یادداشت

برای یك‌نـفر از کسانیـکه د رمسابقه های‌این‌شماره شرکت کنندو پاسخ صحیح‌حد اقل یکی ازسوالات‌رابفر ستند یك سیت جوراب اسپ نشان وبرای یك‌نفر دیگر پنج‌جوره‌بوت پلاستیکی وطن به‌حکم قر عــه داده میشود.

توضیح در بارۀمسابقه معلومات عمومی و هوش

باو جود اینکه ازموقع ختم‌مسابقه‌معلو مات عمومی و هوش بیش‌ازدو هفته میگذرد هنوز بیشتر ازعـــده‌معدودی جواب سوا لات رانفرستاده اند که آنهم صرف جواب چهار ویاسـوال میباشـد کـه‌با اینحسا ب فقط بیست الی سی امتیاز از جمله‌دوصد امتیاز را میتوانند بد ست آورندکه این‌مقدار برای برنده‌شدن‌بسیار اندك است ازاین سبب وقت قبول جوابها را الی تاریخ پانزد هم‌ثور تمدید مینماییم تاکسا نیکه‌مایل به‌شر اکت دراین مسابقه واستفاده‌ازجوایز یکه درشماره ۴۹-۵۰تذکر یافته باشند بتوانند از ین موقـــع‌استفاده نما یند !

این‌را هم باید تذکر بدهیم کـه‌اولین گروپ سوا لات این مسا بقه درشماره ۳۱ سال ۵۲ وآخرین آن‌در شماره (۵۱-۵۲) چاپ شده‌است وبرای اینکه بیشتر بااین مسابقـه‌آشنا شوید تو ضیحاتی راکـه در شماره های گذشته‌چاپ شده است‌ملاحظه فرمایید .



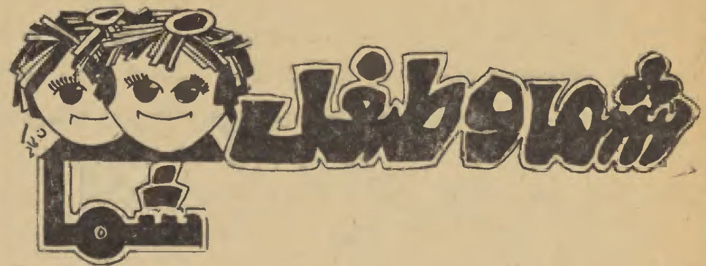
مساله‌شطرنج

دراین مساله نیز طبق معمول‌سفید بازی را شروع میکند وطی سـه حرکت سیاه رامات مینماید اگر مو فق به‌یافتین کلید حل این مساله شدید برای ماهم بنو یسید.

این‌شخص کیست؟

این شخص که از کیمیا دانهـای‌معروف است در سال ۱۷۴۸درقریه تالو ار فرانسه دیده به‌جهان کشودوی قوانینی در زمینه تر کیبـات کیمیاوی ارائه داد که هنوز به‌قوت‌خود باقیست‌وقانون تجزیه‌مضاعف راکه بنام خودش معروف اســت‌کشف نمود بعدا بانا پلیون به‌مصر رفت ضمنا تجر بیات زیادی درباره‌امونیاك وتیزاب هاانجام‌دادودرسال ۱۸۲۲ وفات اگر بااین نشا نیـــهاا‌ورا شنا ختید کافیست که نامش رابرای ما بنر یسید !

مترجم: محمد حکیم ناهض :





کدام نوع سیریل ها(غذا ی تهیه شده از انواع حبو بات)

بعضی مادران یکی ا زانـــواع سیریل راکه قبلا پخته شده و آماده میگردد وانواع‌زیاددارد بطفل‌خویش میدهنداین نوع‌سیریل هابمجردیکه باشیر مخلوط شد برای تغذیه طفل آماده میباشد که سهو لت زیـادی برای مادر از لحاظ تهیه‌غذا محسوب می گردد .

بعضی او قات هرگاه طفلی متعلق بیك فامیلی باشد که مقابل بعضی انواع غذ حسا سیت داشته باشند ممکن است داکتر فا میلی تر جیح دهد تاسیر یل را نسبت به سـن عادی دیرتر تو صیه نماید و بعـد ازان باسیر یل نوع برنج، جواری، جوویا کدام حبو ب دیگر آغاوسیریل گندم را برای چند ماه بیشـتـر از پرو گرام غذایی طفل حذف نمایـد زیرا سیریل گندم نسبت به سایر سیریل ها بیشتر مو جب حساسیت می گردد. همچنین ممکن‌است داکتر تغذیه مخلوط چند نوع سیریـل را معطل کندتا و قتی که طفل نشا ن دهدکه می تواند هریك ازسیر یل هارا بطور جدا گانه بدون کـدام تکلیف قبول کرده‌می تواند (خورده می‌تواند).

هرگاه تر جیح دهید تا بطفـل خویش از همان نوع سیریل پختـه شده که بدیگر اعضای فا میلـی میدهید نیز بخور انید می توانیداز سیر یل سفید گندم (تصفیه شده) شروع کنید .درسن ٥یا ٦ ما هگی می توانید سیریل هارا دسته‌بندی ویکی از انواع آنرا بطفل دهیـد ـ بعضی اطفال درین سن تازما نیکه قدری بزر گتر شوند و ضع معده شان از خوردن سیریل خراب مـی گردد. بهر صورت بسیاری‌از انواع سیریل ها از لحاظ انواع و یتا مین وپرو تین بسیاد با ارزش میبا شد وبرای خوش مزه سا ختن آن هـا قدری نمك هم مخلوط نمایید .

طفلی که از خوردن سیریل خود داری می ورزد :

بعد ازان که‌به دادن سیریل‌بطفل آغاز نمودید طی‌یك‌یادو روزخواهید دانست که تاچه‌اندازه برای‌خوردن آن علاقه نشان میدهد. بعضی‌اطفال معلوم می شود که برای قبول آ ن نزد خود فیصله می نمایند بایـــن ترتیب که :چیز عجیبی است و لی یکنوع غذا ست پس من آنرا خواهم خورد طوریکه روزها سپری گرددو طفل هم‌بیشتر به‌خوردن سیر یـــل شوق و علاقه پیدا میکند چنانچـه دهن خویش را حین تغذیه چـنا ن بازمی نمایند طوریکه چو چه پرنده ای در آشیانه‌خود غذا رابابی‌صبری میخواهد از نول مادر بگیرد .

مگر اطفالی هم وجود دارد کـه بروز دوم آغاز فیصله می نمایندکه سیریل را قطعا نمی پسند ندوبروز سوم نسبت بروز دوم بیشتر عدم رضایت خویشی رانشان مید هنـد هرگاه طفل شما چنین عکس العملی مقابل سیریل نشان داد بسیـــار محتاط باشید و آنرا جدی نگر فته پافشاری نکنید ولی اگر بر عکس بکوشید آنرا خلاف میل طفل بزور برایش بخورا نید بدانید که بیشتر وبیشتر مقابل .خوردن‌سیر یل‌متمرد وسر کش گردیده‌وشماهم خشمگین ترو سخت گیرترخواهید شد. واگر شما باین‌کارلجاجت‌بخرچ‌دهیداحتمال آن میرود که مقابل‌هرنوع غذاآنقدر بدگمان خواهد شدکه حتی طی یك یادو هفته مقابل شیر که بوسیلـه بوتل برایش میدهید نیز بدبین‌شده وا‌ز خوردن آن ابا خواهد ورز ید .

پس توصیه ما اینست که فقط روزانه یك بار سیریل بطفل تقیم گردد وآنهم با ندازه که فقط به‌نوك قاشق چای مقدار بسیار اندك‌جاداده شود تاآنکه تدر یجا بخوردن‌سیریل عادی شودوحتی کمی بوره(شکر) هم بان مخلوط سازید شاید طعـم شیرین رابهمر پسند کند . خو ب هر گاه باتمام این احتیاط های لازمه وتوجه مخصوص‌بازهم‌طفل به‌خوردن سیریل مخا لفت نشان داد پـس بهتر است برای دو هفته بطورقطع از دادن سیریل صرف نظر نمایید واگر بعد از سپری شدن دو هفته بازهم وضع چنان باشد که‌بود یعنی باز هم طفل علیه سیریل باشـــد

آنوقت بداکتر فا میلی خو یش ویا بدا کتری که‌با هدایت آن به دادن سیریل شروع کرده‌اید ویاخودشما باین عمل اقدام کرده اید، راپــور دهید .

من مولف عقیده دارم که‌یك خطا ی بزرگ است کـه با دادن اولیـن غذای غیر مایع باطفل به مجادلـه

پرداخت زیرا بعضی او قات بابکار بردن این روش مشکلات بزر گـی به تغذیه طفل عرض وجود می نماید خوب ولو چه مشکلاتی‌هم ازین‌ناحیه بظهور نرسد باز هم برای یك پدرو مادر نادر ست‌است‌تابه یك‌کشمکش ویا مجادله غیر ضروری به فل خویشی پر دازند .

هر گاه داکتری در اختیار شما نباشد ویا ازداکتردورباشیدتا درین مورد باوی مشوره‌نمایید پس‌مشوره من (مولف) اینست که عوض‌سیریل بادادن میوه غذای غیر مایع رابطفل خویش شروع نمایید. البته برا ی اطفال در بدو امر میوه نیز شکـل معما داشته و خـوردن آن وی را آشفته می سازد ،ولی عملا در ظرف یك‌یادو روز تمام اطفال فیصله می نمایندکـه آنر خـوش دارنـد و پسند می نمایند .و بعد ازختم دو هفتـه آ مـاد ه مـی گر د ندتـا هر چیز راکه بو سیله قا شـق بدهن شان داده می شود چیزخوب وبا مزه خواهد بود. پس آنو قت است که می توانید سیریل رانیزدر جمله غذای طفل علاوه نمایید .

شروع دادن میوه بطفل :

میوه اکثرا دو مین غذای غیرمایع محسوب می شود که‌به پرو گـرام غذایی طفل علاوه میگردد، البته‌چند هفته بعد ازان که طفل به خوردن سیریل عادت پیدا کرد. بعضـی داکتران میوه را بحیث اولین غذای غیر مایع طفل ترجیح میدهند زیرا معمولا اطفال مشتا قانه آنرا صرف می نمایند. برای سن٦ یا٨ ماهگی طفل میوه هاجزکیله‌باید باآب‌جوش داده وطور کمپوت داده شود .

سیب، شفتالو ، ناك، زرد آلـو آلو سیب زمینی میوه های عـادی محسوب می گردد .

می توانید عصاره میوه های که‌در مرتبان های کو چك تهیه شـــده میباشد برای طفل خویش بخریـد همچنین میوه های تازه، یاسردشده (منجمد شده) که برای باقی اعضای فامیل بشکل کمپوت تهیه کـرده باشید می توا نید آنرا بطفل نیـز دهید مگر آنرا صاف کرده‌و یـا عصاره آنرا کشیده باندازه کافی شکر هم باآن مخلوط‌نماییدتاطعـم ترش که‌داشته باشد دور گردد.و یامیوه های قطی راکه برای سایـر اعضای فامیل تهیه کرده باشید هم می توانید برای طفل ازان استفاده نمایید ولی باید گفت که بسیار میوه

بقیه درصفحه ٦٣

بقیه صفحه ۳۲

آشیانهٔ قلب من

ـ« کارول، تو میدانی که درتون لین بیك کلبه ضرورت داریم، خوب خانم سکات که در آنجا زندگی میکرد کلبه را رها کرده و به‌برمنگام نزد دخترش رفته و جای او اکنو ن بفروش میرسد. ترمیم و دستکاری کار دارد، دختر کلانش هم‌نتوانسته آنرا ترمیم کند و من فکر میکنم به همین دلیل شاید قیمتش خیلی پائین باشد و . ... »

کلبه ای را که پیتر راجع به آن سخن میگفت من قبلا میشناختم.در بین سایر خانه های تون لین شکل مخروبه را داشت زیرا بسیار پست بود، من‌هم اکنون پنجره‌های کوچك دررودی کوتاه و آویخته وصحن قدیمی و کهنه آنرا در نظر مجسم کرده میتوانم . آنجا در حقیقت نوع مکانی نبودکه من قبلا منحیث‌خانه‌ای آیندهٔ ما در نظر داشتم، ولی اگر قرار میبود که من و پیترمیتوانستیم ازدواج کنیم . . .

پیتر افزود : «من کولن جیمز را باخود میبرم تا آنرا ببیند.»

کولن ر فیق پیتر وشغلش معاملات فروش منازل‌بود.پدرومادرم ابتدا درین باره خیلی محتا ط بودند و لی مابا‌سعی و کوشش‌خود خیلی زود آنها را راضی‌کردیم‌وحتی ازینکه پدرم حاضر شد برای ما پنجصد پوند برای ودیعه، قرض بدهد ، مرا در تعجب انداخت.پدرم بدرشتی گفت :

ـ « این یك تحفه نیست،میتوانید هرزما نیکه از عهد ه اش بر آئید برایم واپس تادیه کنید . مگرکارول یگانه دخترم چیزی برای سعا د ت توکمك کرده نمیتوانم. ....»

موهایم را نوازش کرد و سپس رویش را گشتاند، مثلیکه میخواست چیزی را از چشمانش دور کند .

اوه ، پدر، متشکرم » جملهٔ فو ق را حینیکه بازوانم را بدورش حلقه میکردم زیرلب گفتم، ووقتی رویش را بطرف ما دو باره گشتاندبه‌حالت عادی اش بود .

پدرم به پیترگفت :

ـ مطمئن باش که خرید خو بی است. »

کلبه را که دیدیم عادی بنظر میخورد و ظاهرا در وضع خوبی قرار داشت .

« منزل خانم سکات فقط دو سال قبل با م خوبی داشت.» مامور دارایی برای ما گفت: « او مخالف تغییر محل سکو نتش بود و لی‌وقتی با م منزلش شروع به افتیدن‌کرد، مجبور شد که نقل مکان کند.»

به این ترتیب ما به قیمت آن موافقت کردیم. همه چیز به سرعت تغییر کرد و کلبه مذکور در اوایل نوامبر ازان ماشد .

ماهائیکه به آن ترتیب سپری شدند ، خوشترین لحظات زندگی من بودند ، ما به شدت مصروف بودیم و من آنقدر کار میکردم که در گذشته هرگز نکرده بودم او قا ت فراغت خود را در شستشو و گاهی در رنگمالی و نقاشی منزل صر ف میکردم بطوریکه پیتر یکروز بمن گفت که توکف اطاق وخودت‌را بیشتر از هرجای دیگر رنگمالی کرده ای . مگر از آنجائیکه کلبه خانه آینده ای مابود، اهمیتش بیشتر از آن بود که می بایست تا جائیکه نیرو داشتم آنرا وقف مرتب نمودن اثاثیه منزل ما میکردم .

بدیهی است که ما کار مانراخیلی عالی انجا م دادیم، وقتی بخش‌پایین ریخته و کمرنگ واطاق خواب‌عقبی کوچك مبدل به یك حما م قشنگ گردید باید تذکر دهم‌که به‌هرقیمتی می ارزید ، ولی پیتر اغلب کار هارا خودش انجا م میداد، وی تما م‌تخته چوب های کثیف را پاره کردوازبین برد ودیوار ها را با کاغذ های براق ومدرن مزین نمود وکف سنگی آشپز خانه را باکاشی‌های‌خوشرنگ فرش نمود . در سابق داخل کلبه به سختی قابل شنا خت بود .

همزمان با یاری کر دن پیتر و مطالعه برای آماده‌گی امتحانات خود مصروف مقد مات و ترتیبات‌عروسی نیز بودم . من همیشه از دواج‌مانرا درعید مسیحیان در نظر داشتم‌زیرا اینطور وقت زیادی را نمیگرفت،ولی پول زیادی برای مصارف اضافی موجود نبود، من در خرید لبا س عروسی خودم افراط کردم، مادرم حاضر شد که لباسهای عروسی را بدوزد ، و مادر پیتر گفت که وی کیك را تیار خواهد کرد.

باقیدارد

بقیه صفحه ۴۷

کابوس یك نیمه‌شب

بعد سو ینی متوجه شدکه مرد بلند هیکل‌می خواهد از فراز یك احاطه سیمی خیز بزند .

دراین حال سو ینی باصدای‌بلند گفت :

ـایستاده باشیدو الا من‌فیرمیکنم

مرد بلند هیکل باتانی بر گشت دراول سو ینی فکر کردوی خواهد تسلیم‌شو د.ولی بزودی متوجه شد که‌طرف مقابل میله کارا بینی را بطرف اوبلند کرده سوینی دوباره پی‌درپی آتش کردو خودش رابزمین انداخت او منتظر آتش طرف مقابل شداما جوابی نیامد.

سونیی باتردید ببالا نگر یست ولی مرد بلند هیکل ناپدیدشده‌بود.

وقتی سو ینی بطرف مو تر بر میگشت درنیمه‌راه‌جائیکه اوو سلف مردبلند هیکل را دیده بودند بالای سرك یك خریطه ایکه بالای آن اسم رودت آیزمن با ستنل نوشته شده بود همراه بایك عدد بکس دستی افتاده یا فتند .

حالا دیگر موتر های پولیس هم به‌محل واقعه سر رسیده بود.

متیو هورن یکی از اعضای شعبه پولیس به همراهی سونی بکس‌دستی راباز کردند.

درآن لحظه هیچچیزی ممکن نبود آنهارا به تعجب‌بیندازد به‌غیر ازیك صندوق مملو ازبسته های نوت‌های ۲۰ دالری .

سونی باتعجب بی اختیار گفت:

ـ«واه ... »

آنها بسته های نوت هارا دوباره دربین بکس دستی جادادند هورن حیرت زده گفت .

ـحتما ازموتر هاي نقلیه با نك زده‌اند ...

آنها بکس دستی رابا دقت‌دو باره قفل کردند.

وهمراه باخر یطه به مرکزپولیس بر گشتند .

بقیه صفحه ۹

شخصی نزد پلیس

صورت «مامور» لقمه چرب را که پیدا کرده رها کردنی نیست برایش گفتم اگر وطندارم نیا مد درانو قت باتو همراه می شوم تابرادرم را پیداکنی واز نزدم دور شد .

چند لحظه بعد رفیق دیگرش که همین باز محمد بودو قبلا از پهلوی ماعبور کرده وبسته پولش را بزمین انداخته بود نزدم آمده بعداز سلام واحوال پرسی مختصر علت انتظارم راجو یاشد باز هم قصه را برایش گفتم در همین اثنا پهلویم نشسته وآدرس را ازمن پرسید ونام چند نفررا یادکرده گفت برادرت عزیز نام ندارد؟ گفتم بلی تواز کجا نامش را میدانی خنده کردو گفت من از چهره ات شناختم که برادرت عزیز نام دارد زیرا یك نفر عزیز نام که با برادرم دریك قشله ویك تولی عسکر میباشند شباهت زیادی باتو دارد بعد برایم گفت بیاکه برویم وبرادرت رابرایت پیدا کنم وقتی براه افتادیم بمن گفت در قشله عسکر سخت گیری زیادی است و هرکس راکه بخواهد داخل شود تلاشی می کنند توباید پول هایت را در نیفه تنبا نت بزنی تادر وقت تلاشی آنرا از تو نگیرند. من بسته راکه نزد خود داشتم ازجیبم بر آورده در حالیکه باونشان دادم در نیفه تنبان خود زدم وباین وسیله یکباردیگر باو اطمینان دادم که پول زیاد دارم بازمحمد با من براه افتادو باچر به زبانی زیاد ازهر سو قصه هایی بمن میگفت و ضمن صحبت می خواست مرا بسوی پل محمود خان باخود ببرد اما رفیق دیگرم به تعقیب مابود برای اینکه مبادا فریب کاران از دست مارها شوند ازباز محمد خواهش کردم که چون تازه بکابل آمده ام وشهررابلد نیستم چه می شود که یکبار مرا به شهر ببری که شهر زیبای کابل را تماشاه کنم وبعد ازان به نزد برادرم برویم باز محمد که از عواقب کارش غافل بود خوا هشم راقبول کرد وبامن از پل محمود خان بسوی شهر روان شد پلیس دیگر که موظف بود مارا مراقبت نماید از موقع استفاده نموده باما نزدیك شدو باز محمد را گرفتار نموده بسر ماموریت پلیس آورد .

ښاغلی محمد ابراهیم اتمر مامور پشتو نستان می گوید:: وقتی باز محمد متهم به فریب کاری رابدست آوردیم هرقدر می کوشیدیم خودرا از مو ضوع بی خبر مــی انداخت تا اینکه بعد از دوشبانه روز باچال های پلیسی ودادن وعده ها بالاخره یگایك جر یان را بیان کرد.

ښاغلی اتمر می گوید : وقتی از باز محمد پرسیدم فکر نمی کردی که بالاخره روزی بچنگ قانون گرفتار می شوی تبسمی نموده گفت درحرفه ام هنوز پخته نشده بودم ورنه دستگیر نمی شدم .

وی گفت : وقتی بجستجوی «مامور» برآمدیم اثری ازو نیافتیم و معلوم است از چنگ قانون فرار نموده .

امید است اورا پیدا کنیم تاقضیه خوبتر رو شن شود .

بقیه صفحه ۳۹

کدام راه را

خانم زرد موی گفت :« این آرزوی اوست ».

ـ چی ؟

ـ اینکه من خواننده اوپرا شوم، بمن میگوید که تویك پروانه حقیقی هستی .

گفتم:« شو هر تان درست فرموده براستی که شما پروانه هستید، چه آواز خوبی دارید .»

ـ متشکرم از ینکه در آوازخوانی مرا رهنمایی کردید . شوهر شـهم ازمن تشکر کرد، گفتم :

ـ ایشان استعداد خوبی دارند، حتما خانم تان خواننده او پراخواهد شد.

دیگران بابی صبری انتظار مرا میکشیدند، میخوا ستند باز هم در آببازی ایشان را رهنمایی کنم .

در اخیر هفته دو دعوت نامه برایم رسید، یکی بخاطر اینکه میخوا ستند مرا بحیث معلم عمرمی آببازی مقرر کنند، ونامه دوم ازطرف رئیس یك آموز شگاه موزیك بود. تیلفونی هم بامن تماس گر فتند . میخوا ستند برای رهنمایی آواز خوان ها مرا استخدام کنند. ازقرار معلوم هنگام در یژوری آهنگ آ ن زیبا روی زرد موی مرا دیده بودند.

روز جمعه یك دوشیزه گند مـی رنگ یك کپ بلوری و یك مـدال آورد، از جمله همان دخترانی بود که در هنگام شنا رهنما ییش کرده بودم، میگفت دریك مسابقه آببازی برنده شدم وجایزه گرفتم ولـی مستحق این جایزه شما هستیـد زیرا شما مرا رهنمایی کردید. چون اصرار نمود وحتی اشك ریخت ناچار دسته گل وکپ بـلوری ومـدال را گرفتم .

حالا من دربن بست گیر مانده ام نمیدانم کدام راه را انتخب کنـم، رهنمای مو زیك شوم یامعلم آببازی ویا همان مستعد ادبی که بـودم، باشم بهر حال میخواهم تمرینم را بالگن پراز آب ادامه بدهـم، آرزو دارم روزی بتوانم آببازی رایـاد گرفته بدون ترس داخل آب شوم..

بقیه صفحه ۲۳

ازدواج یا پایان قصه ها

دوست میدارد و سعادت وخو شی اورا حتی از زندگی خود بیشترعزیز میدارد از اینرو بخاطر خو شی اواز زند گیش کناو می رود ولی دلش سخت بحال سیتو می سوزد برای اینکه زندگی اورا آلی پاشیده ساخته واز این هم زیادتر پاشیده خواهـد کردکه این نهایت تاسف دارد .

آلی عقیده دارد که ستو یگانـه مردیست در روی زمین که خوشبختی اورا تامین خواهد کرد واو هـم به سهم خود هر گونه تلاش ومجاهدت رامصروف خواهد نمود تادر خوشی وسعادت سیتو نقش فعالی داشتـه باشد .

اواین دوبار جدایی را محصـول متلون مزاجی ویا عصبانی مزاجـی خود نمیداند زیرا می گوید رشتـه های اعصاب اواز پولادهم قوی تـر است علت آنرامتعلق به ناساز گاری های شو هرانش خوانده وعلاوه می کند اگر این بار آهنگ طلاق ویـا جدایی کند در آنصورت تمام قصور بدوش او بوده ونیل وباب و سیتـو در این زمینه گنا هی نخواهدداشت.

بقیه صفحه ٤١

وادی مرگ

نشینی کند بلکه اوهم بسرعت به تعقیب سورتمه اش را رانده و در هنگامی که ضرورت میدید از فیر گلوله مضایقه نمیکرد، امایک وقتیکه بونیفاس آخرین ویراژ را عقب گذاشته وبمدخل میدانی وسیع واصل شد تازه احساس کرد که دیگر اثری از دوسان نیست. او سورتمه اش را توقف داده ومنتظر ماند تااگر ازدور صدای سورتمه اورا بشنود ولی هرقدر طول کشید نه صدای ونه اثری ازاو نمایان شد آنوقت بونیفاس که اصلا از این حرکت او نگرانی درخود احساس نمیکرد بفکر دورو درازی فرو رفته وعلت این عمل اورا در ذهن خود جستجو میکرد واین اندیشه‌ها کم کم اورا بسوی یک روشنایی سوق میداد که‌در پرتو آن تاریکی هاو پرده‌های مستور بعقب رفته واورادر آستان حقایق میرساند چه بخاطر آورد روزی را که برای نخستین بار با دوسان مقابل شد واز همان نگاه اول قیافه اورا ناخوش آیندخواند بعدها درآیینه تصورات خود قیافه اورا آشنا بنظر آوردکه امروز بهتر میتوانست این واقعیت را در ذهن خود جستجو نموده وآنرا با چهره اصلی آن در یافت نماید.

بونیفاس هر قدر باینموضوع اندیشید و بخود فشار آورد جزیک نفرت نامریی نسبت به دوسان چیزی در حافظه‌خود نیافت وبالاخره تصمیم گرفت راه جلگه را نیز طی نماید، چون سراشیبی تمام شده بود ودیگر زمین ها مسطح وهمواره بود از اینرو سورتمه بان سرعت که قبلا درسر نشیبی حرکت میکرد پیش رفته نمیتوانست تاآنکه ساعت ٤ بعد از ظهر فرارسید، چون ازیکطرف سگ ها کاملا خسته‌شده بودند وبیشتر ازآن راه پیمایی مقدور شان نبود واز جانب دیگر هوا بتاریکی میگرائید والبته تاریکی برای خود او مشکلات زیادی فراهم میکرد بدین ملاحظات بونیفاس خیمه راازسورتمه کشیده ودر مدت کمتر ازیک ربع ساعت آنرا آراست وبعد ازآن سگ ها را از گادی بازنموده وسپس در صدد برافروختن آتش شدتا بطور یکه اشتها داشت غذایی برای خود تهیه وتدارک نمایدوالبته وقتی خودش سیرشد آنوقت بدرستی میتوانست به سراغ غذای سگ ها رفته وبحساب شان وارسی نمایدومسلما وقتی این کار هم درظرف کمتر از دوساعت انجام میشد! وآنوقت بونیفاس چون شدیدا احتیاج باستراحت داشت بخواب میپرداخت اماوقتی او سراغ مخازن غذا رفت اثری ازمواد خوراکه درخورجین و برتن نیافت. تصور کرد شایداشتباه کرده است اماوقتی چراغ دستی‌را گرفته وبه تلاشی پرداخت بحقیقت تلخ آگاه شدکه هیچگونه اغذیه ومواد خوراکه با او نیست واز آن گذشته حتی تفنگچه وکارتوس هم درخورجین وجود نداشت، و وقتی گوشه دیگر خورجین را وارسی کرد اشتوب ودیگر لوازم ضروریه‌را درآن نیافت.

گوش‌های بونیفاس ازاین اتفاق سوء داغ شده‌بود، تکلیف خود را نامعین می‌خواند نمیدانست چگونه ازبچه وسیله ازین بد اقبالی جلوگیری کند، اوفکرمیکرد همه‌چیز را میتوانست تحمل کند اما اینکه تفنگ باو نبود حواس اورا پرت واورا نگران ومشوش ساخته بود. چه‌اذعان کرده بود که‌در همچو یک سفر خطرناک ازناحیه فقدان غذایی مسی وپنج فیصد بمرگ مواجه‌خواهد شداما عدم وجود اسلحه مطلقا یک مرگ قطعی و صد درصد حتمی‌است چه حملات حیوانات وحشی امری مستنکف ناپذیری بود که هر آن زندگی اورا تهدید مینمود، ولی‌با این‌وصف هم او نومیدنشده‌خورجین دیگرراباز کرده وبه‌تفتیش آن‌پرداخت اماجز یک‌چند پیراهن وبوتل های مشروب وساعت هایی که آنراقبلا تهیه دیده بودباز هم چیزی راکه‌در جستجویش بود بدستش نیامده واز یافتن آن مایوس وناامید گردید وآنوقت قبول کردکه این حرکت روی یک‌تعمد خاص ویک خصومت ناجوانمردانه صورت گرفته است که‌عامل آن جز دوسان نوکراوکسی دیگر نبود.

بونیفاس غرق یک‌هیجان واضطراب بودکه هیچگونه کاری ازاو ساخته نبود، سگ هایی که راه طویل را پیموده بودند احتیاج به غذاوخوراک داشتند واگر خوراک باوشان نرسد بدون شک دیگر مجال راه پیمودن در آنها نخواهدبود. خودش اگر گرسنگی ونبودن غذا را تحمل کند مگر تحمل اوهام ترسناک وتهدید کننده برایش مقدور خواهد بود.

وقتی ازین تفکرات نتیجه مطلوب حاصلش نمیشد در اطراف حقیقت این موضوع تامل میکرد که دوسان چراوی را اینچنین ظالمانه وناجوانمردانه بمرگ سپرده است اصلا علت دشمنی دوسان نسبت بو چه واین دشمنی از کجا مایه میگیرد، مگر او کدام خاطره بدی‌از او داشت.

مخصوصا تعقیب وفیر اوکه‌برای بونیفاس جزیک مطلب گنگ و یک معمای رنج دهنده‌نبود. اوفکرمیکرد چرا دوسان میخواست اورا دردل یک راه خطرناک کوهستانی هدف گلوله قرار دهد. درخم وپیچ این افکار وتصورات وسوالات بی‌جواب بونیفاس چون مگسی که بتارهای خم‌درخم عنکبوتی پیچیده شده وراه فرارواستخلاص‌ازآن بهیچوجه برایش میسر نیست‌غرق‌بود که‌بطور یکبارگی جریانی در مغز او راه کشید که‌باهمه نیرو وشهامتیکه‌در خود داشت برخود لرزید وعرق سردی سراپای‌وجودش رافراگرفت وتازه بعلت کار دوسان پی برد، برای‌آنکه بیادش آمدوخاطر پنجسال پیش در جولانگاه نگاه او بطور زنده ومجسم ظاهر شد پنج سال پیش حساس ترین ومخوف ترین واقعه زندگی برما جرای بونیفاس اتفاق افتاده بود، چه

بقیه صفحه ۲۱

فروشنده

این زنها !برادران این‌دختر روز به‌روز کالا های مجلل تربه تن‌میکند خوب ،من خوشحالم که کمکشان کرده ام ولی کار ها خوب‌پیش نمیرود.

درحالی که آه میکشید، آهسته اززینه بالا رفت.

برخی از اوقات کلمات اثری ندارند، ولی این اثر پسانتر نمودار میشود. به همین سان تنها صبح روز بعدبود که کلمه های آقای پاکنگتون به‌کله همسرش نفوذ کرد:

ناتمام

بونیفاس وقتی تصمیم گرفت‌سکالینا رابه همسری بگیرد دراین جریان اویک رقیب سرسختی داشت که حتی موقعیت اورا متزلزل ساخته بود زیرا رقیب او جوان ثروتمند وپولداری بودکه حسن نظر پدر ومادر سکالینا رابوجه خوبی جلب نموده بود وآنها آرزو داشتند که سکالینا رابمزاوجت آن جوان زورمند وثروتمند بدهند، اماچون سکالینا ازدل وجان به بونیفاس علاقمند بوده وقلبا اورا دوست میداشت اینموضوع آنهمه غلبه‌و موفقیت رقیب رابه شکست فاحش مواجه ساخته بود بطوریکه تلاش پدرو مادر سکالینا دراین میانه کوچکترین ثمری نداد وآنهمه کشمکش هایی که میان پدر ومادر سکالینا وبونیفاس موجود بود جزیک سلسله تاریکی وهیچچیزی دیگر بمیان تولید نکردتا آنکه کیت جوان ثروتمند ورقیب سرسخت او بوی اخطار دادکه ازاین رقابت وسماجت دست بردارد والاخودرا آماده‌دوئیل نماید وبونیفاس بنابر علاقه وعشق انصراف ناپذیر شخودرا آماده نموده بود تابر طبق آیین ورسوم قدیمی سرخ پوستان باکیت دوئیل نماید ودر آنصورت البته سکالینا بکسی تعلق خواهد گرفت که‌از معرکه دوئیل فاتح وپیروزبدرآید.

اماپدر ومادر سکالینا از ترس اینکه مبادا کیت دراین دوئیل کشته شود دوروز پیش ازدوئیل به اتفاق کیت ازآن محله مسکون بر قصبهٔ یوکان که پنجصد کیلو متر از آنجا فاصله داشت کوچ کردند.

ناتمام

اعلان

«بافتخار روز مادر دمیرمنوتولنه‌از ادبا ـشعرا ـنویسندگان وهنرمندان خبیرو محترم وطن‌تمنادارد برای تجلیل ازمقام خجسته مادر وتبلیغ بیشتر ادر باره علومقام‌وقدسیت مادر بهترین وعالیترین آثار شان را الی ۱۰ جوزا ۱۳۵۲ بمدیریت عمومی تحریرات دمیرمنوتولنه ارائه بدارند بعد از ارزیابی کمسیون مربوط برای صاحبان عالیترین آثار ادبی وهنری از طرف دمیرمنوتولنه‌جایزه اهداء خواهد شد.»

شهر کابل نام گذاری میشود

سمت جنوب: دریای چمچمست

وسیدال واټ .

ب:ـ حدود .

سمت شمال :یکحصه میرو یس‌واټ.

سمت شرق: جمال واټ. وبستی‌ـ،کوه

سمت غرب: در یای چمچمست.

ناحیه ششم	**حالیه**	**سابقه**
الف:ـ حوزه ها		
ابن سیناء مینه	۲۰۵	...
خواجه صفاء مینه	۲۰۶	...

ب:ـ حدود .

سمت شمال: میوند واټ

سمت شرق: پښتو نستان واټ دیوان بیگی اشتر خانه .

سمت جنوب وغرب: کوه شیـر دروازه وپل هار تن .

۷ـ ناحیه هفتم

الف:ـ حوزه ها	**حالیه**	**سابقه**
خیبر مینه	۲۰۷	۲۰۳
تیمور شاه مینه	۲۰۸	۲۰۴

ب:ـ حدود .

سمت شمال وغرب : خیبر واټ وتیمور شا هی واټ .

سمت شرق: اکبر خان واټ.

سمت جنوب: میوند واټ .

۸ـناحیه هشتم

الف:ـ حوزه ها	**حالیه**	**سابقه**
عاشقان وعار فان مینه	۲۰۹	۲۰۷
میوند مینه	۲۱۰	۲۰۸

ب:ـ حدود .

سمت شمال: میوند واټ .

سمت جنوب: بالا حصار وکـوه‌شیر در وازه .

سمت جنوب: اکبر خان واټ .

سمت غرب: نـادر پښتـون واټ‌دیوان بیگی .

۹ـ ناحیه نهم

الف:ـ حوزه ها .

رحمن مینه	۲۱۱	...
نوابی مینه	۲۱۲	...
نور محمد شاه مینه	۲۱۳	۲۱۰
حمید مینه	۲۱٤	...

ب:ـ حدود .

سمت شمال : تپه

سمت شرق: تپه وکوه یك‌لنگه.

سمت جنوب: بینی حصار وزمین‌های زراعتی .

سمت غرب : پکتیا واټ .

۱۰ـ ناحیه دهم .

الف:ـ حوزه ها .

نادر شاه مینه	۲۰۱	...
ژواك مینه	۲۰۲	...
بلخی مینه	۲۰۳	۲۰۹
تمیم‌انصار مینه	۲۰٤	۲۱۳

ب:ـ حدود .

سمت شمال: دریای کابل. ایمل‌واټ .

سمت شرق: شاه زمان واټ.تپه‌مرنجان. مسجدی واټ .

سمت جنوب: مسجدی واټ.کوه‌قلعه حشمت خان .

سمت غرب: اکبر خان واټ وکوه‌شیر دروازه .

۱۱ـ ناحیه یازد هم

الف:ـ حوزه ها .

پامیر مینه	۱۲۰	۱۱۸
سالنگ مینه	۱۲۱	...
محمود هوتك مینه	۱۲۲	...
خیر خانه مینه	۱۲۳	...

ب:ـ حدود .

سمت شمال:خواجه بغرا وهزاره‌بغل. وکوه خیر خانه روشان‌واټ.

سمت شرق: تنگر هـــار واټ. هوتك واټ. بگرام واټ .

سمت جنوب: ملالی واټ. بامیان‌واټ .

سمت غرب: بامیان واټ.بدخشان‌واټ .

۱۲ـ ناحیه دوازد هم

الف:ـحوزه‌ها

غزنوی مینه	۳۱۲	۳۱۱
ایوب خان مینه	۳۱۳	۳۱۰
غازی عبدالله خان مینه	۳۱٤	۳۰۹
چهلستون مینه	۳۱۵	۳۱۲

ب:ـ حدود .

سمت شمال: بیدل واټ. شارخ‌واټ. شیر شاه واټ. در یـــای چمچمست .

سمت شرق: کوه ویصل .

سمت جنوب: .... ویکحصه‌سرك‌دارالا مان .

سمت غرب: جمال مینه

باقیدارد

بقیه صفحه ۱۵

سیمای جمال عبدالناصر

تعرضگر فرانسه وبریتانیا همانا چقور پیهای دلتا است. برین اساس شروع کرده بودند تاواحد های شان رااز سویز به سوی خط های دفاعی دردلتا سوق بدهند.ولی ناصردیدگاهی سیاسی داشت و میگفت که هدف کلی این تعرض اشغال ساحه کانال خواهد بود. تعرضگران قاهره را نخواهند خواست، آنان کانال رابه کار دارند ازینرو باید نیرو ها در ساحهٔ کانال متمرکز شود. در غیر این، سپاهیان مصری برای تعرضگران بازی خواهند کرد. بر اساس این نظر ناصر، نیرو هایی که به دلتا فرستاده شده بودند، بر گردانیده شدند تا نیروهای پورت سعید واسماعیلیه را تقویت کنند.

شام آنروز ، ساعت پنج و پنجاه دقیقه، **بریتانیا قاهره رابمبارد کرد.** بریتانیا چنان نقشه کشیده بود که در ظرف دوروز **نیروی هوایی مصر** رانابودسازد. اما در حقیقت، این کاررا دریك روز انجام دادند بااینهم نقشه شان را تاآخر دنبال کردند.

هنگامی که تعرض هوایی آغازشد، سفیر اندونیزیا در حضور ناصر بودو پیامی را از سوکارنو به او تقدیم میکرد. وقتی ناصر آوازهوا پیماهاو انفجار بمبهارا شنید، به بام بالاشد تااین تعرض را تماشا کند.

پس ازین تعرض، وی در قرار گاهش در جلسه کابینه شرکت کرد تاگزارش خسارات را بگیردوبرین بحث کنند که چه کاری انجام میتوانند داد. صلاح سالم، دگر من رقصیا ن نیزدر آنجا بودو حالتی بسیار گرفته داشت. سالم رو یش رابه سوی رییس جمهور کردو گفت:

«شما هرچه از دستتان برمیامد، انجام دادید. تاآنجا که میتوا نستید برای کشور خدمت کردید. اما حالا دیگر ناکام شده اید تنها یك خدمت دیگر باقیست که برای کشور انجام دهید. سر همفری تری ویلیان هنوز در سفارت بریتانیا ست. برو یدو خود تان رابه او تسلیم کنید، زیرا آنان تنها میخواهند . »

رییس جمهورپاسخ داد که اگر بداند بریتانیا بیان تنها خود وی را میخواهند ،باکمال میل خودشس را فدا خواهد ساخت. «من خودم رادر جنگ فدا خواهم ساخت. ،ولی نمیخواهم تسلیم شوم.»

سپس از دیگران پرسید که آیا با صلاح سالم همعقیده هستندیانی هیچ کسی بااو همعقیده نبود .

سالم یکی ازان گروه معدود مصر یان بودکه فکر میکردند ناصر باید خودش را تسلیم کند. ایدن میپنداشت که نخست صدوراتمام حجت وسپس بمبارد کار مصر یان راخواهد ساخت ، ولی اشتباه میکرد هیچ تظاهری صورت نگرفت، مگر به پشتیبانی ناصر، ناصر محفوظ بود. چون ناصر میدانست که سپاه مصر تاب برابری رادر مقابل نیرو های بریتانیا وفرانسه ندارد، ازینرو وقت زیادی برای یك جنگ توده یی که قرار بود پس از شکست سپاه به راه افتد، صرف میکرد .

نقشه ناصر این بود که پایگاه های گوریلایی ادر تانتا واقع دلتا تاسیس کند. انبار های پنهانی سلاحهای سبك در سراسر کشور به میان آمدو فرستنده های مخفی رادیو یی برپا شد. یکی ازفرستنده هایی که قرار بود علیه نوری پاشا به نشرات بپردازد، متوجه تانتا شدو دلتا بهترین محل برای حمله های خشم انگیز بردسته های اشغا لگر بریتانیا قبول گشت. تمام آن شب راناصر روی مرحله دوم مبارزه کار کرد .

روز دیگر، پنجشنبه اول ماه نوامبر، پشتیبانی از سراسر جهان عرب نمودار شد.ملك حسین به ناصر تیلفون کردو گفت که میخواهد بر اسرائیل حمله کند. ولی ناصر به اوگفت که این کار رانکند. ناصر استدلال کردکه آنان باچیزی بزرگتر ازحمله اسرائیل روبه رو هستندو در چنین وضعی برای سپاه اردن ضرور است که دست نا خورده باقی بماند .

«قوتلی» رییس جمهور سوریه، قبلا به ناصر تیلفون کرده وگفته بود که سفرش رابه ماسکو فسخ میکند اما ناصر وی را مجبور ساخته بود به این سفر برود و گفته بود که هر گاه انکشافات تازه یی رخ بدهد برای اوبه ماسکو تیلفون خواهد کرد .

پسانتر قوتلی به ناصر تیلفون کردکه یك لحظه پیش از ملاقات با خروسچف، بولگانین ومارشال ژوکوف خبر بمبارد قاهره راشنیده است. قوتلی چنان برآشفته شده بودکه آجندای ملاقات را دورانداخت واز رهبران شوروی پرسید :

«چه واقع خواهد شد ؟»

رهبران شوروی از قوتلی پرسیدند که به نظر او آنان چه باید بکنند . وی پاسخ داد :

«باید مداخله کنید!»

ژوکوف نقشه یی را در برابر او باز کردو گفت :

«آقای رییس جمهور، نقشه اینجاست نگاهی به این نقشه به بیندازید. ما چگونه میتوانیم مداخله کنیم »

قوتلی به من (حسنین هیکل)قصه کرده است با شنیدن این سخنهااز چوکیش بلند شدو فریاد کشید:

«مارشال ژوکوف مارشال ژوکوف، مارشال ژوکوف، میخواهید که من یعنی یك ملکی بیچاره، به شما یعنی ستاره جنگ جهانی دوم نشان بدهم که چگونه مداخله کنید؟ شما باید مداخله کنید .»

آنان کوشیدند قوتلی را آرام سازندو در باره عدم امکان مداخله نظامی صحبت کردند. و گفتند که چگونه از وسایل سیاسی کار خواهند گرفت واز طریق ملل متحد اقدام خواهند کرد. پاسخ قوتلی دشنام به ملل متحد وشورای امنیت بود. وی از خشم وبیچارگی نزدیك بودبه گریه دراید .

تیل اروپا رابند سازد .

پیش از تعرض قرار گذاشته شده بودکه سوریه پیهابادریافت اشاره یی از ناصر، پایپ لاین های انترنشنل پترولیم کمپنی و تپ لاین راقطع کنندو بدین صورت تیل رابه روی اروپا بند سازند وقتی عملیات آغاز گشت ، سوریه اجازه خواست تا لوله ها رامنفجر سازد و ناصر با فرستادن اشاره رمزی بدین کار موافقت کرد .

پس از فرستادن این اشاره ناصر متوجه شدکه اشاره لوله های هردو شرکت رادر بر میگیرد حالا نکه شرکت تپ لاین امریکایی بود چون امریکا بیان شدیداً طرفدار مصر وعلیه فرانسه و بریتانیا نمودارشده بودند، ناصر نمیخواست آنان را خشمگین سازد. ازینرو ناگزیرشد تاپیام عاجلی بفرستدو به سراج بگوید که تنها لوله های انترنشنل پترولیم کمپنی را منفجر کند.

قطع لوله ها، مسدود ساختن کانا وسر باز زدن از تهیه تیل، بخشی از نقشه قبلا ترتیب داده شده بردتابدین وسیله، ضربه یی بر تعرضگران وارد آید وارو پا با اشکالات اقتصادی روبه رو شود.

اکنون دیگر، تعرض هر روز صورت میگرفت . ما هرلحظه نیروی تعرضگر راانتظارداشتیم که نمودار شوند. بمبارد ادامه یافت. نیرو های زرهدار به پس ازیك عملیات دلیرانه از سیناعقب نشینی میکردند بمبارد شدندیدگر بایستی اوج حادثه هافرا رسد .

بقیه در صفحه ۶۳

بقیه صفحه ۱۹

معمای رینی

دستگاه رادیوطوراتومات سگنالهای برسطح سیاره پخش میکرد. توت ترـ توتـ توتـ توت ... با لاتر رادیو و تلویزیونی کلان بنظر میرسید... در داخل سفینه چنان وضعی حکمفرما بودکه میگفتن همین حالا در وازه اطاق هدایت باز میشود واز آن اشخاص که کلاه مخصوص کیهان نوردی بسردارند بیرون قدم میگذ ارند .

شوکت واو کین بدون آنکه منتظر بمانند بداخل قدم گذ اشتند وبه ورق زدن ژورنالها شروع نمودند. ازداخل اطاق کسی بیرون نیامد... همانطور در داخل سفینه سکوت حکمفرما بود .

(باقیدارد)

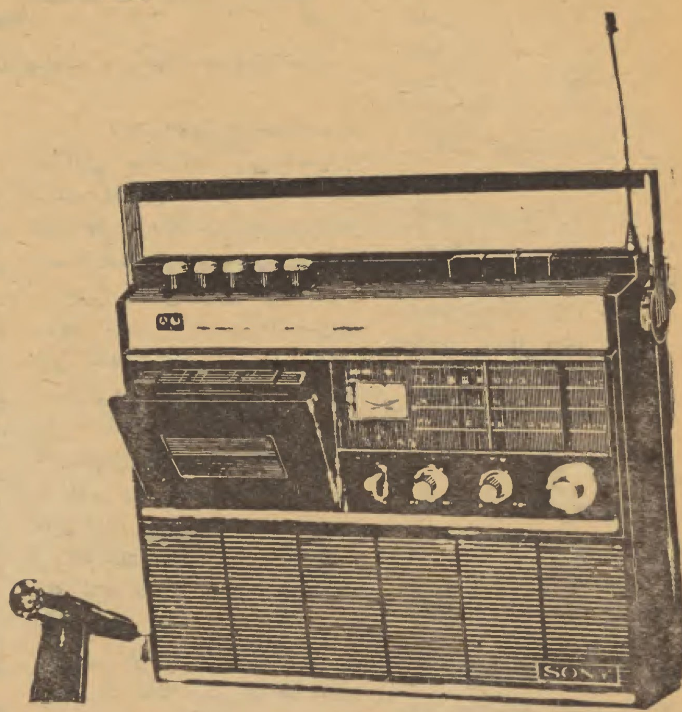
ســـــونـــــی

SONY

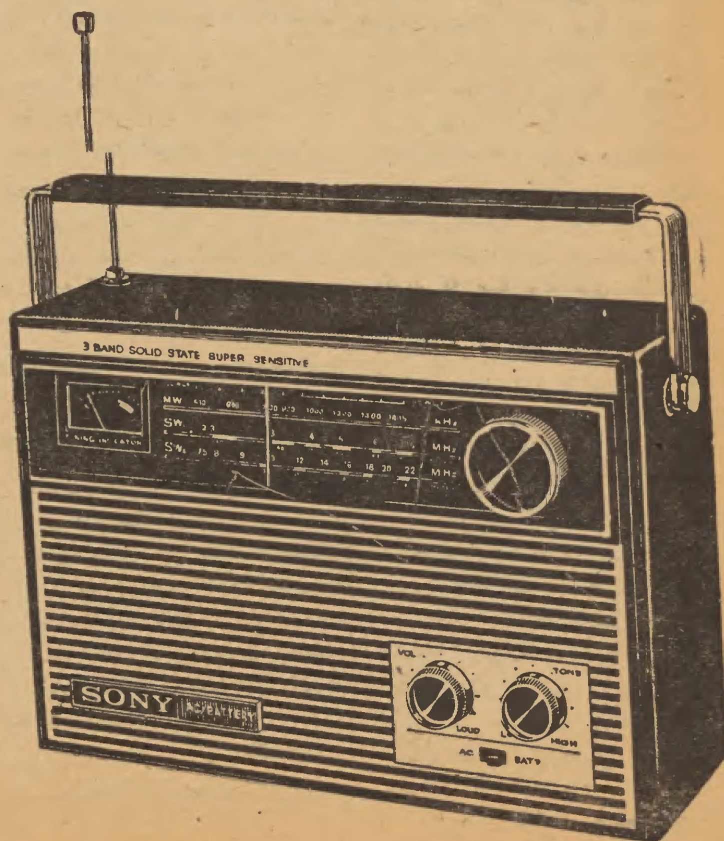
سونی برای من

سونی برای شما

سونی برای همه



رادیو کست مودل CF-250S



رادیو کستمودل CF-250S

دارای رادیوی سه موج- قدرت۸ر۱ وات برای لودسپیکر اضافی کنترول اتوماتیک برای ثبت -برق۱۱۰- ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت (باطری(٤ عدد باطری کلان)-کنترولبموزیر آواز -کنترول سه مرحله‌یی بلندی وپستی آواز . وزن ۳۵ر۳کیلو وبزرگی ۳½ × ۱۰ونیم × ۱۳½ انچ

رادیوی دستی مودل 7R-55

دارای سه‌موج- حساسیت‌زیاد-برق۱۱۰ -۱۲۰یا۲۲۰ ولت با طری (سه عدد باطری کلان) دارای وزن۱۷ر۲ کیلو بزرگی۳½ × ۷ × ۹½ انچ وقیمت بسیار نازل

محل فروش:
عموم رادیو فروشی های معتبرمرکز وولایات .

SONY.

ادوارد یادسوفیالورن ...

په دود لهځانه سره کړیو، ربنتیا وخوت او سوفیا لورن دنړیدسینما دآسمان یوه ځلانده خیره شوه .

ډیره پهزړه پوری خوداده چه سوفیا هیڅ وختدتل لپاره دهالیود ستری سینما تهولاړه نه، کهځههم چهزیاته لتپه پسی وشوه چه سوفیا دځان خواته وکبنی،خوسوفیا پدیبوهیدله چهپه خپله دایتا لیی په سینما کی ددی زمینه لری چه دلوبیری اوخپل هنرونړاندی کاندیهغه همددیخبری پهنظرکی نیولو سرهچه دسوفیالورن میړه کارلو دسینما یوستر پرودیو سردی. هغه پردیو سر چه زیاتی پیسی یی دایتالویفلمونو پهجوړبنت کی پکار اچولی دی، او هڅه یی کړیده چه ندی لاری هم دخپلهیواد سینمایی هنر پیاوړی کاندی اوله بلی خواهم دځان لپاره دشتمنی د زیاتولو نته وکړی. البتهچه دسوفیا له جلبولو سره دکار لو حساب داو چههغه خپله بنځه کړی اوکهفلمونه جوړوی هم هغی ته مزد ورنکړی او پدی توگه فلمونه ډیر ارزانه ورته تمامشی. اوپه لومړی سرکی همدا حساب هم وچه کارلو سره لدیچه بله بنځه درلوده، نه سوفیا سره واده وکړ. خوله کومه ځایه چه په ایتالیه کی دطلاق قانون لانهوو اود قانون له مخی چاته دا اجازه نه ورکوله کیده چه لهخپلی بنځی نه بیلشی. نوهماغهو چه هغوی دیته اړووتل چه له ایتالیی نه ووځی او دفرانسی تابعیت ومنی. اوکوموخت چه هغوی دفرانسی تابعیت ومانهنو یی وکولی شولچه وادهسره وکړی.

او وروسته ترهغه کارلو او سوفیا له نویو خصوصی مشکلا تو سره مخامخ شول، او هغه داچه دسوفیا لورن کره اولاد نهپیدا کیده اوځو کاله هغوی همداسی ژوند سرهوکړ اوپدی لاره کی یی ډیری پیسی هم ولگولی ،ترهغو چهورکره اولاد وشی خولکه چه علم نشو کولی له سوفیا سره مرسته وکړی. خو ځلور کاله دمخه و چه دسوفیا لورن خصوصی ډاکتر په سویس کی اعلام کړه چه سوفیا حامله شویده او بنایی چه ژر ترژره خپل اولاد دنیاته راوړی. داخبر پهٔهنری مطبوعاتو کی له ډیر اریانی سره استقبال شو. خو ربنتوالی یی درلود. او هماغه وچه سوفیا لورنپه یوه مانهیکی چه هغوی یی په سویس کی لری خپل لومړی اولاد چه کارلو نومیږی دنیا ته راوړ .

سوفیا لورن په کار لو پسی دادی خپل دویم زوی هم پدی وختو کی زوکړ. البته سوفیا ویلی چه (زه له سینما سره سروکارلرم، زهپههنری چارو لگیایم.... او ماله کارلوپونتی سره واده کړی. اودا ټول زما د نیکمرغی عواملدی اوزه دیویبنځی اویوی مور په دود ځان خوشاله احساسوم .

دسوفیا لورن ژوند ډیر عجیب او اسرار آمیزه ژوندی .

هغه وایی چه بنایی په ژوند کی یولړ نیمگړتیاوی او خلاگانی ولری خودا ټولی دخپل میړه او ماشومانو په کتنه هیروی. هغه وایی چه هر سهار همدا چه دخپلو کو چنیانو غږونه اوری، نود خوبنی لهزوره نه پوهیږی چه څه وکړی. داخوشالید یوی مور خوشالیده، چه ډیر زیات ویاړ وربخبنی .

سوفیا لورن سمد لاسه څهخاص هنری پروگرام او یاد کوم فلم د بشپړولو لپاره څه تړون نلری، او غواړی چه دخپل کوچنی زوی (ادواردو) پالنه او روزنه وکړی . خووروسته به هڅه وکړی چه په فلمونو کی برخه واخلی .

دکار لو پونتی لپاره هم د دویم زوی پیداینبت دزیاتی خوبنی وړ خبره ده .

دشپیلی ژباړه

ژوندون
مدیرمسئول شکریه رعد
معاون طوران شاه شهیم
تیلفون مدیرمسئول ۲۶۸۴۹
معاون ۱۰
سویچبورد مطابع دولتی ۲۶۸۵۱
شرح اشتراک
کابل ۴۵۰ افغانی ولایات ۴۶۰ افغانی
مرکز برای متعلمین ۳۴۰ افغانی درولایات ۳۵۰ افغانی
خارج ۲۴ دالر

دولتي مطبعه

چوپه پشه

دبنځ په وروستی برخه کی کړی ناځاپه غلی شول، یوی مړی هغه په شرورانه توگه ترستونی تیر کړ. ځپری تهنژدی دهغه اوراورکی ډیوه تپهشوه کوم چه پنگهغه وخوړ. او دچونگبنی غږ چه دمار په خوله کی ننوت. په سلگو بدل شو. اوکوچنی بېرا بیرته ستون نشو ځوځان د روبنانه بنیبنی په مخ ووهی. ځکه چه وزرونه یی په دردونکی توگه کونجی شویوو اودشب پرك پهٔخوله کییی کونجی وزرونه ځپول .

وحشت ویره، داړل، او مرگ د خدای(ج)د زرگونومخلوقا تولپاره:دا هغه خوب دیچه په یوه کوچنی بنځ کی لیدل کیږی. په دبنتو کی هم همداسیده

په غرنیو سیمو کی هم چه د سپوږمی نر مرموزی او الوتی بنی لاندی بنیبنه ایزه انگازه لری هم همداسیده. دنړی په گوټ گوټکی همداسی ده اوهر چیری همدا چه شپه شوه قتل عام، نابودی او وژل دی اوهمدا چهشپهولاړهشیاولمرخرك ووهی نودنور ولویو لارو دقاتلانو په وسیله عام قتل پیل شی. په هماغی قساوت سره دنړی لهپیل نهٔهمداسی وهاوتر راتلونکو پیړیو پوری پهنړی همداسی وی .

ماریا دیوه نامفهومه غږسره په کټ کی ویښوریده. او بیایی په ویره سترگی له خوبه پرانستلی .

ــ کارلو کهپوه شبی چهٔ څهٔډارونکی کابوس وډاره کړم خوبمی ولید چه دباندی پهبنځ کی دچاپهوژلو لگیادی

ــ بنه گرانی، هوسا پریوځه زه هم درغلم چه ویده شو .

ــ کارلو بهما پوری ملندیمهوهه تراوسه لهدغه احساس نه هیبنهیم سمهنه پوهیږمه، خوتهبه والی چهپه بنځ کی څه پیبنهشویده.

ــ څه فکر کوی ...

ــ کارلو هیله کوم چه ونه وایی نه. زړه می غواړی چه یووار بیاهم وگوری .

کارلو سر وخوځاوه موسکی شو اوله ځایه پاڅید، کړکییی پرانستله اووی کتل. دنیا دسپوږمی په رڼاکی ډوبه، او په درنه چوپتیا کی نغښتی وه. بیاهم دخوبنی احساس، بیاهم دغه مرموزه کرختی .

ــ زما مینی پریوځه، هیڅ نشته. هیڅکله ما داسی چوپتیا نه وه لیدلی .

بقیه صفحهٔ ۵۶

طفل شما

های که درقطی ها برای اشخاص بزرگ تهیهمیگردد شیرینیمطلوب نداشته بنا بران قبل ازان کهصاف کرده شود پوست آن جدا گردد و قدری شر بت بان مخلوط گردد.

میوه درهروقتمنحیثغذای طفلداده شده می تواند حتی روز دو مرتبه، البته این مو ضوع مربوط به اشتها وهاضمه طفل میباشد .بهترین و قت دادن میوه ساعات ۲و۶ بعداز ظهر شمرده شده می تواند .ــ هرنو ع میوه ای که بطفل داده می شودباید تدریجا بمقدار آن افزایش بعملآید تاآنکه طفل بیا موزدآنرا پسندنماید میوه را۳ روز میتوانید برایاستفاده نگاه دارید در صور تیکه بطوردرست در یخچال ویا خوب سرد نگهداری شده باشد کیله باید خوب پختهشده باشد نشانه کیله خوب وپختهآنست کهباید خال های سیاه روی پوست آن بوده ومغز(اصل خود میوه)رنگ نخودی داشته باشد وقتی بطفل میدادید آنرا باپنجه خوب خمیر ساخته قدری شیریا کدام غذایمایع رادر صور تیکه برای طفل بسیار غلیظ وسخت معلوم شود مخلوط سازید .

با قیدارد

بقیه صفحه ۶۱

سیمای جمال عبدالناصر

باآغاز تعرض، شش تا کشتیکهمملو از سمنت ، بو تلهای بیرو آهنگهای کهنهبود، انتظا ر میکسیددر کانال غرق سا خته شود بریتانیا ییان ازین مو ضوع آگاهی یافتند و کشتیهارابه سختیبمبارد کردند. ولییکی ازین کشتیهاغرق شدو کانال رابه خوبی مسدودساخت کشتیها ی دیگر هم تیت وپا شا نشدندوموانع خوبی را تشکیلدادند. دیگرچیزی بهکانال داخل نمیتوانست شد.

(ناتمام)

ماومود







این طرحهای ساده و راحت را

ازمیان صدها مجموعه مود

برای استفاده جوانان

برگزیده ایم



